بازشناسه ۸ . اوراق متفرقه / جلسه چهاردهم
۷۹/۵/۱۰

ناقص
نسخه چاپ شده و منحصر در ایران /
(نسخه های معدودی در جهان و آنهم ناقص موجود است)

متعلق به آقای حسینی

۳۵۰۰۰۰ ریال
سیصد و پنجاه هزار ریال

۱۲۴۸۷

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
شمارهٔ ثبت کتاب ۹۱۱۰۶
کتاب پرورش نامه
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۵۵۶۰

۱۲۴۸۷
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب [illegible]
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۵۵۶۰
شماره ثبت کتاب ۹۱۱۰۶

۳۳
۱۵۵۶۰
۹۱۱۰۶

وقایع را جمع کرده به ترتیب جلد دوم بر دارد - فرد

من هم انگشت نهادم بنقوش سخنش دیده چون شمع نوزم سر انگشت نگر

واین نسخهٔ خیر تالیف را بر مقدمه و مقاله و خاتمه مرتب ساخت

مقدمه در بیان احوال ایام دولت فرجام بادشاهزادگی از ولادت کثیر السعادت
تا هنگام جلوس همایون خلیفه زمان - و

مقاله در تحریر وقایع عهد اول سنین ابد قرین سلطنت شهنشاه زمان و زمین که ده سال
اول باشد - و

خاتمه - در ذکر بعضی اجلهٔ مشایخ و فضلا و اطبا و شعرای پایهٔ اعلی.

رجا از درگاه کبریا آنکه این کتاب سعادت نصاب لبسعی فقیر صورت اتمام
یافته بر صحایف روزگار بیادگار بماند و نام این گمنام بطفیل صیت
مفاخر ذکر مآثر حضرت صاحبقران ثانی که منشی قضا دیباچه کتاب سلطنت و
خلافت و عنوان دیوان نصفت معدلت را بنام نامی و لقب گرامی آنحضرت
موشح و مزین ساخته از ظلمات دولت آب حیات نوشیده مانند
خضر قلم تا ابد بر صفایح لیالی و ایام پایدار بماند و چون کلک کمتر اللسان را یارای
آن نیست که همه جا نام نامی آن نامدار دنیا و آخرت که از بزرگی در دو جهان نمی
گنجد بر زبان راند لهذا درین کتاب مستطاب که از بادشاهان مالک
رقاب بادشاه نامه خطاب یافته بجای اسم مبارک آنحضرت قبل
از جلوس همایون بر اورنگ خلافت شاه بلند اقبال و بعد از آن
حضرت صاحبقران ثانی مرقوم می گردد و من الله توفیق الاتمام و بلطفه الاعتصام فی الافتتاح والاختتام

مقدمه

در بیان احوال سعادت اشتمال ایام پادشاهزادگی -

ظهور نور سعادت و طلوع سر دولت یعنی ولادت میمنت آیت مورد تائیدات ذوالجلال حضرت شاه والا قدر بلند اقبال

حکیم علی الاطلاق جلت حکمته چون همیشه اوضاع جهان و احوال عالم کن فکان را که ساخته و پرداخته ید قدرت اوست منتسق و منتظم میخواهد هر دورے از ادوار نامدارے را از کتم عدم بعرصه وجود آورده مرآت جمال عظمت خود می سازد و هر قرنے از روزگار صاحبقرانے از تنگنای غیب بفضای شهود جلوه داده مظهر کمال قدرت خویش می گرداند تا گرد فتورے که بمرور ایام و دهور بر روی کار روزگار نشسته باشد باستین عقل و تدبیر بیفشاند و شعله فتنه ها و فسادها که در سراچه دنیا زبانه کشیده باشد به آب تیغ سعی و مجاهده فرونشاند اساس دین و ملت از نو تقویت نماید و هم ملک و دولت را تازگی زینت دهد ضوابط و قوانین پسندیده بر روی کار آرد و خلع زمانه را از لباس اندراس بر آرد و آب عدالت در جوی مملکت روان سازد و بیخ ظلم و تعدی

از ساحت سرابستان گیتی برانداز و پیشگاه هستی را به بسط بساط امن و امان
رواج و رونق دهد کارخانه دنیا را بنقش و نگار بر و احسان زیب و زینت افزاید

مثنوی۔

به هر دور بهر نظام امور | مقرر است صاحبقرانی ظهور
کز انجم عدالتش بچندین دوال | زند خنده بعدل انوشیروان
ازان رو ز الطاف پروردگار | بهر دوری از گردش روزگار
دری ایزد از لجه بر کنار | که افسر بآن در کند افتخار
شود مشتری طالع از آسمان | که گیرد فروغش سراسر جهان

لهذا درین هنگام که فی الجمله ضعف و سستی بر اساس شرع و ملت و خلل و فتوری
در کار ملک و دولت پیدا شده بود و ترک مرضیات و اصرار در منهیات
شیوع تمام یافته زیردستان لاف زبردستی میزدند و خوردان داعیهای
بزرگ پیش میگرفتند کار شرع از نظم و نسق و مهم ملک از رواج و رونق افتاده
بود مصلحت الهی تقاضای ظهور نور اقبال و نیز جلال یعنی وجود مسعود حضرت شاه بلند
اقبال نمود و آن ذات اقدس که مصداق

مصرعه "در پرده غیب است هنوز آنچه بکار است"

گذشته تا درین وقت در کمین قضا بپرده خفا اختفا داشت و طلوع نیر جمالش از
مشرق کمال رهین وقت بود از آن عالم پاک که ماوای مقدسان
تجردمنش پرتو توجه باین جهان آب و خاک که جای پابندان عقال تعلق
باشد انداخت و ولادت کثیر المیمنت موفور السعادت آنحضرت که

بهترین عطاهای خداوند جهان آفرین بر اهل زمان و زمین بود در دار السلطنت لاهور صانها
الله عن الشرور بعد از انقضای پنج ساعت و ده دقیقه که دو ازده گهری و پنجاه پل باشد
از شب مبارک پنجشنبه سلخ شهر ربیع الاول سنه هزار هجری بحسب رویت هلال و غره
شهر ربیع الثانی باصطلاح اهل نجوم مطابق ششم کانون الآخر سنه هزار و نهصد و یازده
سکندری و نوزدهم خرداد قدیمی سنه نهصد و شصت و یک یزدجردی و دوم بهمن ماه
جلالی سنه پانصد و سی و نه ملکشاهی موافق بیست و پنجم دی ماه الهی سال سی و ششم
جلوس اکبرشاهی که بضابطه مهندسان فرس میزان و بحساب اخترشناسان هند سنبله
طالع بود صورت وقوع یافت و لوامع نور و ضیا و سواطع فروغ از اشراقات نیر وجود مسعود آنحضرت
بر زمین و آسمان و کون و مکان تافت و چرخ پیر که مدتها چشم براه طلوع این آفتاب دولت بود
دیده از مقصود روشن نمود و پیر فرتوت روزگار که انتظار رویت این هلال عید سعادت
می برد از فر اشعاعش نیل مطلوب دیگر باره جوان شد

مثنوی.
هلالی شد از اوج عزت پدید — که نورش باطراف عالم رسید
دری آمد از لجه بحر بخت — که شد زیور تاج و تزئین تخت
زجان مادر دهر شد برده اش — بشیر خرد کرد پرورده اش
چو بنهاد پا از شرف بر زمین — سر قدر سودش بچرخ برین

از مؤیدات آنچه در مقدمه تمهید رفت آنکه ولادت همایون آنحضرت بموجب اشارات
و آتی بشارات حدیث صحیح ان الله یبعث لهذه الامة علی راس کل مائة سنة من یجدد لها دینها
در راس مائه عاشره وقوع شده و درین مقام مراد از راس مائه آخر مائه است چنانچه اکابر سلف اعتبار
نموده اند و عمر بن عبد العزیز را که در اواخر مائه اول بخلافت نشسته مجدد اول شمرده اند و بعضی را اعتقاد این

است که در راس مائه اول مائه است بر تقدیر اگر آخر مائه را راس مائه گیرد آنحضرت
بحسب ولادت مجدد مائه حادی عشر و اگر اول مائه را راس مائه اعتبار نمایند از حیثیت
جلوس بر اورنگ خلافت مجدد مائه حادی و عشر باشند و به مقتضای سنت
الهی که بعد از انقضای هر هزار سال جهان ستانی بعرصه وجود آمده بمعاضدت تایید
آسمانی رسوم مذموم جور و طغیان از ساحت جهان بر اندازد و به نور هدایت زاویه قلب
اهل کفر و ضلالت را روشن سازد چنانچه این ابیات منسوب به حکیم خاقانی رباعی

گویند بهر هزار سال از عالم — آید بجهان اهل وفای محرم
آمد از این پیش زمان زاده عدم — آید پس از این و ما فرو رفته بغم

به این معنی ناطق است تولد اشرف آن همای اوج شرف بر سر دوره هزار
فروغ بخش دیده اولی الابصار گشته و از این اشارت غیبی و بشارت لاریبی چون آفتاب
روشن است که آنحضرت را ترقی بمدارج سعادت عظیمه و عروج بمعارج کمالات نتیجه
دست خواهد داد و در ساحت اختیار خود بقبضه اقتدارش سپرده و کار دولت
از میامن ذات مقدسش نظام و سر انجام خواهد یافت تاریخ ولادت اشرف آن
نیر اوج شرف را یکی از نکته سنجان مجلس بهشت آئین چنین گفت قطعه

به جهانگیر بادشاه جهان — آن فلک رتبه سپهر سریر
گوهری داد از خزانه غیب — خازن کارخانه تقدیر
اختری گشت از افق طالع — که ندیدش فلک شبیه و نظیر
مهر را دید بادشاه بخواب — برخ شاهزاده شد تعبیر
عالم از مقدمش چنان بشگفت — که جوان گشت باز عالم پیر

گشت تاریخ میمنت اثرش   لمعهٔ آفتاب عالمگیر

و دیگرے مصرعه.

"شاه روے زمین شاه جهان" یافته و والدهٔ ماجدهٔ آنحضرت دختر بلند اختر راجه اودی سنگ پسر زاده مالدیو است که از راجهاے ذی شوکت بمزید اعتبار اختصاص داشت و صاحب پنجاه هزار سوار بود و بغیر از رانا سانگا دیگرے از راجهاے عمده هندوستان با او برابری نمی توانست نمود درین کتاب مستطاب هرجا بلقیس مکانی مرقوم می گردد اشاره بذات قدسی سمات آن خلوت گزین شبستان قدس است ——— صورت زائچهٔ طالع فرخنده مطالع ولادت اشرف همایون اعلی باصطلاح منجمان فرس که ملا محمود اندجانی استخراج نموده ......

شرح مراکز بیوت دوازده گاه و بیان احکام آن مثنوی

الا ای دانش آموز رصد ساز   نگاهے کن بدین گنجینه راز
بحسن طالع شاه جهان بین   سعادت نامهٔ هفت آسمان بین
تماشا کن درین فرخنده منشور   سعادت در سعادت نور در نور

چون اثر جلال و آثار کمال آن نوبهار گلشن ایجاد و نوباوه بوستان مراد فطری ذاتی ست نه فکری و نه کسبی لهذا بیان بعضی احکام زائچهٔ طالع فرخنده اقدس اشرف اعلی لازم است تا دیده وران آگاه دل را معلوم گردد که اسباب این دولت خداداد و سلطنت مادرزاد را کارگذاران قضا و قدر از روز ازل بحکم قدیم لم یزل سرانجام نموده بودند.

خانهٔ اول

که خانهٔ حیات و احوال تن و آغاز کارهاست برج میزان است
که خانهٔ زهره و شرف زحل و هبوط شمس و وبال مریخ باشد و مستولی بر خانه
زهره است بشرکت زحل و رب مثلثه اش عطارد بشرکت زحل و
مشتری و مرکز آن خانه دقیقهٔ بقدیم از درجهٔ اول این برج است
و این درجه مذکر است خالی از نحوست و ظلمت و حد زحل و وجه قمر و ریحان
زهره است و رب آن ساعت مشتری است.

بیان احکام این خانه

چون طالع برج میزان است دلالت کند بر آنکه صاحب
طالع میزان اعتدال و ترازوی استقامت احوال باشد و رای
های پسندیده زند و کارهای سنجیده کند و به قوانین شرع شریف
و ملت حنیف عمل نماید و بعضی از ارباب نجوم گفته اند که طالع اکثر
انبیا سنبله یا میزان بوده و طالع خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله و اصحابه میزان بود
و سماک رامح در طالع و درین زائچه سعادت نیز بحساب اخترشناسان
هندوستان طالع سنبله است و بقول حکمای یونان میزان است
و سماک رامح در طالع و این از غرایب اتفاقات است و وقوع سهم الغیب و سهم الرجاء
و سهم السعید در طالع و سهم الالفة و المحبة در دوازدهم دلیل است بران که بود و سعود و محبت و فهم
و اصابت رای موقوف بود و بسیار ران دوقیقه یاب و خداترس و پاک اعتقاد و باتمکین و وقار
و به اخلاق حمیده و اوضاع پسندیده و متقشف و از افعال نکوهیده

وکذب و امور ناشایسته مجتنب و بحسب فضل و دانش باکثر ملوک
و سلاطین فائق باشد. آداب ملک ستانی و رسوم جهانبانی نیکو داند و بعنفوان
بجد ارسد و بقوت طبیعت ابداع امور عجیبه و اختراع اشیاء غریبه کند
و اصحاب فضل و ارباب هنر از دور و نزدیک بدرگاهش آیند
و اکابر و اشراف ربقه اطاعت در گردن جان انداخته باستیلام
سدهٔ سنیه اش مستسعد شوند و استیلا زهره بشرکت زحل برین خانه و مقارنه زهره
که صاحب طالع است بمشتری در سوم با غلبه قوت بر ضعیف و ارباب
مثلثه این خانه و اتفاق سهم الحیات در ششم که صاحبش قوی حال است
دلالت می کند بر آنکه مولود مسعود نیکو روی همایون طلعت و فرخنده لقا
و سلیم الاعضا و خوش اندام و صافی لون و شیرین سخن و عطر دوست و به زیب
و زینت مایل و اکثر اوقات تندرست و صحیح المزاج باشد و روزگار
فرخنده آثار به سلطنت و کامگاری گذراند و همت والا نهمت بر پرورش مصروف
دارد و رونق مرادش میسر گردد و آثار اقبال و شواهد اجلال از احوال فرخنده
مآلش واضح و لایح باشد روز بروز بر مدارج دولت و معارج سعادت ترقی
کند خاصه در دو ثلث آخر از عمر گرامی.

خانه دوم که خانهٔ اموال و اعوان و انصار است برج عقرب واقع شده
مرکزش دقیقه سی و دوم از درجه سیوم این برج است که حد و وجه مریخ است و رب
مثلثه اش مریخ است بشرکت زهره و قمر و مستولی و صاحبش مریخ در خانه
خود و قوی حال در روید ساکع و بهرهای خویش مقدار صد و نه جزو زیاده بر بهرهای

ضعف و ناظر به شمس و زحل و عطارد و ناظر قمر به نظر تسدیس و به تثلیث مشتری
و زهره که صاحب طالع است

بیان احکام این خانه بودن صاحب این خانه که مریخ باشد در خانه خود و استیلا
او بر آن و قوی بودن او در وتد طالع و اتفاق سهم الملک و السلطان در این خانه و صلاح
حال مریخ و زهره و قمر که ارباب مثلثه این خانه اند دلالت میکنند بر حصول
خزائن موفوره و وصول منافع غیر محصوره و تیسیر اسباب تجمل و تنعم و چون میان
صاحب طالع و صاحب این خانه نظر دوستی است کارهای دشوار این
مولود مسعود به سهولت و آسانی بر آید و روزگار سعادت آثارش اکثر به کامرانی
و شادمانی گذرد و حضور شاه و تمتع آخر از عمر گرامی و بدین واسطه صاحب این
خانه در حادی درجه طالع است و ناظر به اکثر کواکب به نظر سعادت
دلالت میکند بر آنکه در فتوحات و مروت و تعقب السبق از سلاطین نامدار
و خواقین کامگار باید و صیت فضایل و فواضل باطراف و اکناف عالم منتشر
سازد و درباره خلایق شفقت و مرحمت مرعی دارد و کافه انام از اطراف و اکناف
هر گاه جهان پناهش رو آرند و اعوان و انصار از صمیم قلب مطیع و منقادش
باشند

خانه سیوم که خانه برادران و خویشان و نقل و تحویل و سفر دور و نزدیک است
برج قوس در تمع شده و مرکز این خانه دقیقه بیست و پنجم از درجه سیوم این برج است
که حد مشتری و وجه عطارد است و مستولی و صاحبش مشتری در خانه خود به
قران صاحب طالع که زهره است غلبه بر همه قوت مشتری بر ضعفش

پنجاه و هشت جزو و غلبه بهرهای قوت زهره بر ضعفش چهار جزو است و رب مثلثه اش
مشتری بشرکت شمس و خدمت زحل .

بیان احکام این خانه قران صاحبش که مشتری است بصاحب
طالع با غلبه قوت هر دو که وقوع سهم الظفر محصور بین السعدین و اتفاق سهم الشرف مقارن
سعدین و ناظر بودن زهره بمریخ بنظر تثلیث و بودن مریخ صاحب عطیه عمر و ارباب
مثلثه که مشتری و شمس و زحل باشد دلیل است بر استیلای صاحب
بر جمیع برادران و خویشان و استیصال آن گروه و قطع تناسل ایشان که عدم شان
بجهت صلاح ملک و خیریت خلق بهتر از وجود است و آنکه اکثر احیانا از اولاد و ذکور ایشان
کسی باز بمقصد نرسد و مطلب نیابد و مدت بسیار دولت و سعادت
در اولاد و امجاد صاحب طالع بماند و چون نقل و تحویل و سفر نزدیک و باین خانه تعلق دارد
دلیل است بر آن نقل و تحویل و سفر نزدیک بسیار کند و از آن امر فوائد و منافع
کلی حاصل نماید .

خانه چهارم که خانه پدر و مادر و وطن و املاک و عواقب امور است
برج جدی اتفاق افتاده و مرکزش دقیقه هیزدهم از درجه اول این برج است که حد عطارد و وجه
مشتری است صاحبش زحل و قوتش بر ضعف غالب به شانزده بهره مستولی
مریخ بشرکت زحل و رب مثلثه اش قمر بشرکت زهره و خدمت مریخ .

بیان احکام این خانه اتفاق زحل که صاحب خانه است در دهم با غلبه
قوتش و مقابل آن با شمس و عطارد و سهم الاعداد و سهم المغضوبات و استیلای مریخ
و زحل برین خانه و ارباب مثلثه که قمر و زهره و مریخ باشد دلالت می کنند

بر کمال محبت و نهایت الفت میان والد بزرگوار و مولود سعادت آثار چون
مستولی برین خانه بخشند و زحل بنظر مقابله از وتد عاشر و مریخ بنظر تربیع از وتد سابع
ناظر است و ضعف رب مثلثه که قمر باشد به سی و هشت جزو دلالت
میکند بر آنکه دولت و سلطنت بخیر و خوبی به صاحب طالع انتقال یابد و ازین جهت که
این خانه بملک و وطن و ولایت منسوبست دلالت دارد بر استقامت احوال
ملک و معموری بلاد و بقاع و خوبی عاقبت کارها و منفعت یافتن خلایق بسبب این مولود مسعود -

خانه پنجم که خانه اولاد است و احباب و اخبار و تحف و هدایا برج دلو است
لیکن مرکز این خانه دقیقه چهاردهم از درجه بیست و نهم جدی که حد مریخ و وجه شمس است و
صاحبش زحل و بهره های قوت او شانزده جزو بر ضعف غالب و مستولی زحل و
رب مثلثه اش قمر بشرکت زهره و خدمت مریخ -

بیان احکام این خانه - غلبه قوت صاحب خانه که زحل باشد بر ضعف و وقوع
سهم الاولاد بحسب تسویة البیوت در هفتم و دیگر شواهد دلیل است بر آنکه حق سبحانه و تعالی
این مولود مسعود را اولاد عالی نژاد از ذکور و اناث کرامت کند و چون
سهم اولاد ذکور در نهم که بیت علم و خانه عطارد است واقع شده اکثر صاحب
دولت و مملکت باشند و مراتب و مناصب ارجمند یابند و به صحبت
اهل فضل و هنر رغبت کنند و به این وجه که عطارد در خانه زحل ناظر است به او از او
تا دو زحل دلیل تامل و تعمق نظر است و عطارد دلیل بلاغت و فصاحت و سهم الولد
در خانه علم است دلالت دارد بر آنکه در علم و دانش غور کنند و صاحب رأی
و تدبیر باشند و والی عصر و صاحب ملک گردند و سهم السعادت در برج سنبله و نیز

نوبت در خانه زحل با دیگر شواهد دلیل آنست که به زیر سلطنت دوزنا نزد ائی برسند
و چون هدایا و تحف با این بیت منسوبست دلالت میکند بر حصول هدایا و
وصول تحف بسیار از سلاطین کبار و مردم بزرگوار از بلاد قریبه و ولایات بعیده

خانه ششم که خانه بندگان و خدمتگاران و دواب کوچک و دست و امراض
و آفات است برج حوت واقع شده لیکن مرکز اینخانه دقیقه دهم از درجه
بیست و نهم برج دلو است که حد زحل و وجه قمر است و مستولی و صاحب خانه
زحل و رب مثلثه اش مریخ است بشرکت زهره و خدمت قمر

بیان احکام این خانه مستولی بودن صاحب خانه که زحل باشد برین خانه
در وقوع سهم المرض و بیماری و سهم العلیه در طالع و ارباب مثلثه این خانه دلیل است
بر آنکه صاحب طالع در اکثر اوقات صحیح المزاج و تندرست باشد و از مرض مخوفه
و آلام مهلکه سالم بود و اگر عارضه رو نماید که در اول دشوار بود آخر بآسانی رفع گردد
چون اکثر درجات این بیت مستولی زهره و مشتری است و دلالت
میکند بر حسن ترکیب و اعتدال مزاج استواری اعضا و از این رو که احوال
عبید و خدم و دواب باین بیت منسوبست دلالت کند بر کثرت خدم و حشم
و دواب

خانه هفتم که خانه ازدواج و اضداد و خصومت و شرکت است برج حمل واقع شده
مرکز این خانه دقیقه هفتم از درجه اول این برج است که حد مشتری و وجه مریخ است
و صاحب خانه مریخ در زایچه دقیقه برهملک قوت او بر ضعفش مقدار عدد نه جزو بیست
و مستولی مریخ است بشرکت شمس و رب مثلثه اش مشتری است بشرکت زحل و حد شمس

بیان احکام این خانه بودن صاحبش که مریخ باشد در حاق وتد سابع
باستیلا و زیادتی قوت قوت او و اتفاق سهم التزویج و سهم الرجاء و سهم الاحد
تا درین خانه ناظر بودن صاحب خانه باکثر کواکب و ارباب مثلثه این خانه که شمس
و زحل و مریخ باشد دلالت بر حسن حال عقد نکاح و عصمت و عفت و پارسائی
پرستاران محل و فساد آن و چون نظر سعادت میان صاحب طالع و سابع واقع
است می باید که در میان مولود مسعود و ازدواج ظاهرات کمال محبت و موافقت باشد
و فیما بین اصلا کلفت و کدورت راه نیابد و ازین جهت که صاحب این خانه مریخ است
و با زحل بنظر تربیع از اوتاد ناظر دلالت دارد بر آنکه نحوست کار خود کند و مصیبت
عظیم العواقب از ازدواج روی نماید و کلفت و کدورت تمام دانده بالا کلام باحوال
صاحب طالع راه یابد و مدت مدید رنج و الم آن مصیبت بماند و چون صاحب خانه هفتم
بنظر دوستی با سعدین ناظرست با شمس و قمر و کواکب دیگر نیز نظر دارد دلالت کند
بر آنکه عقد نکاح بشاهیر اعیان و اشراف زمان از طوائف مختلفه
و بواسطه آنکه استدلال بر حال اضداد و شرکا ازین خانه میکنند و صاحب خانه
هفتم به صاحب خانه طالع و مشتری ناظرست بنظر تثلیث و هر سه کوکب قوی
بالند دلالت میکنند که مولود مسعود از شر دشمنان و خصمان ایمن باشد
و همه روی نیاز بدرگاه او آرند و اولیائی دولتش همیشه مظفر و منصور باشند

خانه هشتم که خانه خوف و خطر و میراث و اموال غایب است
برج ثور است و درجه این خانه دقیقه سی و دوم از درجه سیوم این برج که حد زهره و وجه
عطارد است و صاحبش زهره و مستولی زهره بشرکت قمر و رب مثلثه قمر و مشتری و مریخ

بیان احکام این خانه استیلاء قمر و زهره برین خانه سهم الارتحال در چهارم و اتفاق سهم المال الخزانه دراین و ارباب مثلثه اش که قمر و زهره و مریخ باشد دلیل الکت بر جمع آمدن اموال در خزانه و راستی و درستی متصدیان مهمات و چون مواریث و اموال غایب باین بیت منسوب است و صاحب این خانه صاحب خانه طالع است و مقارن به مشتری دلالت میکند که مواریث آبادی عظام و اجداد کرام بصاحب طالع انتقال یابد و ازین جهت که اموال خوف و خطر باین نسبت دارد و استیلاء زهره و قمر بران دلیل سعادت ست دلالت دارد برآنکه در اکثر اوقات از آفات و امراض مصئون و محفوظ باشد و اگر احیاناً المی روی نماید بآسان گذرد.

خانه نهم که خانهٔ دانش و دین و سفر و دور و خوابها ست برج جوزا است و مرکز این خانه دقیقه ابست و پنجم از درجه سیوم این برج که حد عطارد و وجه مشتری است و صاحبش عطارد و زیادتی برهانی ضعیف بر قوتش بسی و دو جزو است و رب مثلثه اش عطارد و شرکت و خدمت زحل و مستولی عطارد.

بیان احکام این خانه بودن سهم السفر در ششم و سهم العلم و الحلم در نهم و ارباب مثلثه این خانه که عطارد و مشتری و زحل باشد با دیگر شواهد دلیل است بر کثرت نقل و حرکت و سفرهای دور و دور یافتن منافع موفور و سعادت نامحصوره از سفر و بواسطه آن که صاحب بیت السفر تحت الشعاع واقع است گاه سفر بی رضا و اراده واقع شود لیکن هیچ سفر بی منفعت نباشد و چون علم و قوت فهم باین بیت منسوب است دلالت کند برآنکه صاحب طالع بحدت

٦١

فهم و قوت طبع و صفای ضمیر و روشنی رائے و حسن تدبیر و کمال عقل و وفور دانش و فرهنگ
و نهایت کیاست و فراست موصوف بود و بسیار نکته دان و شیرین بیان
و مبدع غرائب و مخترع عجائب و خداترس و پاک اعتقاد و به خیرات و صدقات
مایل به تقویت ضعفا و تربیت فضلا راغب و بر جاده عفاف ثابت باشد
و میل طبعش بخواندن و نوشتن بسیار بود و چون صاحب این بیت در خانه زحل
واقع است در تحصیل دانش و کسب کمال هیچ صعوبت و مشقت نکشد و به قوت فکر
و تعمق نظر غوامض علوم دریابد و خواب هائے نیکو بسیار بیند که آثار تعبیر آن بزودی و خوبی

خانه دهم که خانهٔ دولت و سلطنت و عمل منصب باشد برج سرطان است
مرکز این خانه دقیقه سیزدهم از درجه اول این برج است که حد مریخ و وجه زهره است
صاحبش قمر و او ازین خانه ساقط گشته صاحب طالع نیز ساقط و مستولی مشتری
بشرکت قمر و رب مثلثه آتشی مریخ بشرکت زهره و خدمت قمر

بیان احکام این خانه سقوط صاحب خانه که قمر بود و سقوط صاحب خانه طالع که
زهره باشد ازین خانه و وقوع سهم الملک و السلطان در خانه دوم که صاحبش مریخ
ست و اتفاق سهم الامر نیز در دوم و مراعات قمر و مشتری و ارباب مثلثه این خانه که
مریخ و زهره و قمر باشد دلالت میکنند بر کمال جاه و حشمت و دوام دولت
و سلطنت و چون مستولی بر سهم السلطان مریخ بود و او بقوی ذاتی و عرضی آراسته
باشد دلالت کند بر کثرت عساکر و بر آنکه امرای صاحب اقتدار و
بندهاے عقیدت شعار در طریقه جان سپاری و شیوه حق گذاری دقیقه فرو
نگذارند و بهر طرف که رو آرند مظفر و منصور گردند بدین سبب که اوایل امهات

به این خانه منسوبست از والده مکرمه مهربانی و شفقت بسیار نسبت به مولود مسعود بظهور
رسد و بودن راس در دهم دلالت کند بر حصول مطالب و مقاصد و
وصول سعادت کلیه و بودن مرکز عاشر اول برج سرطان طالع قران اکبرست
و وقوع کوکب مستولی در قران بخانه دولت دلالت دارد بر فتح بسیاری از
بلاد و بقاع -

خانه یازدهم که خانه احباب و آمال و سعادتست برج اسد باشد لیکن مرکز این خانه
دقیقه چهاردهم از درجه بیست و نهم برج سرطان است که حد زحل و وجه قمر بود و مستولی و صاحب
خانه نیز قمر بود باقی بر ایشان ضعفش بر قوت بیستی و هشت جزو و رب مثلثه آتش
مریخ است بشرکت زهره و خدمت قمر -

بیان احکام این خانه سهم السعادة و سهم الرجا در خانه هفتم و سهم الفتح در دهم
و ارباب مثلثه این خانه دلالت کنند بر کثرت اعوان و انصار و دوستان
جان سپار و چون صاحب یازدهم که قمر باشد بصاحب طالع به تسدیس
ناظر است همه در اخلاص و خیرخواهی کوشند و آداب بندگی و عبودیت
بجا آرند و سعادت کلی دریابند منسوب بودن حال اسید و سعادت
بدین خانه دلیل است بر آنکه مراد و مطلوب کلی و جزوی میسر گردد و خواقین عالی
مقدار و سلاطین کامگار طریق الطاعت والانقیاد پیش گیرند

خانه دوازدهم که خانه اعدا و اسباب وامنه و مواشی و دواب بزرگ
ست برج سنبله اتفاق افتاده لیکن مرکز این خانه دقیقه دهم از درجه بیست و نهم
برج اسد بود که حد و وجه مریخ است مستولی و صاحب خانه که نیر اعظم باشد

فرموده سریر آرای ریاض جنان گرداناد و تا قیام قیامت نام اوران این سلسله
خلافت نشان را بر اورنگ سلطنت و جهانداری متمکن داراد از انجا که لوح ضمیر منیر
سلاطین دیندار که سایهٔ رحمت آفریدگار اند بجلای فیض و نور عکس پذیر نقش
و نگارخانهٔ تقدیر است اواخر عهد بینش گاه و خاطر آگاه حضرت جنت آشیانی
این معنی پرتو ظهور افگنده بود که هنگام ترک نشاء تعلق نزدیک شده و نوبت
سلطنت عالم تجرد در رسیده لهذا اکثر اوقات ذکر سفر اقلیم بقا بر زبان اشرف
جریان می یافت و فکر عروج عالم بالا بر خاطر انور می تافت و برخلاف عادت که در مجلس
عالی کس را مجال تذکار معنی رحلت و انتقال خود درین ولا ذکر آن باعث انبساط خاطر مبارک
می گشت درهمان ایام که ساز سفر ملک بقا سرانجام می شد بعضی از محرمان حریم اختصاص را مخاطب
ساخته فرمودند که امروز بعد از ادای عبادات نیم شبی واردات فیض سحری غشی دست
داده بود دران اثناء الهام غیبی این رباعی تلقین فرمود -

رباعی

یا رب بکمال لطف خاصم گردان واقف بحقایق خواصم گردان
از عقل جفا کار دل افگار شدم دیوانهٔ خود خوان و خلاصم گردان

این رباعی می خواندند و دیدهٔ حق بین از قطرات عبرات درافشان بود دران از این قسم
سخنان بسیار می فرمودند و ازین نوع آثار بسیار سمت ظهور می یافت چنانچه در اواسط
روزی که اواخر آن قضیهٔ افتادن از بام کتابخانه موجب برآمدن باوج علیین گشت
به بعضی از باریافتهای عتبهٔ عزت مذکور نمودند که درین نزدیکی به یکی از بزرگان زمان
آسیبی عظیم رسد و همانا که ازین جهان درگذرد و شرح واقعهٔ مذکور بعد از فرمانی که

بعد از وقوع آن ارکان سلطنت از زبان آنحضرت بحضرت عرش آشیانی نوشته
اند در صحیح و لایح میگردد و آن فرمان بعینه درین دفتر قوانین جهانگشای ثبت مینماید تا موجب
اطلاع متفحصان این احوال شود۔

نقل فرمان حضرت جنت آشیانی بحضرت عرش آشیانی انار الله برهانهما

فرزند اعز ارشد ارجمند سعادت یار برخوردار از منظر انظار حضرت آفریدگار قرة
عیون السلطنة والخلافة الانوار جلال الدین محمد اکبر بهادر بطول عمر و مزید بقا و بوفور اشفاق
و صنوف و اعطاف مخصوص بوده بداند که قریب نماز دیگر روز جمعه یازدهم شهر حال
بر بالائی کتابخانه که حالا بتجدید عمارت آن میشود بر آمدیم و تا نماز شام کورنش داده شد
وقت نماز شام که دغدغه فرود آمدن شد از زینه سنگی که قریب به دوازده پایه
باشد چند پایه فرود آمده بودیم که بانگ نماز گفتند داعیه نشستن شد در حین
نشستن پای مبارک بدامن پوستین پیچیده شد و غلطیده
بر روی زینه تا پایان آمدیم حفظ الهی نگهبانی کرد و تغیر اندک کوفتی که بر سر و کتف
رسید دیگر المی نیست می باید که آن فرزند از هیچ ممر دغدغه بخاطر نه گذارند و متألم
نشوند و هر کیفیتی که روی دهد روز بروز عرضداشت میکرده باشند تحریر
فی التاریخ یازدهم شهر ربیع الاول سنه ٩٦٣ نهصد و شصت و سه و این
فرمان را بنظر شیخ جان جولی سپرده نزد آن عمدهٔ دولت فرستادند
گویند که بعد از افتادن لحظه هوش آمدند زبان مبارک بکلمه طیبه شهادت
جریان داشت و روز یکشنبه سیزدهم شهر ربیع الاول سنه نهصد

نشست و سه رخت هستی بر بسته دل ازین جهان فانی بر داشتند مدفن شریف موطن آنحضرت
در دار الملک دهلی واقع است بکیفیت روضهٔ منوره آن خلد آرامگاه جائی در روی
زمین یافت نمیشود بصفا و طراوت باغش رضوان روضه نه پرورده و نه پیراسته
و بفیض زینت گنبد و عمارتش معمار قضا بنای نکرده دنیا راسته **مصرعه**

∴ واصل حق شد همایون بادشاه ∴

تاریخ رحلت آن زیب اورنگ جنت است در صورتیکه رسم خط همیون اعتبار
کنند و مولانا قاسم کاهی **مصرعه**

∴ همایون بادشاه از بام افتاد ∴

تاریخ این واقعه کلفت اثر یافته اگرچه بحساب یکسال کم است اما چون در تاریخ
یکسال کم و زیاده جایز داشته اند و این تاریخ شهرت عظیم دارد لهذا مرقوم کلک
صفحه پیرایه گردید سن شریف آنحضرت چهل و نه سال و چهار ماه و ده روز قمری و چهل و هفت
سال و دو ماه و پنج روز شمسی و ایام سلطنت همایونش بیست و پنج سال و دو ماه
و پنج سال و دو ماه و پنج روز قمری و بیست و پنج سال و بیست و پنج و بیست و هشت
روز شمسی بود

چهارم ظهیر الدین محمد بابر بادشاه غازی نور الله مرقده

ولادت آنحضرت بتاریخ ششم محرم الحرام سنه ۸۸۸ هشتصد و هشتاد و هشت از
بانو مخدره قتلق نگار بیگم دختر یونس خان بن ویس خان فرمانروای
مغولستان که نسب شریفش به سیزده واسطه به چنگیز خان میرسید

قدم لعالم وجود گذاشته اند مولانا حسامی قراکولی تاریخ ولادت سراسر سعادت
آنحضرت را چنین یافته

بیت چون در شش محرم زاد آن شه کرم　　تاریخ مولدش هم آمد شش محرم

شش حرف شش طرف نیز تاریخ است و عدد شش نزد اهل حساب
عدد خیر است و عدد خیر نیز تاریخ ست و سنه اتفاق چنین در چهار حد جهان
هرگز صورت وقوع نیافته قدوة اولیای کبار ناصر الدین عبد الله خواجه احرار
آن گوهر بحر معانی را ظهیر الدین محمد ملقب و موسوم فرموده بودند چون بزبان ترکان این لقب
سامی و اسم گرامی بآسانی جاری نمی شد ثانی الحال به بابر موسوم ساختند روز سه شنبه
پنجم شهر رمضان المبارک سنه ۸۹۹ هشتصد و نود و نه که از سن شریف آنحضرت یازده
سال و هشت ماه قمری و یازده سال و سه ماه و بیست و سه روز شمسی گذشته
بود در خطه دلگشای اندجان که پای تخت فرغانه است مسند آرای سریر
سلطنت گردیده روش منابر وجوه دنانیر بخطبه و سکه آن پادشاه بلند رو زیب
و زینت گرفته کوس دولتش بلند آوازه گشت چندان تلاش کرده که
آنحضرت در تسخیر ممالک و فتح قلاع و بلاد و انتزاع ملک موروثی از اهل خلاف و عناد
فرموده اند شاید قلیلی از سلاطین ماضیه را دست داده باشد.

مثنوی

محیطی چه گویم چو با زنده میغ　　بیک دست گوهر بیکدست تیغ
بگوهر جهان را بیاراسته　　بتیغ از جهان داد دین خواسته

مدت یازده سال در ماوراء النهر با سلاطین چغتائی و اورنگ بجاره بمقاتله پرداخته

بعد از آن رایت توجه بصوب بدخشان و کابل افراخته نخست بدخشان را از خسروشاه که
در آن زمان والی آن ولایت بود به نیروی همت چرخ ارتفاع انتزاع نموده در سنه ۹۱۰ نهصد و
ده بعون عنایت بیچون کابل را از محمد مقیم ارغون مستخلص ساختند و در سنه ۹۱۲
نهصد و دوازده هجری تا شبر بر و درگاه قندهار را از شاه بیگ ولد ذالنون
ارغون گرفته زمین داور را نیز مسخر گردانیدند و چهار مرتبه رایت همت
بفتح ممالک هندوستان افراخته هر بار بسبب بعضی وقایع که در مستقر سریر
خلافت روی مینمود بی نیل مقصود مراجعت میفرمودند تا زمان دولت آن
حضرت اولاد امجاد حضرت صاحبقرانی را با وجود سلطنت و کشورستانی میرزا
می خواندند و در یورش دوم هندوستان که بتاریخ سنه ۹۱۳ نهصد و سیزده هجری
واقع شد حکم اشرف عز صدور یافت که آن سزاوار سلطنت
عظمی و مستحق خلافت کبری را پادشاه می گفته باشند و از آن زمان سعادت
عنوان خطاب مستطاب پادشاهی بسلاطین این دودمان خلافت نشان مخصوص
گشت و در همین سال همایون فال چنانچه گذشته حضرت جنت آشیانی
زینت افزای ملک وجود گردیدند مرتبه پنجم در سنه ۹۳۲ نهصد و سی و دو به نیروی
همت فلک جناب و رهنمونی توفیق ایزد وهاب متوجه تسخیر هندوستان شدند

مثنوی

بروزی که نیک اختری یار بود   نمودار دولت پدیدار بود
ز کابل در آمد بهندوستان   راه از کوکبش گشت چون بوستان

و بعد از غزوات عمده و مجاهدات عظیمه سلطان ابراهیم بن سکندر لودی که صاحب
یک لک سوار و هزار زنجیر فیل جنگی نامدار بود با دوازده هزار نفر از سوار و پیاده سپاهی

وسود اگر که در لشکر مظفر مجتمع بودند جنگ صف کرده بعنایت بادشاه نصرت بخش
غالب آمدند وابراهیم دران جنگ کشته شد چنانچه از مصراع آفرین دو بیت
وقت و روز و ماه و سال این فتح عظیم مفهوم می گردد ـ

قطعه

گشت دربانی بیت ابراهیم را | شاه غازی بابر عالی نسب
یافت طبعم سال فتح بابری | صبح بود و جمعه و هشت رجب

والحق این مصراع بسیار نادر افتاده در ماه جمادی الاول سنه ۹۳۳ نهصد و سی و سه
دامن کوه سیکری که حالا بفتحپور مشهور است با رانا سانگا و جمعی دیگر از راجهان و سرداران
صاحب نام مثل سلهدی حاکم رائسین و سارنگپور وغیره و راو دی سنگه باگری و حسن خان
میواتی و بهارمل ایدری و نرپت هاده وغیرهم که هرگز هیچ یکی ازایشان تبعیت و
فرمانبرداری نکرده بود و درین هم بعضی بتعصب دین و جمعی بواسطه اغراض دیگر همه لشکر
او شده بودند جنگ صف کرده مظفر و منصور گردیدند و مجاهدان تیغ جهاد را بخون کفار سرخ
ساخته لوای نصرت و ظفر برافراشتند آنحضرت در واقعات
خود که بخط مبارک کتابت نموده اند و بالفعل در کتابخانه سرکار خاصه شریفه
موجود است مرقوم فرموده اند که بقاعده هندوستان که جمع ولایت سکه تشخص
می نمایند برآورد لشکر ولایتی از جمع آن گرده هر یک لک تنکه را صد سوار
و هر یک کرور تنکه را ده هزار سوار اعتبار میکنند ولایت را ده کرور رسیده
بود که جای یک لک سوار باشد و جمعیت همراهان وازین قرار یک لک و یک هزار
سوار می شد که مجموع آن لشکر دو لک و یک هزار سوار باشد شیخ زین خوافی که
در خدمت حضرت فردوس مکانی بمنصب صدارت سرفراز بود فتحنامه

اسلام تاریخ آن فتح بزرگ یافته و میر گیسوی کابلی نیز یافته بود و از نوادر سوانح آن ایام خجسته
فرجام که از ثقات رواة اشتهار یافته اینست که بار دیگر رانا اراده طغیان نموده قبل از
توجه رایات جلال بصوب چندیری بعزم پیکار لشکر کشید چون بموضع ایرج رسید
دغاق نام شخصی را از ملازمان حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی انجا را مستحکم ساخته
در محافظت کوشید و آن سیه بخت حصار را محاصره نموده درین اثنا شبی در خواب
یکی از بزرگان بصورت مهیب برو ظاهر شد و تهدید بلیغ کرد چنانچه آن بدعاقبت
از غلبه دهشت بیدار شد و از فرط وحشت لرزه بر اعضای او مستولی
گشته بی گرد و بهمان حال مراجعت کرده در اثناء راه نقد حیات را بتاراج اجل داد و این
واقعه عبرت بخش بر کرامت ذات حضرت فردوس مکانی برهانی لایح است
آنحضرت پیش از فتح رانا چند روز توبه از شرب خمر یافته بودند و در عرض
پنجسال که در هندوستان لوای کشورکشائی بر افراختند صوبه ملتان و دار السلطنت
لاهور و دار الملک دهلی و دار الخلافه اگره و اله آباد و اوده و جونپور و بهار و مالوه را که هر کدام از انها
مشتمل بر چندین از بلاد و امصار است بلا شارکت غیری بحوزه تصرف
و تسخیر در آوردند و روز دوشنبه هشتم جمادی الاولی سنه ۹۳۷ نهصد و سی و هفت
در عمارت باغ هشت بهشت دار الخلافه اگره که در آن روی آب جون واقع است
و اکنون به چهار باغ اشتهار دارد روی همت از تنگنای دنیای فانی تافته
به وسعت آباد عالم البقا شتافتند چنانچه شمه از شرح واقعه رحلت آنحضرت
و اسباب آن تقریبا نگاشته کلک بدایع سلک گشته و بموجب وصیت
نعش متبرک آن مغفور رحمت الهی بموضع گذرگاه دار الامان کابل که در ابتدا

در رفعت و صفا قطعه‌ایست از فردوس اعلی نقل نموده و زمینی مرتفع فیض‌بخش
دلنشین به نون ساختند و حسب خواهش آن بادشاه ولی شعار ملک
سیرت روضهٔ منوره و قبر معطرش را چون حسن خداداد از حلیهٔ تکلفات
ساده گذاشته گنبد و عمارت حجاب انظاره ماه و مهر و مانع انوار روشنان سپهر
نمودند تاریخ وفات مغفرت آیات آنحضرت را یکی از نکته سنجان انجمن
بلاغت در سلک نظم کشیده. **قطعه**

بادشاهی که شهریارانش — شده بودند خادم و منقاد
چون وفائی ندید از عالم — رفت ازین عالم خراب آباد
خرد از سال فوت او پرسید — گفت او را بهشت روزی باد

سن شریف آنحضرت چهل و نه سال و چهار ماه و یک روز قمری و چهل و هفت سال
و ده ماه و یازده روز شمسی و مدت سلطنت و جهان آرائی سی و هفت سال
و هشت ماه و یک روز قمری و سی و شش سال و شش ماه و سیزده روز شمسی بود
ازانجمله یازده سال در فرغانه و سمرقند و بخارا و قریب بیست و دو سال در بدخشان و کابل
و قندهار فرمانروا بودند اگر شرح کمالات آن بادشاه سلیمان جاه
زیاده از حوصلهٔ نطق و بیان است لیکن درین مقام بجهت رونق بازار سخن گوهری
چند از درج مفاخر آن بحر معانی بر طبق عرض می‌گذارد و او در نظم و نثر قدرت
کامل و طبع عالی داشته اند در شعر ترکی دیوانی مشحون از معانی بلند
و مضامین تازه گذاشته اند و به فارسی نیز اشعار آبدار از سنوح طبع وقاد بر صفحهٔ
روزگار نگاشته اند همواره آن بادشاه فضل دوست هنرپرور و همت والا

به ترتیب ارباب فضل و حال و رعایت اهل هنر و کمال مصروف می داشته اند و اوقات خالیص البرکات را صرف تحقیق مسایل دینی و تنقیح مطالب اصولی و فروعی که مستلزم مثوبات اخروی است می فرموده اند چنانچه آثار آن از کتابی که در علم کلام و فقه حنفی بزبان ترکی منظوم ساخته اند و بمبین باری موسوم گردانیده ظاهر و هویدا ست و در علم عروض نیز رسایل که بزبان ترکی رقم زده کلک حقایق بیان آنحضرت گشته در جهان مشهور است تفصیل احوال خجسته مآل آن نیر اوج اقبال در واقعات بابری که خود به ترکی انشا فرموده اند بحکم حضرت عرش آشیانی وحید زمان عبد الرحیم خانخانان آن را بفارسی ترجمه نموده مسطور مذکور است ۔

پنجم عمر شیخ مرزا طاب ثراه

آن والاجاه پسر چهارم سلطان ابوسعید مرزا بود از سلطان احمد مرزا و سلطان محمد مرزا و سلطان محمود مرزا خردتر و از سلطان مراد مرزا و سلطان ولد میرزا و الغ بیگ مرزا و ابابکر مرزا و سلطان خلیل مرزا و شاهرخ مرزا کلان تر تاریخ سنه ۸۶۰ هشتصد و شصت در سمرقند فردوس مانند تولد یافته اند سلطان ابو سعید مرزا ابتدا کابل را به مرزا داده و بابای کابلی آتالیغ کرده ایشان را رخصت آن حدود نموده بودند باز بجهت طوی ختنه کردن مرزایان از موضع دره کز طلب فرموده برگردانیدند و بعد از جشن طوی مذکور ولایت اندجان و اورکند را بآن غره ناصیه دولت عنایت نموده و تیمور تاش بیگ را آتالیق ساخته با امرا و نواب در خدمت ایشان بدان صوب رخصت فرمودند چون حضرت صاحبقرانی آن ولایت را بفرزند

سعادتمند خویش عمر شیخ میرزا که در آیین جهانبانی بکاردانی منفرد بود ارزانی داشته
بودند و مکرر میفرمودند که ما تسخیر عالم بقوت شمشیر عمر شیخ میرزا نموده ایم که او در اند
جان نشسته میان ولایت ما و دشت قبچاق سدی شدید شده و باهتمام
او در حفظ الثغور و ضبط حدود اهل دست نتوانستند که سر بغی و عناد برآورده دست
به فتنه و فساد بگشایند و بالفراغ خاطر در جهانگشائی کمر بستیم سلطان ابوسعید میرزا
نیز ولایت مذکور را بمناسبت مهمای به عمر شیخ میرزا مرحمت کردند و میرزا اندجان
و اورخند را که سرحد مغولستان بود بنوعی ضبط فرمودند که سپاه مخالف از حدود آن
مجال عبور نیافت و یونس خان چندانکه حیله و تدبیر نمود در ولایت مذکور دخل نتوانست
کرد آن نامدار فرزانه بعد از تنقیه ناگزیر پدر عالیقدر خویش بتاریخ سنه هشتصد و هفتاد
وسه در اندجان که پایتخت فرغانه است بر سریر سلطنت جلوس
فرمودند و تاشکند و شاهرخیه و سیرام را به تحت و التصرف در آوردند میرزا
بسیار پاک طینت و پاکیزه گوهر و نکته سنج و معنی گستر و قابل و هنرپرور بودند و بشعر و شاعر
توجه تمام داشتند اشعار بلند و ابیات خاطر پسند از شعرای بلاغت
گستر سخن طراز گرفته مناسب هر محل و مقام بر زبان گهرفشان میراندند و در آداب
جهانداری و رعیت پروری و رسوم فرمانروائی معدلت گستر یگانه زمانه بودند
چنانچه یکمرتبه کاروان ختای در طرف کوهستانی شرقی اندجان
منزل نموده بودند مقارن آن برفی عظیم باریده جمیع اهل کاروان در زیر برف ماندند
و بغیر دو کس از آن حادثه جان بسلامت نبردند چون این واقعه بمعلوم رای
مهر انور آن والاهمت عدالت شعار گشت و بر جمعیت و سامان اهل قافله اطلاع

یافتند با وجود که دران وقت فی الجمله احتیاج داشتند مطلق التفات بدان اموال
ننمودند و جمعی از ارباب امانت تعیین کرده آن اموال و اسباب را ضبط فرمودند و
باهل دیانت و صیانت سپردند و جمیع وارثان را از جاییکه بودند گرد آورده بحقوق خویش
رسانیدند بلی آن را که در ازل دست قضا افسر همت بر سر نهد سر بدنیا و مافیها فرود
نیارد و هر چند که محتاج گردد قدم از جادهٔ استغنا و کرم بیرون نگذارد مانند آفتاب
که خود عور باشد و جهانیان را حلهٔ نور بخشد و مثل ماه که خود عریان زید و برهنگان
را کتان بر تو پوشاند. **مثنوی**

آنکه دلش راست ز همت اساس — حله دهد گرچه گرو پوشد پلاس
پیله که آن برگ گیا کرد نوش — برهنه ستنی همه آفاق پوش
نیست کسی را چو ز همت سخن — با دو حریرست برهنه به تن

رحلت رحمت آیت آنحضرت در روز دوشنبه چهارم شهر رمضان المبارک سنه ۸۹۹
هشتصد و نود و نه باجل ناگهان اتفاق افتاد و شرح مجملی ازین واقعه آنکه چون
آن یگانهٔ زمانه اخسیکت را که یکی از ولایات هفتگانه فرغانه است پای تخت
خویش ساخته بودند و شهر اخسیکت برکنار جری واقع شده عمارتش همه بر سرف
برانبود و حسب سرنوشت در آن روز بر پشت بام یکی از عمارات و الی کبوترخانه
برآمده تفرج طیران خیل کبوتران می نمودند درین اثنا زمین کناره که اساس عمارت بر آن
بود جدا شده عمارت منهدم گردید و از صدمهٔ انهدام آن روح پاکش از جسم
خاکی صاعد معارج افلاک گشت سن شریف آن سریر آرای عرصهٔ جهان
سی و نه سال بود و مدت سلطنت همایونش بیست و شش سال بود.

ششم سلطان ابوسعید میرزا انار الله مرقده

آنحضرت در سنهٔ ۸۳۰ هشتصد و سی هجری از نهان خانهٔ عدم بعرصهٔ وجود قدم نهادند و در بخارا خروج کرده بر اولاد میرزا شاهرخ غالب آمدند و بتاریخ سنه ۸۵۵ هشتصد و پنجاه و پنج که بیست و پنج ساله بودند بر تخت سلطنت موروثی نشسته تمام ماوراءالنهر و ترکستان و بدخشان و کابل و غزنین و قندهار و بعضی از حدود هندوستان را بالقبضهٔ التصرف درآمدند و در اواخر سلطنت آن یگانه آفاق مملکت عراق نیز بارث و استحقاق بآنحضرت انتقال یافت و بتاریخ بیست و دویم شهر رجب سنه ۸۷۳ هشتصد و هفتاد و سه در جنگ روز حسن ترکمان نزدیک اردبیل مرتبهٔ والای شهادت یافتند سن شریف آن پادشاه صاحب جاه چهل و سه سال و مدت سلطنتش هژده سال بود مولانا جلال الدین محمد دوانی تاریخ رحلت آنحضرت چنین یافته و به رشتهٔ نظم کشیده

قطعه

سلطان ابوسعید که در فر خسروی ... چشم سپهر پیر جوانی چو او ندید
الحق چگونه کشته بگشتی که گشته بود ... تاریخ فوت مقتل سلطان ابوسعید

هفتم سلطان محمد میرزا روح الله روحه

آنحضرت همیشه با برادر خویش میرزا خلیل در سمرقند می بود و چون میرزا خلیل بجانب عراق متوجه شد میرزا شاهرخ آنچه از اخلاق رضیه و شمایل مرضیه سلطان محمد میرزا الغ بیگ آن یگانه زمانه برادرانه سلوک می فرمودند سلطان محمد میرزا

دو پسر یک اختر بود سلطان ابوسعید مرزا و منوچهر مرزا در مرض الموت سلطان محمد
مرزا که مرزا الغ بیگ آن عازم ملک بقا را عیادت فرمودند فرزند سعادتمند
خویش ابوسعید مرزا را بایشان سفارش بسیار نمودند لاجرم سلطان ابوسعید مرزا در سایه
عاطفت مرزا الغ بیگ کامیاب عیش و نشاط می بودند و بیمن تربیت آنحضرت یوماً فیوماً
بمدارج دولت و اقبال ترقی می فرمودند روزی یکی از مقربان به مرزا الغ بیگ گفت که
این عم زاده شما بسیار از روی عقیدت و اخلاص خدمت شما می کنند
مرزا در جواب گفتند که خدمت ما نمی کنند آداب جهانبانی از صحبت ما فرا می
گیرد همانا این کلام بالیقین ملهم غیبی بود که آثار آن در اندک فرصتی بعالم ظهور جلوه نمود۔

هشتم مرزا میران شاه طاب ثراه

مرزا پسر سوم حضرت صاحبقران اند از جهانگیر و عمر شیخ مرزا خورد تر از شاهرخ مرزا کلان تر
تولد آن گوهر معدن اقبال بتاریخ سنه ۷۶۹ هفتصد و شصت و نه واقع شد در عهد
والد سلیمان مکان حکومت آذربایجان که پایه تخت هلاکو خان بود بآنحضرت
تعلق گرفت و بعد از استقرار شدن حضرت صاحبقران ابابکر مرزا که پسر کلان مرزا
میران شاه بودند خطبه و سکه بنام پدر عالی قدر کردند حضرت مرزا اکثر اوقات
در تبریز می گذرانیدند و جمیع مهمات سلطنت را مرزا ابابکر سرانجام می نمود و بتاریخ
بست و چهارم ذیقعده سنه ۸۱۰ هشتصد و ده که تشریف آنحضرت به جبل ایک
رسیده بود در جنگ قرا یوسف که در سرورود تبریز واقع شد درجه شهادت
یافته بروضه ارم قدم نهادند۔

نهم حضرت خاقان سکندر جناه سلیمان مکان قطب الدنیا والدین امیر تیمور صاحبقران انار الله برهانه

ولادت با سعادت آن نیر اوج سلطنت شب سه‌شنبه بیست و پنجم شهر
شعبان المعظم سنه ۷۳۶ هفتصد و سی و شش هجری موافق سیچقان ئیل که عبارت از سالهای
مغول است در خطه دلکش کش که بشهر سبز مشهور است از خاتون سراپرده عصمت
و بانوی حرم کده دولت تکینه خاتون که بآئین شرع مطهر در سلک ازدواج
امیر طراغای دین پرور منسلک بود اتفاق افتاد و در دوازدهم شهر رمضان المبارک
سنه ۷۷۱ هفتصد و هفتاد و یک هجری که از عمر شریف آنحضرت سی و پنج سال
و پانزده روز قمری و سی و چهار سال و یک روز شمسی گذشته بود در قبة الاسلام
بلخ بر سریر سلطنت و فرمانروائی جلوس اجلال فرمودند.

مثنوی

چو بر مسند سروری پا نهاد — فلک داد تخت سلیمان بباد
کفش بحر و تیغش نهنگ کف در ستیز — نهنگی و جوهر در او موج خیز
زر از سکه‌اش زیب و زیور گرفت — درم نام او دید و در زر گرفت

جلایل فضایل و محاسن خصایل و علو همت و بلندی فطرت آنحضرت
اظهر من الشمس است چنانچه یکی از بخششهای آن بادشاه دریا دل گنج بخش که
بر صفحه روزگار ثبت شده دادن سی هزار اسب در یک روز است
تبیین این مقال آنکه در یورش هندوستان بهنگامیکه بر دریای سندیل

بسته با یک لک سوار از آن آب گذشتند میرزا پیر محمد ولد میرزا جهانگیر بن
صاحبقران از ملتان آمده آخر از سعادت ملازمت جد بزرگوار بود و بعرض مقدس
رسید که اسپان اکثر لشکر میرزا از مخالفت هوا در ملتان ضایع شده بنابران در
مجلس اول سی هزار اسپ به میرزا عطا فرمودند که بلشکر خود قسمت نمایند
و این قسم بخشش نمایان تا حال از هیچ پادشاه ذیشان استماع نیافته مجملا آنحضرت همواره
در نصفت و معدلت و متابعت احکام شریعت و ادای فرایض و سنن
و مروت و مدارا با دوست و دشمن طریق قویم خلفای راشدین و مسلک مستقیم
ائمه دین مسلوک میداشتند و قدم از راه رضای خالق اکبر و جاده شرع اطهر بیرون
نمی گذاشتند سعی و اجتهادی که در تسخیر چهار دانگ ربع مسکون از آن مظهر عنایت بیچون
بظهور رسیده در روزگار مشهور و غزوات و مجاهدات که آنحضرت را بنفس نفیس با اهل کفر
و عناد و ارباب بغی و فساد واقع شده بر زبانها مذکور است پیوسته
همت والا بغزا و جهاد و دفع شر و فساد می گماشتند و در جمیع معارک و میادین
لوای فتح و نصرت می افراشتند چنانچه در عرصه سی و پنج سال
و یازده ماه و شش روز قمری و سی و چهار سال و دو ماه و دوازده روز شمسی که
مدت سلطنت و جهانبانی و روزگار دولت و کامرانی آنحضرت بود
ولایت ماوراء النهر و خوارزم و ترکستان و عراقین و آذربایجان و فارس
و مازندران و گرگان و دیار بکر و خوزستان و مصر و شام و روم و بعضی از ممالک
هندوستان و غیرها خورشید مثال به پرتو رای جهان آرای منیر و شعاع
تیغ جهانگیر بحوزه تصرف و حیطه تسخیر در آوردند و گردن سرکشان جهان بربقه انقیاد

و عبودیت کشیده ملوک و سلاطین زمان را حلقهٔ اطاعت و بندگی در گوش کردند
و به عنوانیکه در ظفرنامهٔ مولانا شرف الدین علی مفصل و مشروح مسطور و مرقوم و در تیمورنامهٔ مولانا
هاتفی با لفاظ تازه مضامین بلند منظوم است و درین دو بیت اشعارے بآن شده

مثنوی

زاولاد آدم دو صاحبقران　　گرفتند گیتی گران تا کران
تمرخان و اسکندر فیلقوس　　یکے ماه توران یکے مهر روس

و بتاریخ چهارشنبه دهم شهر شعبان سنه ۸۰۷ هشتصد و هفت هجری که از سن شریف
آنحضرت هفتاد سال و یازده ماه و بست و دو روز قمری و شصت و هشت
سال و دو ماه و دوازده روز شمسی گذشته بود در یورش خطائے مزاج
همایون از نهج اعتدال انحراف پذیرفته در بلدهٔ اترار که از سمرقند تا آنجا هفتاد
و شش فرسخ مسافت است از مضیق این جهان که با سمند جولان رخش
همت عرش سیرش تنگ میدان بود روی توجه بر تافته لوای
عزیمت به تسخیر وسعت آباد عالم بقا افراخت و طائر روح پرفتوحش از قفص جسم خاکی
پرواز نموده بر فراز سدره و طوبی النشیمن ساخت و بعد از وقوع این حادثهٔ وحشت زای
نعش شیرکشش را چنانچه سزاوار بادشاهان عظیم الشان تواند بود بخطهٔ دلپذیر سمرقند آوردند
تاریخ ولادت اشرف و جلوس همایون و وفات مغفرت آیات آنحضرت ازین دو
بیت هویدا است. **رباعی**

سلطان تمر آنکه مثل او شاه نبود　　در هفتصد و سی و شش آمد بوجود
در هفتصد و هفتاد و یکے کرد جلوس　　در هشتصد و هفت کرد عالم پدرود

و ملا شرف الدین علی در ظفرنامه این نکته را درج نموده که سن شریف حضرت

به حکومت اجمیر بخدمت حضرت خواجه تعین کرده او باعانت باطنی حضرت خواجه و امداد ظاهری قطب الدین ایبک آن نواحی را از لوث کفر پاک کرده صیت اسلام منتشر ساخت حضرت خواجه اواخر حال تاهل اختیار نموده اقامت سنت نبوی و متابعت شریعت مصطفوی صلوات الله و سلامه علیه را باتمام رسانید و در نود و هفت سالگی به عالم قدس توجه فرمود بمطلب اصلی که وصال مطلوب حقیقی باشد فایز شد حضرت قطب الاولیا ملک بختیار کاکی اوشی که مرقد منورش در دهلی کهنه واقع شده از کبار خلفای حضرت خواجه است و گنج حقیقت و مخزن طریقت شیخ فرید شکرگنج خلیفه حضرت خواجه قطب الدین است و شیخ نظام الدین مشهور به اولیا که دارالملک دهلی به برکت وجود فیاضش مورد فیض گشته از خلفای شیخ فرید شکرگنج است و زبان حقیقت بیان هزار داستان بستان دهلی که خسروی اقلیم معنوی بود مسلم گردیده این ابیات در مدح آنحضرت سرائیده۔

مثنوی

شیخ امم قطب حقیقت نظام — خضر و مسیح از دم یحیی العظام
آن بولایت شده سلطان پناه — دوخته از برگ دو عالم کلاه
سیرت میمونش بدین پروری — نسخه دیباچه پیغمبری
غیب در آئینه دل روشنش — آئینه از موم نه از آهنش
چون هوا برده دو دست دعا — گشته هر انگشت کلید سما

و حضرت شیخ نصیر الدین مشهور به چراغ دهلی که در راه دهلی کهنه آسوده و شیخ برهان الدین غریب که مزار فایض الانوارش در دولت آباد دکن واقع است و امیر خسرو دهلوی که در صحن روضه متبرکه سلطان المشایخ مدفون است

ومناقب هر یک از موصله نطق و بیان افزون مجموع از خلفا حضرت شیخ نظام الدین اولیا بوده اند حاصل که این سلسله رفیعه بحضرت خواجه منتهی نمود آنحضرت در ممالک هندوستان بلکه ولایت ایران و توران نیز اولیائے زمان بعلو قدر و تقدس ذات امتیاز داشته

تعیین فرمودن حضرت جنت مکانی حضرت شاه بلند اقبال را بر سر رانا و انصرام یافتن آن مهم بتائید پادشاه قدر توانا

چون سابقه عنایت ازلی رقم توفیق بر جریده احوال صاحب اقبالی کشیده منشور دولتش را بطغرائے غرائے نصرت و تائید زینت ساز دیده وران صاحب بصیرت را از بدایت حال نهایت کار او معلوم گردیده حسام ظفر نیامش در مفتاح باب فتح و نصرت شناسند و قطع و فصل مهمات عمده را بجوهر شمشیر و حل و عقد امور مشکله را بسر انگشت تدبیرش واگذارند لاجرم جنت مکانی از مبادی نشو و نمای نهال اقبال جهانگشائی شاهی در لوح جبین آنحضرت از فتح مبین مطالعه فرموده فروغ عقل و کاردانی از ناصیه حال همایون فالش بنظر دوربین مشاهده می نمودند باعتماد دو استظهار جوهر فطرت علو همت آن درة التاج خلافت خود بسعادت در دار البرکات اجمیر رحل اقامت انگنده شاه ظفر پناه را که از ازل تارک دولتش بمغفر توفیق و قامت اقبالش بجوشن تائید آراسته بود با لشکر گران و سپاه بیکران بتنبیه رانا و تسخیر ولایت او تعیین نمودند بتاریخ ششم دی ماه سال دهشتم جلوس جهانگیری مطابق چهاردهم ذیقعده سنه ۱۰۲۲ هزار و بیست

ورود بهجت آن فرازندهٔ لوای جهانستانی و سرفصل جنود آسمانی از خدمت والا بهره
جناب مرخص گشته به مهمانی فتح و نصرت رایت توجه برافراختند در
وقت رخصت حضرت جنت مکانی چارقب گرانمایه که گلهای مرصع بر آن دوخته
بودند و بر دور گله مرواریدهای قیمتی بکار برده با چیره زردوزی ریشه مروارید
و کمربند زر لعبت سلسل مروارید و شمشیر مرصع و خنجر مرصع گران
بها و دو اسپ خاصه یکی عراقی نام کوه پاره که ابرش میمن مسمی با زین مرصع و دوم از اسپهای
برق سرعت باد رفتار که زلال جویبار از خرامش تعلیم نرم روی و جلوهای
گرفتی و فتح گنج نام فیلی از فیلان خاصه که حضرت شاه بلند اقبال خود
بدولت انتخاب فرموده بودند با فیل ماده به آن سزاوار عواطف سبحانی عنایت
نمودند و باضافه هزار سوار نوازش نموده منصب آنحضرت را از فیل و اضافه ده هزاری
ذات و شش هزار سوار مقرر ساختند ـ

ذکر امرای عظام که درین یورش ظفر فرجام ملازم رکاب حضرت شاه بلند اقبال بودند

جمعی که از حضور اشرف متعین شدند راجه سورج سنگ سیف خان ولد محمود خان
بارهه تربیت خان نبیره مقیم خان نوازش خان ولد سعید خان کشن سنگ
برادر راجه سورج سنگ راو رتن هاده رانا سکر ابو الفتح دکنی صلابت خان ولد سید قاسم
بارهه سورج مل پسر راجه باسو مرزا بدیع الزمان پسر مرزا شاهرخ راجه بکرماجیت
بهدوریه میر حسام الدین ولد میر جمال الدین حسینی انجو سلیمان بیگ مخاطب

به فدای خان که بخشی آن لشکر منصور بود خسروبی اوزبک سید حاجی پوری رزاق بی
اوزبک دوست بیگ خواجه حسن خان عرب خان خوافی سید شهاب
بارهه و گروهی که از صوبه جات تعیین گشته از صوبه مالوه خان اعظم میرزا عزیز
کوکلتاش که دران وقت صاحب صوبه مالوه بود و فریدون خان ولد محمد قلی خان
برلاس و سردار خان برادر عبدالله خان با سایر منصبداران آن صوبه و از
صوبه گجرات عبدالله خان فیروز جنگ و دلاور خان کاکر باقی منصبداران
اینکه کومکی آن صوبه بودند مثل یار بیگ و سردار خان برادر عبدالله خان و زاهد ولد
تعیم خان و چون کومکیان صوبه دکن را استعداد و حالت آن نمانده بود که دیگر
دران صوبه مصدر کاری و خدمتی توانند شده دران وقت دون
ایشان انجا جمعیت بود از جمله آنها نیز جمعی مردم کار آمدنی مثل راجه نرسنگ دیو بندیله
یعقوب خان بدخشی محمد خان نیازی حاجی بی اوزبک عزت خان
جالوری شیرزه خان معروف به میر حاج میرزا مراد ولد میرزا رستم صفوی که الحال بخطاب
التفات خان سرفراز است بخدمت شاه والاجاه تعیین شده بموجب فرمان
قضا جریان بلشکر ظفر پیوستند مجملا از مردم رکاب حضرت جنت مکانی و کومکیان
صوبه جات و منصبداران قریب به بیست هزار سوار در رکاب ظفر انتساب
حضرت شاهی فراهم آمده و حضرت شاه بلند اقبال از دار البرکه
اجمیر نهضت فرمودند همگی همت والا به ترتیب افواج و تسویه صفوف معروف
و تمامی توجه خاطر جهان پیرای به دلجوئی سپاه و تحسین اسپ و سلاح مبذول
بود تا موکب عالم آرا بحوالی کوهستان رانا رسیده روزیکه نصب منزل

مخیم سرادقات جاه و جلال می‌شد قراولان که بجهت تفحص شکار رفته بودند در اثنای
راه آمده بعرض مقدس رسانیدند درین حوالی شیری چند است
از آنجا که شجاعت و شهامت ذاتی پیوسته خاطر انور شاه
شیردل را به شکار شیر راغب و مایل داشت
ازین خبر منبسط و فرح پنج شیر قوی هیکل تنومند را که بزخم تیغ و ضرب
طپانچه هر یک گروهی از پا در آمده نیل سوار به تفنگ زده به خاک
هلاک انداختند و آن شکار شیرانه را که بشیر صید مقصود و مقدمه فتوحات پی در پی بود بیگمان
نصرت و فیروزی گرفته قرین سعادت و اقبال به قصبه منزل
نزول اجلال فرمودند قصبهٔ مذکور مبداء حدود ولایت راناست پرویز
و مهابت خان که سابقاً حسب الحکم جهان مطاع متوجه تسخیر آن ولایت
شده بودند هیچ کدام از آنجا قدم جرأت پیشتر نگذاشته بودند آن کولابی
دارد در نهایت وسعت فضا و فسحت نمیازلالش نیل روان روشندلان صفا
مانند صحبت دانشوران کوراحوال در ورود موکب مسعود آن کولاب آبرو
داده خاطر ملتزمان رکاب ظفر مآب از نزهت و صفای آن مقام
دلکشا فرح و انبساطی حاصل نمود توجه عالی بنیل مطلوب گماشته از آنجا روانه پیشتر گشتند
و قتیکه منزل مهی که در دروازه گردهی اودی پور است مخیم سرادقات جلال گشت
محمد تقی بخشی را که بحسن اخلاص و نیکو خدمتی و کاردانی آراستگی داشت
و در آخر حال خطاب شاه قلیخان
یافته بود مقرر فرمودند که با پنجهزار سوار کارطلب به آن

کوهستان رفته هر جا از زنان و مردم او لشان یا قتل و غارت نماید و چون از ان
منزل کوچ فرمود در اثنای راه ناگاه گاوی چند بطرف صحرا نمودار شد شهباز
همت اوج گزین بهوای آن شکار پرواز نموده باد پای خوشخرام را که
بشرر نعلش چراغ برق برافروختی بران صوب سبک عنان ساخته

مثنوی

چه زیبا مرکبی شیرین و مرغوب	سکون او چو جنبش چون نبض مطلوب
همه اعضاش بر هم سبقت انگیز	کفل وا خفته از تک پای خویش

و با چندی از سعادت اندوزان ملازمت رکاب دولت رسیده
نخچیر گاو را به تیر و شمشیر شکار نمودند و بموکب اقبال رسانیدند در خلال این احوال
هر یک از دولتخواهان صلاح اندیش رای و مصلحتی که فراخور دریافت و دانش
خویش بخاطر رسید بتوقیف عرض رسانید خصوص راجه سورسنگه که خالوی حضرت شاه
بلند اقبال که راهبیت و ان آن سرزمین بود عرض کرد که اگر در بیرون کوه
نزول اجلال نمایند افواج قاهره باستیصال آن سرگشته وادی ضلال تعین
نمایند باحتیاط اقرب است چه باین جمعیت و کثرت سپاه اگر
بکوهستان در آیند مبادا غنیم کمین گاهها را استحکام داده سر دره‌ها را اهل ابد و با زار زحمت
رسانند و رسد غله کمتر رسیده باعث پریشانی لشکر منصور گردد حضرت شاه
بلند اقبال که خاطر عاطر شان مهبط انوار اسرار ربانیست التفات نگفته
ظاهر بینان نفرموده با آنکه هنوز نصفی از کومکیان به لشکر ظفر اثر نپیوسته بودند -
بعنایت کارساز بی انباز و جنود نصرت ماشد بی تامل قدم جرات
و توکل در جبال کوهستان که طایر وهم هیچ ذی هوشی بسوالق آن پرواز ننموده

گذاشته قصبه اودیپور را که محل اقامت راناست مضرب خیام لشکر نصرت
اعتصام ساختند وچون ارادهٔ ازلی باین معنی تعلق گرفته بود که لیاقت
سروری تاجداری قابلیت جهانگیری وجهانداری حضرت شاه بلند
اقبال بر عالمیان ظاهر گشته محبتش در دل دوستان وهیبتش در خاطر دشمنان
جای گیرد با آنکه این اولین مهمی بود که همت والا بانصرام آن معطوف
گردیده بود وجمعی از مردم کاردیدهٔ ملازم رکاب ظفر انتساب بودند با هیچ یک در هیچ باب مصلحت
ندیده بنگرش نظر موفور بعقل کامل ورای صائب خویش آن مهم را که صورت انصرامش
در مرات خیال هیچکس منعکس نشده بود چنان بانجام رسانیدند که موجب استعجاب
معتقدان واعتقاد منکران گردید وبیاری توفیق ومددگاری تائید آسمانی از
از ابتدا وخوش نشین تا انتها هر رای که اندیشید محض صواب بود وهر تدبیر که
کردند موافق تقدیر افتاد والعنایت ایزد نصرت بخش آن فتح نمایان مقدمهٔ فتوحات
بی پایان گشت درین مقام کلک صفحه پیرا بجهت شادابی گلزار کلام مجملی از
احوال رانا وولایت او نگاشته میگردد نام این رانا امر سنگه نام پدرش رانا پرتاب
سنگه واسم جدش رانا اودی سنگ است وجد او دیسنگه رانا سانگا
بود که چنانچه گذارش یافته باشد حضرت فردوس مکانی بادشاه عظیم الشانی که
در هنگام نزدیکی سلطان سکندر لودی صاحب یک لک سوار را شکست داده بودند
از وفور جمعیت اسباب نخوت وغرور جنگ صف کرد . . . . ابتدای
رانا اودی سنگه بنام خود آباد نموده وطن ساخته بود وانجا عمارت کرده وبنیاد
گذاشته وبر فراز کوهچه که در سمت شرقی آن واقع است بطرز هنود منازل

خوب و نشیمن‌های مرغوب بنا کرده طرف شمال کوهچه مذکور کولابیست
در نهایت وسعت فضا و کمال نزهت و صفا و تالاب بجهور اشهور و معروف
است و در خارج قصبه بیرون میدان چوگان نے ساخته و بر دوران دیواری
از سنگ کشیده چون خالی از وسعت و صفائی نبود دولت خانه همایون دران میدان
قرار گرفت عمارات قدیم رانا اودی سنگه را که یکی بر سر کوه و دیگری
میان تالاب واقع شده وقتیکه عبدالله خان بطریق تاخت انجا رفته
بود فی الجمله خراب کرده بود حضرت شاه بلند اقبال فرمودند که آن عمارت
را عجالةً بر اساس قدیم از نو بسازند و در فضائیکه پیش عمارت بالای کوه واقع
شده نشیمنی مختصر مشرف بر تالاب طرح نمودند حسب الحکم قضا نفاذ باندک
فرصتی آن عمارت دلکشا در نهایت زیب و صفا صورت اتمام پذیرفت
تالاب اودیپور بسیار بصفا و کیفیت سه طرف آن کوه و در کمال خضرت و نضارت
احاطه نموده دور سه گروهی اودیپور نیز کولابی که ساختش مثل بحر دل ارباب همت
وسیع و لبنا دو مانند باطن اهل ریاضت مصفا و منور است واقع شده سه ضلعش
کوه است و یک ضلع دیگر را رانا اودی سنگه بندی عریض طویل در نهایت ارتفاع
و استحکام بسته و لختی از کوه بریده در روی جهت آب ساخته و از جائیکه آب میریزد
چون زمین بسیار پست است آبشارهای عالم بهم رسیده همه پسان دست
کریان و افشان رسان پیش کولاب علحده واقع شده مانند مزرع بخت
نیکبختان سبز و خرم و از آن جهت که رانا اودی سنگه بانی آن بوده به اودی
ساگر موسوم گشته بالجمله چون اودیپور مخیم عسکر ظفر اثر گردید حضرت شاه بلند اقبال

بجهت نهایت تمرد وین و رسیدن غد . . . ضبط محال بیرون کوه ششی تهانه مقرر
فرمودند و رساندل جمال خان برگه و در کیاس دوست بیگ و خواجه محسن و در انتوله
سید حاجی و در شاه آباد معروف به نهاء عرب خوانی و در دیوک میر حسام الدین
ولد میر جمال الدین حسین انجو و در کوهل دمار سید شهاب بار به همراه هر یک جمعی از منصبدار
و فوجی از سواران کار معین گشتند و محمد تقی که از تقام موی با پنجهزار سوار جرار به تنبیه مفسدان
تعین شده بود بجانب چمپ که پنجاه و شش محل است و هر محل مشتمل بر پنجاه و شش قریه و از
جهت آنکه اهل هند پنجاه و شش را چپن گویند باین اسم اشتهار دارد و شتافت
و لشکر منصور در آن ولایت که آن وقت معمورترین ملک رانا بود و عمارات عالی
بطرز هنود و بتخانه های عظیم داشت از کشش و کوشش در نهب و غارت
دقیقه فروگذاشت ننمودند و ترددات نمایان کرده آثار شجاعت و مردی بظهور
رسانیدند جمعی کثیر راجپوتان نامی در آن عرصه گیرودار داد دلیری و تهور داده مردانه قدم
به وادی عدم نهادند خصوص بعضی که در بتخانه ها بقصد ثواب پای ضلالت افشرده
با غازیان لشکر اسلام مصاف نمودند درین وقت رانا لپسر رسید
خود معین را که کمال شجاعت و مردانگی داشت بقصد شبخون فرستاد و محمد تقی
به نیروی اقبال بی زوال شاهی در آن آشوبگاه حادثه که محل آزمودن جوهر مردی
و بیدلی بود پای مردانه قدم همت استوار داشته حسب الامکان بمدافعه و مقابله
پرداخت و از آنجا که پیوسته حفظ ایزدی نگهبان دولتخواهان این دودمان خلافت
نشان است از آسیب و گزند عین الکمال محفوظ ماند مقارن این حال
عبدالله خان صوبه گجرات و دلاور خان کاکر و جمعی دیگر از منصبداران کومکی

۲۴۵

۲۴۴

صوبهٔ مذکور معسکر اقبال پیوسته دولت آستان بوس دریافتند و از
جواهر مرصع آلات و اقمشه و نفایس احمدآباد پیشکشهای لایق گذرانیدند
و بحیثیت افزائی ایشان شرف قبول یافت و چون حکیم خوشحال ولد حکیم
همام پسر اولی خان اعظم که در آن وقت صاحب صوبگی مالوه با او تعلق داشت
تعیین شده بود خان مشار الیه بعد از گفت و شنید بسیار در عذر و اهمال
تیمار که خلاف آئین بندگی و اخلاص بود جریده بموکب منصور پیوست
با آنکه درین دولت ابد قرین همواره صاحب سامان و دستگاه عظیم بود
چنانچه بعهد حضرت عرش آشیانی منصب هیچکس از و زیاده نبود و همیشه
جاگیرهای معمور داشت و اسم کم نوکر و بدنوکر بود درین وقت که بایستی در
ملازمت حضرت شاهنشاه اقبال دعزای کفار و تحصیل ثواب را نعمتی
عظیم شمارد و باین شکرانه جمعیت او سیاز سامان نموده پیشانی گشاده
بخدمت آنحضرت شتابد از آنجا که بصر بصیرتش را غشاوهٔ غفلت پوشیده
بود نظر بر عاقبت کار خود و مصلحت دولت ولی نعمت و ولی نعمت زاده
حقیقی ننموده بجای خیل و سپاه جز از حیله و تزویر بسیار که جبلتش بدان مفطور بود
بدرگاه جهان پناه آمد و از جهت نسبت مصاهرت خسرو همگی همت
بر نیل این مطلوب بیکاست که این مهم بسعی اولیای دولت روز افزون
سامی الصرام نیابد ازین معنی غافل که بناس گروهی که در کارگاه ازل از تار و پود بخت
و اقبال بافته باشند بمگالش مکر و عقد منافقان جد کنش تاری از آن
گسسته نگرد و مجملاً در روز ملازمت قانون بندگی را خارج آهنگ ساخته از فرط

بغض و نفاق جبلی چندان عبوس در معنی حاصل کرد که آنحضرت با کمال حلم و وقار بجهة نظام
کارخانهٔ سلطنت و بیداری غنوده بختان از خواب غفلت جزای اعمال او نیز
همت لازم شمردند و حکم قضا نشان از مکمن جلال شرف صدور یافت که بیرم بیگ بخشی او را
مقید ساخته نگاهدارد و صورت حال را بخدمت والد بزرگوار نوشته مصحوب
شرعی ارسال داشتند چون حضرت جنت مکانی افعال و اقوال ناستوده
او را خصوص اعمال ناشایسته که هنگام شتقار شدن حضرت عرش آشیانی چنانچه
گذشته ازو سر زده و بمقتضای کرم ذاتی و مروت جبلی بعد از جلوس بر اورنگ شایان
بعفو و اغماض مقرون شده بود در خاطر او نیز داشتند این مقدمه نیز علاوه آن گشته
حکم اقدس شرف صدور یافت که مهابت خان بخدمت شاه بلند اقبال
شتافته خان اعظم را بعتبهٔ جلال آورد آنحضرت بموجب حکم والد بزرگوار خان
اعظم را به مهابت خان سپرده روانه پایهٔ سریر خلافت نمودند و بعد از
رسیدن بدرگاه معلی حضرت جنت مکانی او را به عضد الخلافه یمین الدوله آصف خان
که در آن وقت بخطاب اعتقاد خانی سرفرازی داشت و قلعهٔ گوالیار
بعهدهٔ حفظ و حراست او مقرر بود حواله فرمودند تا در آن حصن حصین که زندان کج روشان
ناهموار است مقید و محبوس سازد و حضرت جنت مکانی بعد از اطلاع
بر اخراجاتی که حضرت شاه بلند اقبال را در آن یورش بتصرف مال
روی داده بود از فرط عنایت و مهربانی سوای منصب و جاگیر سابق
سه کرور دام در محال الکهٔ مالوه از تغییر خان اعظم بحضرت شاهی
مرحمت نموده بمحافظت صوبهٔ مذکور بعهدهٔ ملازمان سعادت نشان

انحضرت مقرر داشتند بالجمله حضرت شاه بلند اقبال چهار فوج از
غازیان عرصه دغا و مبارزان میدان هیجا یکی به سرداری عبد الله خان
دوم بهمراهی سیف خان بارهه و بیرم بیگ بخشی و سوم بسرکردگی
دلاور خان کاکر و کشن سنگه و چهارم بکارفرمائی محمد تقی شاه قلی خان بالقصد
گرفتن رانا و قتل و غارت تابعان او تعیین فرموده بدرون کوهستان
فرستادند و هر یک را فراخور حال و منزلت خاصه و شمشیر و خنجر مرصع
و اسپ عراقی و فیل کوه پیکر مرحمت نمودند و چون سرداران شجاعت
نشان و بهادران جان فشان پای همت بر رکاب عزیمت در آوردند
پای سکون و ثبات آن سرگشته وادی ضلالت از غلبهٔ خوف و دهشت
متزلزل گردید و در آن ایام یکجا قرار نمی توانست گرفت روزها بر قلهای کوه
و شبها در جنگلها بسر می برد و از سهم برق تیغ بهادران رعد خروش
و باران تیر دلاوران سخت کوش بسان گردباد در کوه و بیابان سرگردان
گشته دم آبی بفراغت نمی خورد درین اثنا جاسوسی خبر به عبد الله خان
رسانید که رانا عالم گمان نام فیلی را که نزد او بسیار عزیز است و سر آمد
فیلان اوست چنانچه همواره با آن مباهات می نماید در یکی از شعاب جبال
مخفی ساخته عبد الله خان بسعی تمام شتافته فیل مذکور را با پنج فیل
دیگر بیامن اقبال جهان گشای حضرت شهنشاهی بدست آورد و بحقیقت که
نسیم بهار ظفر از مهب عنایت ایزدی می وزید و هر دم گل فتح تازه از شاخسار
اقبال چمن پیرای حدایق جاه و جلال می دمید احبابی دولت را گلشن

امال از ترشح سحاب نصرت تازه و تر مقربان حضرت را نخل امید
به میوه مراد بارور بود سلطان فیروزی نشان نوروز با جلوی آراسته ربیع در
رسید و لشکر زمرد قبای سبزه و سپاه لعل خفتان شقایق را بساحت
دشت و کوه کشید **فرد**

از لاله سرخ گشت چو رخسار یار کوه　　از سبزه دشت شد خط دوست بر عذار

و بعد از انقضای دو پهر و یک گهری از شب جمعه نهم شهر صفر سنه ۱۰۲۳ هزار و بیست
و سه از هجرت حضرت خیر البشر مسند آرای اورنگ چهارم بر سریر
اورنگ جلوس آمده تکیه بر جای بالش عز و شرف زد و سال نهم از جلوس
همایون جهانگیری آغاز شد حضرت شاه بلند اقبال به آرایش مجلس نوروزی و بزم جهان
آرائی و عالم افروزی فرمان داده مسند دولت جاودانی در ساده کام بخشی و
کامرانی را از زیب وجود اقدس مزین ساختند و سران سپاه ظفر پناه
و مقربان درگاه آسمان جاه را هر یک فراخور مرتبه و حالت او بانواع الطاف
و اقسام اعطاف نواختند درین جشن فرخنده دولت همایون عبدالله خان
فیل عالم گمان را با پنج زنجیر فیل دیگر بدرگاه خلایق پناه آورده جبین عبودیت را به سجده
آستان قدس نشان نورانی ساخت و دلاور خان نیز سعادت زمین بوس
یافته فیلی چند که بدست آمده بود از نظر انور گذرانید و سایر سروران که
ترددات نمایان نموده و از کفار نابکار ذکوراً و اناثاً اسیر بی شمار بدست
آورده خرابی بسیار بآن ملک رسانیده بودند قرین نصرت باستلام
عتبه جلال سرفرازی یافتند حضرت شاه بلند اقبال عریضه مشتمل بر مبارکباد

نوروز جهان افروز و حقایق حالات و کیفیت فتوحات با فیل عالم کمان و
هفده زنجیر فیل دیگر مصحوب جادون رای دیوان بیوتات نو لشکر بخدمت والا بزرگوار
ارسال داشتند و در همین ایام نوروز بساعت خجسته و وقت فیروز عرضداشت
شاهی با فیلان کوه شکوه بنظر مبارک حضرت جنت مکانی درآمده باعث خوشی
و انشاط و موجب فرح و انبساط خاطر اقدس گردید و بر فیل عالم کمان سوار شده
در محل عام و خاص سیر فرمودند و فرمان رحمت عنوان بخط خاص در جواب عریضه شاه مالک
رقاب مرقوم نموده ارسال داشتند چنانچه نقل آن بعینه درین دفتر آثر دولت
ثبت می گردد

نقل فرمان عالیشان که بخط حضرت جنت مکانی شرف صدور یافته

بابای دلبند من و حاصل عمر پنجاه ساله من الله تعالی این نوروز عالم افروز را مبارک
و فرخ گرداناد ان شاء الله تعالی و بعد از فتح های نو تازه خدا الغیب آن فرزند جگربند کماد
فیل عالم کمان را بغایت خوش کردیم و الحق هم فیل خوبیست هر دو را خاصه گردانیدیم و بر عالم
کمان سواری نموده شد بسیار جلد است لختی کلامه القصه جامع فضایل وهبی و مکتسبی مجمع کمالات
صوری و معنوی علامی شکرالله شیرازی که بخطاب افضل خانی و بلقب علامی و وزارت
کل ممالک محروسه مفتخر و سرفراز است چنانچه دیگران در محل خواهش گذارش خواهد یافت
چون در آن یورش اقبال در سلک کومکیان موکب منصور انتظام داشت و حضرت
شاهی با وجود فضل و کمال سیمای کاردانی و معامله فهمی و آثار صدق و داد و امانت و
دیانت نیز در وجنات احوال او بنظر فراست مشاهده میفرمودند بخدمت

حضرت جنت مکانی عرضداشت کرده اجازت حاصل نمودند و اورا تغیر بر معصوم برای
خدمت دیوانی سرکار خود بدستور پایه قدر و منزلت برافراختند

ولایت منقبت آیت نواب ثریا جناب خورشید احتجاب مستور نظر کواکب و انجم جهان بیگم الملقب به بیگم صاحب و بقیه احوال رانا.

در ابتدای این سال همایون فال که از فیض بهار اقبال دریا فر دولت گلگشن حقایق جاده
جلال تازه بتازه گلهای مراد در دمیدن و نوبنوبه لمعه مقصود در رسیدن بود
ابر آرزوی دمبدم نوید طراوت چمن شوکت و کامگاری میداد و نسیم بهاری نفس بنفس
مژده شگفتگی گلزار عظمت و بختیاری میرسانید روز چهارشنبه بیست و یکم شهر
صفر سنه ۱۰۲۳ هزار و بیست و سه هجری موافق روز ... فروردین الهی سال نهم
جلوس جهانگیری در سرابستان امید حضرت شاه بلند اقبال جهانستان
از نخله روضه عصمت و عفت بخشی شجره حدیقه دولت و سعادت نواب قدسی خطاب
ممتاز الزمانی مریم ثانی ثمره مراد حاصل شده صبیه قدسیه تولد یافت که مقدم فرخنده اش
برکت بخش شبستان وجود گردید حضرت جنت مکانی بالهام آسمانی
آن مولود مسعود را به جهان آرا بیگم موسوم ساخته رسوم عشرت و طرب تازه
داشتند و دقیقه از مراسم داد و دهش و بخشش و نشاط فرو نگذاشتند لهذا
طی این مقدمه عنان کلک حقایق بیان بصوب مقصد منعطف داشته صورت حال

رانا را بدین عنوان بیان می سازد که درین مدت هرجا از متعلقانش اثری
ظاهر می شد حضرت شاهی فوجی بسرکردگی یکی از معتمدان کاردان
بر سبیل یلغاری فرستادند و بهادران در عرصهٔ از بادگوی سبقت ربوده بدان
صوب می شتافتند و هرکرا می یافتند بقتل می رسانیدند و از اموال هرچه می دیدند
غارت می کردند و آن جاهل بی خرد آرام و آسایش را خیرباد گفته با معدودی
از اقربا و خادمان خویش هر روز در غاری و مغولی و هر شب در بیشه و جنگلی بسر
برد و اهل و عیال بر اسبان سوار کرده با پسر خود سوج مل در نهایت مذلت و خواری
آوارهٔ کوه و دشت و بی آرامی و بیقراری می ساخت و از آنجا که اصابت تدبیر
و بینش بنیهای حضرت شاه بلند اقبال بود این مصلحت اندیشیدند که
چون موسم برشگال در رسد و سحاب قطره افشاندن آغاز نماید از کثرت باران
و وفور گل و لای و طغیان آبها تردد سپاه متعذر خواهد شد و فرصت استیصال بدسگال
از دست خواهد رفت بهتر آنست که پیش از شروع نمودن بارش در شعاب جبال
و قلل اتلال که مقر و منفر او باشد تهانه جات مقرر گردد مانند شکار قمرغه آن وحشی
دشت ادبار را در میان گرفته تا بدستش نیارند دست از سعی و کوشش
باز ندارند لاجرم تهانهٔ کوتلمیر بعهدهٔ بدیع الزمان ولد مرزا شاهرخ و چاروال و سید سیف خان
پسر سید محمود خان باره مقرر گشت و کوکنده مسمی رانا سکر ولد رانا اودی سنگه وا به
اهتمام دلاورخان کاکر استحکام یافت و تهانهٔ اوکنه به فریدون خان برلاس و دراوترن
اده و تهانه جاوند به محمد تقی شاه قلی خان مفوض شد و در بیجاپور میرم بیگ
بخشی حضرت شاه بلند اقبال که بحسن خدمت و جانفشانی بخطاب خانی و مردانی

سرفراز شده بود و در جاور که کان نقره است ابراهیم خان مهمند که در سلک بندهای درگاه
شاهی انتظام داشت قدم همت فشردند و در باهری میرزا مراد پسر میرزا رستم
صفوی و در پانوره سزاوار خان برادر عبدالله خان و در کیوره زاهد خان پسر مقیم خان
متعین گشتند و تهانه سادری بعهده ضبط راجپوتان عمدة السلطنت راجه سورج سنگه قرار گرفت
و سرداران مذکور در تهانجات خویش حصارهای استوار ساخته ابواب مداخل و مخارج را مسدود
گردانیدند سرانجام جمعیت و مایحتاج اکثر آن تهانه داران به نوعی شد که رانا از هر طرف که
سر برآورد آن کس برابر او از عهده او تواند برآمد و هر یک از آنها در حوالی تهانه خود شب و روز
مستعد جنگ و جدال بوده تردد می نمود و هیچ وقت از پشت زین قدم بر روی
زمین نگذاشته حسب الامکان لوازم سعی بعمل می آورد چنانچه دران ناحیهای
راجپوت بسیار بدست دلیران عرصه گیرودار از پای افتادند لشکریان نصرت
شعار آن ملک را تاخت و غارت کرده الحق اسیر بیشمار گرفتند و به یمن اقبال بی زوال
شاهی دران ولایت که بالش از آب و گل کفر و ضلال بود حمیت اسلام
استتار یافته بتخانه‌ها خراب و مسجد آباد شد و بجای صدای ناقوس
گلبانگ اذان بلند گشت و در خلال این احوال محمد شاه را که از بندهای
جانفشان و تربیت کردهای شاه بلند اقبال جهان ستان بود
با فوجی شایسته بکلکنک تعین فرمودند و او بر سبیل استعجال شتافته جمعی
بسیاری از راجپوتان بد طینت کج نهاد را بباد فنا بر داد و رای سنور
میسامان را که از بندهای با اخلاص و نوازش یافتهای خاص بود با فوجی از
بهادران جان نثار بصوب سروهی که اهل و عیال آن مقهور آن در آن حدود

نشان می دادند حضرت فرمودند اگرچه قبل از رسیدن رانا مذکور عیال و اطفال
او را بجای دیگر نقل نموده بودند لیکن در کشتن و اسیر نمودن مردم آنجا دقیقه فروگذاشت
نکرده داد سعی داده و راجپوتان متهور که جهالت را در لباس غیرت و حمیت
جلوه می دهند زنان و فرزندان خود را کشته اسپان را پی کرده و در بت خانه
فراهم آمده به محاربه و مدافعه پای ادبار استوار نموده و مجاهدان جان سپار داد
مردی و مردانگی داده در کشش و کوشش رقم نسخ بر داستان رستم و اسفندیار
کشیدند و ناراستی ارزان گرده به قماش هوای باقی بود تلاش کرده مردانه سر بجیب
عدم فرو برده ملعون مذکور تنها نه ازا با خاک یکسان نموده سر خود بجهت حضور آمده سعادت
زمین بوس دریافت

فرد

بعهد شاه جهان شد جهان بنام اسلام که اهل کفر زنند از برای دین شمشیر

چون درین هم از ملا شکرالله دیوان و رای سندر داس میر سامان
خدمات شایسته بظهور آمد حضرت شاه بلند اقبال جهانستان در وقتی
که آن دو مخلص فدوی کاردان را از اودیپور برای سرانجام بعضی مهمات
بخدمت حضرت جنت مکانی میفرستادند جهت ایشان التماس
خطاب نمودند و آنحضرت ملا شکرالله را بخطاب افضل خان و رای
سندر داس را بخطاب رای رایان سربلند ساختند و رای
رایان مشار الیه بوسیله خدمات پسندیده به پیشگاه قرب و منزلت رسیده
به راجه بکرماجیت که عمده ترین خطابهای هنود است مخاطب گشت
و من بعد همه جا این خطاب والا مذکور خواهد شد مجملا در اندک وقتی به یمن اقبال و حسن تدبیر حضرت شاهی

کار را بدشواری کشیده ولایت معمور از پی سپاه ظفر پناه گردید ترکتاز لشکر
منصور از زراعت و عمارت اثری نگذاشت مردان سپاهی و رعیت به تیغ
جهاد غازیان لشکر اسلام درگذشتند و زنان و فرزندان ایشان اسیر و دستگیر
گشتند قوم خویش مفارقت اختیار نموده راه فرار پیمودند و ملازمان سر خویش گرفته
طریق بی وفائی پیش گرفتند اسپ و فیل و اسلحه و یراق به یغما رفت سامان
جمعیت متفرق گردیده اسباب تفرقه و پریشانی سامان یافت کوکب
اقبال رجعت گرد اختر دولتش رو بهبوط آورد فکر و اندیشه آن مدبر جهل پیشه
از چاره و تدبیر عاجز و قاصر آمده دانست که اگر گردن به ربقه اطاعت و بندگی
ننهد کار به ترک وطن و مسکن یا قطع تعلق جان از تن خواهد انجامید
ناچار به مقربان درگاه حضرت شاه بلند اقبال بتخصیص راجه بکرماجیت که
به مزید رشد و کاردانی از همگنان گوی سبقت ربوده بود و دانا به او یکگونه
رابطه آشنائی داشت خطوط نوشته استشفاع نمود و اظهار کرد که اگر بندگان
اعلیحضرت شاهی از زلات بنده درگذاشته جرایم این لئیم را به دیده حیرت رالعفو
مقرون دارند تقبیل اطاعت و بندگی نموده پسر جانشین خود را در ملازمت
آنحضرت به درگاه جهان پناه می فرستد و ملتمس او بوسیله مقربان معروض
گردیده مقبول نیفتاد زیرا که همگی همت والا بدین مصروف می داشتند
که چون اولین مهمی بود که بانصرام آن توجه نموده بودند به عنوان دلخواه صورت انجام پذیرد و
طبع اقدس به جز این راضی نمی شد که دانا یا بدست افتد یا جلای وطن
شده یکباره آن مرز و بوم از بیخ کفر و ضلال پاک گردد و همواره استیصال آن

سرگروه اهل ضلال سعی می فرمودند و بعد ازین که رانا را از عنایت حضرت شاهی
یاس حاصل شده و خود را غریق گرداب حادثه دید بحقیقت واقعه به مهابت خان نوشته
بار متوسل گشت و درخواست نمود که چون حضرت شاه بلند اقبال التماس
این بنده و شفاعت دولتخواهان را رد نموده در پی استیصال این سلسله
حالند اگر ایشان در خدمت بندگان عالی ممتازی این بنده را بدین عنوان
قرار دهند که قبول اطاعت و فرمان پذیر نموده کرن را در رکاب سعادت انتساب
شاهی به درگاه خلایق پناه فرستد احسان عظیم است و تا قیامت رهین منت
خواهد بود مهابت خان حقیقت حال را بخدمت حضرت جنت مکانی معروض
داشته با آنحضرت این معنی را قرار داده فرمان عاطفت عنوان بنام
حضرت شاه بلند اقبال شرف صدور یافت که هرگاه رانا از
در عجز و انکسار درآمده قبول اطاعت و فرستادن کرن پسر صاحب ٹیکه
خود بملازمت نموده مرحمت پادشاهانه اقتضای آن میکند که ذیل
عفو بر جرایم او پوشیم مناسب آنکه آن فرزند سعادتمند دست رد بر التماسش
نگذارد و او را به نوید عفو و رحمت از زندان خوف و دهشت برآرد حضرت شاه
بلند اقبال معروض داشتند که چون خدمت اول این مرید است
و به یمن اقبال بی زوال در شش ماه که شروع آن نموده به تدبیرات
صایبه و تعیین تهانجات و تاخت و تردد افواج منصوره کار را بر آن ضلالت کیش
به نوعی تنگ ساخته که قطع امید از حیات خود کرده و اگر اندک وقت
دیگر مهلت میدهد او را یا روانه راه عدم خواهد نمود یا از وطن مسکن آواره

ساخته سر باد یه حیرت و سرگردانی خواهد داد و این هم موجب خواهش اولیای
دولت روزافزون صورت اتمام یافته یکباره بیخ و بن آن سلسله تمردپیشه از زمین
ولایت برکنده خواهد شد بعد از اطلاع حضرت جنت مکانی بر آن مضامین
فرمان مرحمت عنوان از کمال عاطفت بنام نامی حضرت شاه بلند اقبال
شرف صدور یافت که موجب آنکه ع . در عفو لذتیست که در انتقام نیست
رضای خاطر اشرف ما در نیست که آن فرزند دلبند سعادت پیوند جان بخشی
رانا کرده ملتمسات او را قبول نماید و کنور او را ملازم رکاب خویش ساخته بزودی متوجه درگاه
معلی شود که این معنی نزد ما خدمت نمایان آن فرزند است حضرت شاه بلند اقبال
چون بر مضمون فرمان عالیشان مطلع گشتند استرضای خاطر مقدس حضرت جنت مکانی
را منظور نظر حق بین داشته به راجه بکرماجیت حکم فرمودند تا به رانا پیغام نماید که کس
فرستاده مطالب و مدعیات خود را معروض دارد رانا ازین پیام بهجت
افزا که مبشر رهائی او از زندان اندوه و کلفت بود حیات تازه یافته سبکرن نام خالوی
خود را با هریداس جهالا که در سلک عمدهای او انتظام داشت بدرگاه شاهی فرستاد
و آنها بوسیله راجه بکرماجیت سعادت تقبیل عتبه جلال یافته عجز و مسکنت و خجلت
و ندامت بی منتهی از جانب رانا اظهار نمودند و مطالب او را بموقف عرض واقفان
سده سنیه رسانیدند خلاصه ملتمسات آنکه یکی از عمدهای دولت روزافزون بجهت
تسلی خاطر آن وحشی رمیده متعین گردیده دل بی آرام او را بنوید الطاف و مراحم
شاهی رام سازد ع شاه جوان دولت و تدبیر پیر است حسب التماس او غلامی
افضل خان و راجه بکرماجیت را در ششم آذر با نشان عاطفت عنوان بجهت تسلی و اطمینان

آن رمیده خاطر دل نگران فرستادند و فرمودند که چون از راه عجز و انکسار بقدم اطاعت
و فرمان برداری پیش آمده عذرپذیری و جرم بخشی او بر ذمه کرم و مروت ما لازم
است و عمل بخواهش او کرده مشروط بانکه آمده ملازمت کیمیا خاصیت ما را اکسیر سعادت
سازد و کرن پسر صاحب تیکه خود را ملازم رکاب دولت مآب گردانیده بدرگاه معلی
فرستد بعد از آنکه کرن رخصت وطن یابد جگت سنگه پسر صاحب تیکه کرن را مقرر
نماید که با یکهزار سوار همیشه در ملازمت ما باشد و من بعد قدم از جاده بندگی و اطاعت
بیرون نگذارد و افضل خان و راجه بکرماجیت نیز همین نزد رانا رفته نشان عالیشان
را که برات حیات و منشور نجات او بود رسانیدند و هم همین که از تنجیم ساعت نهضت
موکب منصور از اودی پور اختیار کرده بودند حضرت شاه بلند اقبال
از انجا کوچ فرموده بسمت گوگنده متوجه گشتند و رانا چون بسواد نشان مرحمت
عنوان دیده امید روشن ساخته استشمام روایح عفو و کرم شاهانه نموده مبتهج
و مطمئن گشته آنچه حکم شده همه را قبول کرد و بملازمت حضرت شاه بلند
اقبال که سرمایه مفاخرت او بود نیز تن در داده با دلی شاد و خاطری
از قید تفرقه آزاد روی امید بآستان قدس نشان آنحضرت آورد و
حکم اقدس نفاذ پیوست که محفل آرایان بارگاه جاه و جلال اسباب جشن مهیا نمایند
و در مقام گوگنده بر فراز پشته که مشرف بر تالابست مجلسی عالی و بزمی بانتظام
ترتیب داده قبه بارگاه حشمت و جاه را با برج مهر و ماه رسانید و چون رانا بحوالی اردوی
گیهان پوی رسید از امرای بادشاهی عبدالله خان و راجه سورج سنگه و راجه
نرسنگدیو بندیله و سیف خان بارهه را باستقبال او فرستاده پایه اعتبارش بلند

٢٤١

و بلاد اقتدار تیغ گران ساختند و روز یکشنبه بیست و ششم ماه بهمن سال نهم
جلوس جهانگیری حضرت شاه بلند اقبال بر مسند جاه و جلال تمکن گشته باحضار
رانا امر نمودند و افضل خان و راجه بکرماجیت را حکم فرمودند که به قانون مقرر و عادت
معهود این دودمان خلافت نشان او را بملازمت رسانند و رانا از جای که دیدهٔ امیدش
بفروغ جمال جهان آرا روشنی پذیرفت ناصیهٔ اخلاص و ارادت بر زمین ادب سوده آداب
ملازمت و تسلیمات بندگی به تقدیم رسانید و هر چند با شاه نهالان دولت و اقبال
قدم پیشتر می گذاشت در مراسم خضوع و خشوع بیشتر ظاهر می ساخت و چون بتقبیل بساط
دولت بلند پایگی یافت حضرت شاه بلند اقبال بدست مبارک خویش سر او را
برداشته فرق اعزازش برافراختند بعد از تقدیم رسوم بندگی و زمین بوسی عبدالله خان
و راجه سورج سنگه را بیمین سعادت قرین و او را بیسار میمنت آثار حکم نشستن
فرمودند باقسام عنایت و نوازش و انواع تلطف و دلدهیش خاطر رمیده او را
آرمیده ساختند رانا لعل کلانی داشت در سنگ و رنگ مشهور و از عیب و قصور
دور و بوزن هفت و نیم مثقال آن را با دیگر جواهر و مرصع آلات و ده زنجیر فیل که از تاراج
افواج منصوره باقی مانده بود پیشکش نمود بعد از آن سه پسر او یکی سورج مل دوم بهیم سیوم
باگهه با دو برادرش که شمنه و دیگری کلیان نام داشت باقی اقوام و عشایر و راجپوتان
عمدهٔ او بسعادت زمین بوس سربلندی یافتند رانا مرد سنجیده معقول
متین کم سخنی بود از روی تخمینا هشتاد و پنج سال عمر داشت و پسرانش
جوانان نمایان بودند خصوصاً بهیم که بسیار قوی هیکل و شجاع و مردانه بود القصه چون
از لوازم ملازمت پرداختند خلعت فاخره و شمشیر مرصع و خنجر مرصع و اسب

حمائل با زین مرصع و فیل خاصه با ساز نقره بار انام مرحمت فرمودند و به نفر دیگر که پسر
و دو برادر و پنج راجپوت معتبر او بودند اسپ و خلعت و خنجر مرصع و به فیل کس دیگر
اسپ و خلعت و پنجاه نفر خلعت تنها عنایت نمودند و آن دست فرسودگی گردش
روزگار که از هجوم غموم و انبوهی اندوه پریشان خاطر و دل شکسته و در عاقبت بر روی
خویش بسته بود به این لطف و مرحمت و کرم و مروت شاه دل شعار ملک بسیرت
مطمئن خاطر و آسوده دل شد و از مراحم بی اندازه شاهی مجدداً ملک و دولت
بر و مسلم گشته حیات تازه یافت و رخصت معاودت حاصل نموده با خاطر خرسند
و دل اخلاص پسند بمقر و مسکن خویش شتافت و هنگام رخصت بجهت مزید عزت
و اعتبار او مقرر گشت که افضل خان و راجه بکرماجیت بطریق مشایعت همراهی نموده
کرن پسر جانشین او را بدرگاه معلی آرند و بموجب حکم اقدس همان روز کرن
شرف ملازمت یافته به ناصیه سای عتبه عبودیت تارک عزت و افتخار
برافراخت و به عنایت خلعت فاخره و خنجر و شمشیر مرصع و اسپ خاصه با زین
طلا سرفراز گردید و چون مقرر گردیده بود که کرن در رکاب ظفر انتساب
حضرت شاهی بدرگاه سلاطین پناه شتافته خاک بوس حرم
جلال حضرت جنت مکانی را سرمایه آبرو سازد و از کثرت تاخت
و تاراج و نهب و غارت افواج قاهره عسرت و پریشانی بسیار بحال آن سلسله
راه یافته بود و بی سامانی بحدی رسیده که او را تهیه و سرانجام آن سفر
دولت اثر مقدور نمی‌بود از خزانه فیض عام شاه کیوان غلام پنجاه
هزار روپیه در وجه انعام او مقرر شد که صرف باحتیاج خود نموده در ظل

موکب جهان پیرا روانه درگاه والا گردید و بعد از آنکه این مهم بر وجه دلخواه صورت انصرام پذیرفته خاطر
اقدس از پردازش آن کار دشوار فراغت حاصل نمود روز دوشنبه بیست و نهم بهمن ماه الهی
از مقام موکنده رایت جلال قرین فتح و نصرت و فیروزی و اقبال بصوب دار البرکه
اجمیر ارتفاع یافت و آن مورد تائیدات آسمانی بسعادت و کامرانی منزل بمنزل از
صید و شکار نشاط طبع و انبساط خاطر اندوخته بتاریخ دهم ماه اسفندیار سال نهم جلوس
جهانگیری در ظاهر دار البرکه اجمیر نزول فرمودند ارکان دولت و اعیان سلطنت جهانگیری
طریق استقبال سپرده غبار موکب اقبال آنحضرت توتیای دیده امید ساختند و
حسب الحکم حضرت جنت مکانی بارگاه سلیمانی بانواع تکلفات و اقسام
تجملات زیب و زینت گرفته آئین طرب و شادمانی آراسته گشت
و اسباب جشن و لوازم عیش و عشرت مرتب شده روز یکشنبه یازدهم
شهر مذکور مطابق هشتم شهر محرم الحرام سنه ۱۰۲۴ هزار و بیست و چهار هجری آن قره
باصره خلافت نور جمال جهان آرا فروغ بخش دیده والد بزرگوار گردیدند و بعد از تقدیم
مراسم کورنش و تسلیم حضرت جنت مکانی از فرط محبت و آرزومندی نیم
خیز شده آغوش گشودند و حضرت شاهبلند اقبال خجسته منظر همایون فر را
مانند دل در بر گرفتند آنحضرت هزار مهر و هزار روپیه بصیغه نذر و هزار مهر
و هزار روپیه بطریق تصدق و صندوقچه بلورین مملو از جواهر نفیسه با لعل گران
بهائے که رانا در روز ملازمت گذرانیده و فیلانے که از و و اتباع او در آن
مهم بدست اولیائے دولت روز افزون شاهی آمده بود برسم پیشکش
در نظر انور گذرانیدند آن لعل را میران صاحب حضرت شصت

هزار روپیه قیمت نمودند و حضرت جنت مکانی چارقب مرصع و خنجر و شمشیر مرصع و دو اسپ
خاصه یکی با زین مرصع و دیگرے با ساز طلا و فیل خاصه با ساز نقره و فیل ماده
بآن درة التاج خلافت عنایت نمودند و بهزاری ذات و دو هزار سوار دو اسپه
سه اسپه بر منصب آنحضرت افزوده مقرر فرمودند که دیوانیان عظام موافق پانزده هزاری
ذات و هشت هزار سوار دو اسپه سه اسپه از محال الصدد جاگیر تنخواه نمایند و محاسن
کثیر المیامن آنحضرت را که در ایام مفارقت بمقتضاے ارادت دراز گذاشته بودند
بدست مبارک خویش اصلاح فرمودند آنگاه به بخشیان عظام و صاحبان درگاه فلک احتشام
حکم شد که کرن ابن رانا را بملازمت بفرمایند و کرن جبین اخلاص بسجده خاک آستان
عبودیت نورانی ساخته بعد از آن از اراے بادشاهی و بندهاے حضرت
شاهی تبرترتیب منصب و نشست خویش سعادت زمین بوس دریافتند و
حضرت جنت مکانی خلعت و خنجر و شمشیر مرصع و تسبیح مروارید و اسپ و
فیل و پنجاه هزار روپیه بکرن مرحمت فرمودند و باستصواب حضرت بلند اقبال
او را منصب پنجهزاری ذات و پنجهزار سوار سرفراز ساخته در سلک بندهاے
درگاه والا عز انتظام بخشیدند و جاگیر نصف از محال درون کوهستان و
نصف از مواضع بیرون آن عنایت کردند و بعد از چهار ماه که سعادت
اندوز ملازمت کیمیا خاصیت بود در هشتم تیر سنه ده جهانگیری رخصت
انصراف بوطن و مسکن خویش یافت و مقرر شد که جگت سنگه پسر او که
بالفعل بجاے پدر و جد خویش راناست با هزار سوار تکمل در یورش
دکن ملازم رکاب نصرت مآب حضرت شاهی باشد و این نخستین گل فتحی بود

که دولتسان سرای اقبال شاه جوان بخت شگفته زبان عندلیبان گلشن
زار سلطنت و خلافت را در بیان حال آنحضرت باین مقال مترنم ساخت

مثنوی

هنوزش نهالے بود سرو باغ | هنوزش شرر لیست روشن چراغ
هنوزش بود قطرهٔ در سحاب | هنوزش بود چشمه دریای آب
نگردست بارور نخلش هنوز | بود صبحدم زود بخشش هنوز

امید که تا یوم قیام نهال اقبال این مسند آرای اورنگ جلال به ثمر فتح و ظفر بارور باد
و این دولت بی زوال را که فیض رسان عالمیانست وقت عین الکمال مرساد
و درین وقت سپاه کینه خواه سلطان عدالت شعار ربیع قهرمان شتا را که لشکر
بیدادگر سرما را مغلوب ساخته خیل گل و لاله در ظل رایت شهسوار فیروزی آثار
بهار سرسبز و بطرف باغ و راغ معاودت نمود و روز دوشنبه هشتم
شهر صفر ختم بالفتح والظفر سنه ۱۰۲۴ هزار و بیست و چهار هجری بعد از انقضای
یک گهری خسرو انجم مسند آرای اورنگ چهارم رخت عشرت از شبستانخانه حوت
بایوان اشرف بنیاد حمل کشید و نظاره سبزه آئین زمین و تماشای شگوفه نثر و دنیا
را سرمایه فرح و انبساط ساخت و جشن فرخنده نوروزی آئین جهان
آرای و عالم افروزی تازه نموده مغز دولت نشاط افزای خاطر جهانیان گشت
سال دهم از جلوس همایون جهانگیری بفرخی و مبارکی آغاز شد.

ولادت میمنت آیت گل روی سبد بهارستان جاه و جلال و ثمر شجر بیرس بستان دولت و اقبال شاهزادهٔ سعادتمند هنرپرور دانش پژوه سلطان دارا شکوه

دران ایام خجسته آغاز فرخنده فرجام که از فیض بهار طراوت شعار صحن چمن از خوش
شگوفه نسترن مانند عرصهٔ سپهر اخضر بکواکب نجوم مزین و منور و رخساره گلهای
بستانی از قطره فشانی نیسان بسان عارض مهوشان کسب تازه تری و فراغ
صبا گرد کدورت از خاطر پژمرده دلان عالم خاک بجاروب اعتدال می رفت
و دل های افسردگان غمناک از تحریک نسیم شمال چون غنچهٔ گل بر نهال می شگفت
طفل ثمر در آغوش مادر شاخ جا می گرفت و دایهٔ ابر اطفال یاسمین را در مهد چمن می پرورد در
بوستان سلطنت نوباوه که حلاوت بخش کام امید جهانیان گشت و در گلستان خلافت
تازه گلی شگفت که مشام جان عالمیان را معطر ساخت در شب دوشنبه بیست و نهم
شهر صفر سنه ۱۰۲۴ هجری مطابق نهم فروردی ماه الهی سنه ده جلوس همایون جهانگیری بعد از
انقضای دوازده گهری و چهل و دو پل که پنج ساعت و چهاردهم دقیقه و هیژده ثانیه نجومی باشد
ماه سعادت از مطلع شرف طالع و اختر دولت از افق اقبال لامع شده شاهزاده
والا گهر فرشته خصیصه از بانوی بانوان عالم نواب ثریا جناب مهد علیا ممتاز الزمانی
مریم ثانی تولد یافته قدم مسرت بعالم وجود گذاشت که صدف چرخ در بحر وجود
کم چنان دانه پرورده بود -

مثنوی

شد از ابر نیسان صدف باردار   پدیدار شد لولوی شاهوار
یکی قیمتی گوهر آمد پدید   که مثلش درین نه صدف کس ندید

مقدم میمنت توامانش چون قدوم نوروز عالم افروز عرصهٔ جهان را زینت خوشی و خرمی بخشت جشن های دلکشا و بزم های روح افزا آراسته شده ابواب عیش و نشاط بر روی جهانیان مفتوح گشت رسم داد و دهش و عطا و احسان عموم یافته فیض کف دربارش حضرت شاهی بسان باران رحمت الهی از گل تا خار گلشن دهر را سرسبز و شاداب ساخت حضرت شاه بلند اقبال هزار هزار سر بر سبیل نند سجدات والد بزرگوار گذرانیده بجهت فرزند ارجمند سعادت پیوند خویش التماس نام نمودند حضرت جنت مکانی آن غرهٔ ناصیهٔ دولت را به سلطان دارا شکوه موسوم گردانیدند و بر رسم تهنیت بدولتخانهٔ شاه جوان بخت فرزانه در دار البرکه اجمیر که بر کنار تال کوثر مثال انا ساگر بود شرف قدوم ارزانی داشتند رسوم عیش و انبساط بتقدیم رسانیده چشم جهان بین را به فروغ جمال آن گوهر اکلیل جاه و جلال منور ساختند حضرت شاه بلند اقبال بقانون معهود اقامت رسم پا انداز و نثار نموده پیشکش نمایانی از اقسام جواهر و مرصع آلات و نفایس و نوادر روزگار بنظر انور حضرت جنت مکانی در آوردند و آنچه از آن جمله شرف قبول یافت دو لک روپیه قیمت شد تاریخ ولادت باسعادت

آن بهار چمن دولت را یکی از نکته سنجان
آیین بلاغت ع گل اولین گلستان شاهی
یافته و صورت زائچهٔ طالع فرخنده مطالع
شاهزادهٔ والاگهر جاوید فر دارا شکوه باصطلاح منجمان فرنگ

جشن وزن شمسی سال بست و چهارم از عمر ابد طراز حضرت شاه بلند اقبال و بعضی وقایع دیگر که دران ایام خجسته فرجام روی نمود

تاریخ بست و نهم ماه دی سال دهم جلوس جهانگیری جشن وزن مبارک سال بست و چهارم شمسی از سن شریف حضرت شاه بلند اقبال زینت افزای مهر گردید بزم کامرانی و کامبخشی آراسته شد و آنحضرت را به زر و سیم و سایر نفرات و غیرها سنجیده ارباب استحقاق را به فیض رسانیدند حضرت شاهی تا بست و چهار سالگی بیامن فضل الهی و برکات فیض نامتناهی به شرب شی که سرمایه غفلت و مستی و باعث گرمی هنگامه هوا پرستیست رغبت ننموده و بیک از مسکرات توجه نفرموده بودند حضرت جنت مکانی دران انجمن عشرت و شادمانی به دست مبارک خود شراب آنحضرت را پیاله داده فرمودند که اگر موافق قول و قدوه حکما ابوعلی سینا گفته.

رباعی

می دشمن مست و دوست هشیار است … اندک تریاق و بیشش زهر مار است
در بسیارش مضرت اندک نیست … در اندک او منفعت بسیار است

عمل نموده درین قسم جشن ها و خوش و مجالس دلکش بجهت تفریح خاطر و ترطیب دماغ دو سه پیاله بنوشند نزد عقل پسندیده است و متضمن حفظ صحت و تحصیل قوت نیز خواهد بود و بعد از تکلیف و مبالغه بسیار بجهت استرضای خاطر والد بزرگوار دران محفل خلد تمثال جرعه چند آن شاه سیدند و چون یک قرن از عمر ابد قرین گذشته

قران دوم لفرخی همایونی آغاز شد بعنایت ایزد و جرم بخش خطا پوش توفیق یافته
به آب استغفار شستند چنانچه در محل خویش رقم زده کلک بیان خواهد شد و غره
شهر ربیع الاول سنه ۱۰۲۵ هزار و بیست و پنج هجری نوروز عالم افروز سال
یازدهم جلوس اقدس جهانگیری در رسید مجلس آرای بزم بهار چمن را بمینای
زمردی سرو و صنوبر و قدح های یاقوتی لاله و شقایق بیاراست و ساقی ابر
ساکنان باغ دلبستان را زیاده رطوبت تر دماغ ساخته نشاط و طراوت و خرمی
بخشید و جشن نوروزی مرتب گشته بارگاه سلطنت زینت آذین مفاد تزیین
یافت و حضرت شاه بلند اقبال که طلب رضای والد ماجد را راس کل سعادت
میدانستند و همیشه متفحص تحف و نوادر هر شهر و دیار میفرستادند آنچه
از نفایس و غرایب می یافتند بنظر اقدس والد بزرگوار در آورده باعث مشغولی
خاطر عاطر و انبساط طبع عالی آنحضرت می گشتند روز مبارک شرف آفتاب
اقسام جواهر و مرصع آلات و غرایب نفایس برسم پیشکش بگذرانیدند از آنجمله
لعلی بود خوش آب و رنگ که درخشانی آب سهیل یمانی بردی و از درخشانی دیده
آفتاب جهانتاب خیره کردی بوزن پنج مثقال و ده قراط و هشتاد هزار روپیه
که قریب بیست هزار تومان رایج عراقست قیمت داشت

رحلت مغفرت آیت حجله آرای خلوت قدس حور النساء بیگم از این جهان، فانی بعالم جاودانی -

روز پنجشنبه مقرر و مقدر شده که بگلشن جهان هر گل شادی را خلش خار غمی

در قفا باشد و غم خانه زمانه نوشیدن هر صاف عیشی را کشیدن درد ناکامی در پی بود
از مهب قفا نسیم مسرتی نیست که غباری در پی او نبود و در قسمت گاه ازل کسی را
ذوق راحتی بی نیش المی نرسد .

مثنوی

نشد سرخوش از جام عشرت کسی — که ناخوش نگشت از خمارش بسی
درین لاجوردی سرای دود در — ز دنبال مطرب بود نوحه گر

لهذا درین هنگام که عرصه گیتی از مقدم فرخنده اردی بهشت صفا و طراوت روضه بهشت داشت
و نسیم بهار گرد کلفت از خاطر جهانیان رفته و دلهای عالمیان مانند گلهای
بستان شگفته بود روزگار دل آزار دم سردی وزید و چراغ طرب و نشاط
افروخته بزم خرمی و انبساط را تیره و تاریک گردانید روز چهارشنبه
بست و چهارم ربیع الثانی سنه ۱۰۲۵ هزار و بست و پنج هجری گوهر رخشان درج سلطنت
کوکب درخشان برج خلافت حور النساء بیگم که حضرت جنت مکانی او را بشرف
فرزندی خویش اختصاص بخشیده بودند نهایت دلبستگی به آن نوگل حدیقه سلطانی
داشتند در حالتیکه سن شریفش بسه سال و یکماه رسیده بود بمرض ابله دعوت
حق را اجابت نموده بسوی گلشن قدس توجه فرمود و آن پرورده کنار عفت
و دامن دولت را در بلده طیبه اجمیر درون روضه منوره پیشوای اهل الیقین خواجه معین الدین
چشتی رح دفن نموده همدم حوران بهشتی ساختند و چون حضرت جنت مکانی جوهر ذاتی
و شطارت جبلی آن ثمرة الفؤاد علاوه علاقه فرزندی شده خواهش و تعلق بحد
افراط رسیده بود ازین واقعه وحشت زا اساس بنای طاقت آنحضرت
خلل پذیر گردیده خاطر ملکوت ناظر از هجوم غم و انبوه اندوه آشفته گشت

از این معنی محجوب زبر کشیدن نه باکرده کاری زرستن طبیعت و طینت غلام راسخ
عقیدت و صفای ارادت مجبول ازین نیت حق طلوبیت و عون اقبال آن
حضرت بانظیر کشانی حی قدیر اند هر خاک که دست انداخت گوهر نمودار شده
هم چون چوگان تیر از شست کمانی تدبیر آن حضرت روشن ضمیر بر هدف فهمی که
راه شاه و خطا نخواهد کرد و از دست گرفته و تربیت یافته انتخاب فدا کارها العلاج صید ل
نکرد و زیست دو تنخواه یکرنگ چکار آمد حسب الارشاد کرامت بنیاد عز حا
کفالت تقایا و حال ارسال جواب باشد امیدوار از فضل و
کرم که در طلبیدن خاص دو تنخواه محفوظ شود به سبیر و تصدیان کریم الطبع حضور
پر نور اگر عرض کفالت بیست این کریم الطبعان افتد دستور العمل
زمان مستقبل خواهد شد فدوی و خانه زادان فدوی را سوای ذات والا
صفات مربی و ملجای دیگر نیست از اسباب و حالت ظاهر که
فیل و شتر و نقاره و استان همراه دارد همه از وجه آن درگاه است -

بیت رباعی

ما و روم از خانه چیزی نخست — تو داری همه چیز من چیز تست
تو کردی چراغ مرا نور دار — زمین باد مشعل کشان دور دار

بعونه و اعانت همت آن حضرت فلک رتبت در توقف بحکم
ماه بندوبست محالات سرکار روز لکل که بر طبق امر جلیل القدر از
تشخیص نشان زرهای سرکار بمعتمد الملک بهادر گذشته
و تحصیل جاربست صورت آن از گذارش نوشتجات بهادر موصوف

سررشته میشده باشد تا یکماه دیگر بتنظیم و تنسیق مهمات سجای توقف نشود
اینهمه محبت و شفقت فدوی که از غلام در کار سرکار بوجود آمده رایگان میشود
بشما بازجنگ نباید تا کسید ضرور که پس از حصول شرف رخصت
حضور پر نور اردشیر اسورنڈی و زاده خود را همراه گرفته بر فدوی روانه
شود تا از پرچوداران تفریق تشخیص سال حال سنه ۱۱۹۶ فصلی و جابجاے بجاے رجوع بقایا
از عیوض محالات مبارک وغیره برخلاف بدعملی سالگذشته آن با عاقبت اندیشان
تفویض نماید مذکور نماید و تحصیل بدانموجب جاری باشد اگر از خارج راست راه
سید کرده بمعمول زرها معمور است و به زندگی غلام پیشتر برچه برضا.

ایضاً

رای فلان ارقام نموده که آن حضرت خود بزبان مبارک فرمودند که نیت
فلانے بعے غلام در سنه ۱۱۹۲ فصلی چیش طویت بود از آغاز سال سنه ۱۱۹۳ فصلی
بافعال ناشایسته مبدل گشت در ینولا که شروع سال سنه ۱۱۹۴ فصلی داده ارشاد
حضور در طلب دو محالات اینصوبه است اگر دول از قرار واقع
بلاغ ور رند منظر نظر شرف اقدس خواهد شد والا کجه داران باد سنگ
مرزین مهمی محاصل نابر ملاحظه عیوض سالتمام تعین می شوند آن زمان لقدر
تعداد کجه کار سرکار از دست فدوی ملکی از بندهاے جناب والا
گرفته میشود راه جلوس بے قید چون راه دیگر بر این راه در حضور
لشکر بیان و یارچه برفه الحال خواهد ماند از انجا که غلام از مبادی نگام
استان بوسی دیده و دانسته لعقل ناقص خود غیر از ارزمراتب فداوی

درد و لتخواهی و مراسم کفایت و فرمان برداری اصلاً و قطعاً مرتکب امور جرائم نگشته
احیاناً به نادانستگی تقصیری سرزده باشد مترصد عفو است اینده هم همین آرزو که تقدیم عمر را که
از منصب سال گذشته و چندان اعتبار ندارد و در ظل القدام فرخنده دولت ابد
عبودیت و خیریت سکالی که نتیجه نتایج ترقی تو و بهبود فرزندان دلبند است
بسر برده و نیک نامی و سرسبزی سعی آن حضرت دارد و بکمال سرخروئی
در عالم امدار یادگار ماند و عاقبت خود را چون سفید رو یا سیاه
درون نامحمود نسازد و ملک زمینداری و محالات هر دو از سرکار عالی
راجه مذکور تا حضور و همین و دستگیری ملازمان جناب از خصیص گمنامی باوج
زمینداری رسیده تا دم زندگیست چه در تعلقه و چه در حضور بر خلاف
جاگیرداران نیک‌بین رأی معطل الوجود مصدر کفایت و جانفشانی
سرکار خواهد شد نه موسوم بخیانت و لطافت و اولی خواهد بود که
باوجود چندین عنایات و لطف رو چه مدد معاش لودن مخالف
و در کمین عیوب شکار مخفی دارند و مرز زد و زیور و مکتب و مکاتب نظری
کمار و او سنجانه و طلب شانه که مالک و لیاست بیشتر هم این بار
نگاه دارد با وصف این طبیعت و مغلوبیت هر چه که از نیک و بد
عاید حال کرده از اراده رشد معصوم خود خواهد شمرد حسب الامر جلیل القدر
دو ل سال تمام و مجملاً بعزم القرار رعایا بور سلطه رسیدن رحمه داران
با صفای عقیدت و نمک گذارگی نظر بر پیش آورد این بندها شی
نام و نشان ملا اتصاف و جمع نویس ارسال جناب باشد

مزاج همایون باقبال آن میشود تا بیقین آنچه داران رای نظر اندازی محصول سال فزاید خانه زاد
تابع مرضی است توجهی از فرمان حضور بیرون است کار سرکار را باعتماد غلام ماندن باعث
اهدی حکم والانقیاد پیوند دعاگو است چون وضع رعایای بهانه طلب اظهر تا مقدور
از فهمایش ایشان نخواهد گذشت اگر باغوای مفتریان بدذات چندی فراهم شوند
بعون و افضال خداوندی از هر جا که ملتجی خواهند بود از خود حاضر خواهد شد
در قیام اندیشه دیگر محظور است که مبادا نظر اندازی محصول را دست آویز
کرده تا ارتحال براه دول سکونت نه نمایند بعضی ملتمسات بالی اکثر
تعلق بگذارش حضور دارد در بابی مذکور قلمی شده که در خلوت ملتمس شود
زیاده حد ادب —

هنگام بودن غلام در نواحی انگلند و رنگل مبلغ خطیری که بعنوان
بقایای سنه ۱۱۹۰ فصلی باقیمانده از توالی القصوری رای معلوم و به عافیت اندیش
راه سدد رسوم بندی ایشان در بوده که توده است در سنه ۱۱۹۰ فصلی بر بکفالت
فدوی گذشته باپاس مراتب فدویت و حقوق نمک خوارگی
و فرط تمنای حصول سرخروئی درین سرابسری با وصف عود ضعف
و بازوی از مبادی رسیدن مید که بمعاودت انگلند در
اصلاح امور و ظهور آثار استعداد بحال رعایا در طلب و تحصیل زر سرکار
کمال اهتمام بکار برده مبلغی بطریق قرض دوام در عوض باقیات دشوار طلب
محالات که از رهگذر بی تابی نزته حرارت دلی مدالامان یافته است از جا بجا کشیده
عاید سرکار دولت مدار نمود و خساره بندی را از ابتدای سال ۱۱۹۵ فصلی

مجال عرض درج و نمی یابد از سنجیه سراسیمگی بکمال علیه حال راجه مذکور گذشته محتاج تقویت است
و احوال راجه کلان و راجه خورد علی هذا القیاس درینصورت اگر شرط
مکرمت از مهب عنایت آن حضرت نوع صفت در اهتزاز آید شمایم امانی
و امال آن خانه زادان و ابسته دامن دولت و اقبال ازین طوفان حدثان بساحل
مقصود خواهد رسید و سال انهمه عزت و وقار آن وفاکیشان که از دیرباز ان
دودمان است متین و مرصوص خواهد بود و صلای نیکی و نیکنامی ان خاندان
بیشتر از سوانح ایام در کاخ صماخ گنبد نیلگون خواهد پیچید تا فدوی مجددا
شکرانه حضرت کریم کارساز و نوازشهای گوناگون ان بنده نواز
بجا آورده بقیه عمر بفراغ بال سعادت اندوز ملازمت حضور باشند
سایه آسمان پایه دولت رای او ساکن و تمکن گردد

عنایت نامه کرامت ختامه در باب حکم ملاحظه و اجرای ماه بهای
ملازمان سرکار متعینه محالات جاگیر این خاکسار عز ورود یافت ممتاز گردانید
بفضل الهی و مساعی اقبال و تائید ان قبله دینی و دنیوی مجموعی از ملتزمان بارگاه
خداوندی و محالات جاگیر فدوی مستعد بوجود آت نمای است بنده
بتقدیم امر جلیل القدر را سرمایه سعادت جاودانی و ذریعه مغافرت دو جهانی امیدانه
لیکن انهمه شرف رتبت که از دیرباز ان راه سحاب ایات رافت مقتضی
کرمکرد دیگر از نزول یکی از کمترین خادمان آستان سدره نشان در تقدیم
این خدمت فیض توامان بحکم جناب ارب و رنگی تازه و زیب
و زینتی بی اندازه فراغی اندوزد متمیل بهمه کے باغیر حسن محمد علیخان

تا این زمان از قبل ازین ادراج ومکیے گشت تکفل سوانح اعلی سایر بود این خانه زاد با اعتقاد
خبر اشتغال شال و انقیاد فرمان برداریها مقدور تقریر تاب عرض دلپذیر نیست بیشتر در حیات
این سرشت تحمیت تاب غایت و التفات ان حضرت فلک درجات
قسمے کہ سبد ول حال فدویان عقیدت اشتمال کرده باعث سربلندی
بے پایان در اکتفا وہمہ ان خواہد بود.

بیت

همان من غلام شنیده ام   هم انجا هم انجا یکی بنده ام

زیاده حد ادب

فخر نامه انتظار رود لار ست داده رسانید

بیت

زهجر دوست قراری گرفته بود دلم   رسید نامه و در بحر اضطراب انداخت

از مطالعه محاوری مطاوی آن ملال و سرور با هم رو نمود ملال از واقعه ناگزیر المحامه سوگ
خانه خرابے عبارت ازان ست و سرور از تقرر نسبت کہ تعت سام
علیه السلام برال ست این دور انقلاب این چنین واردات
بسیار باد دارد و مردم را گاہے غمگین و گاہے شاد

بیت

با شادی زمانه غم بیشمار است   در خاطر روزگاری خوشگوار نیست
گه گس رگلشن نیلوفری که دید   کز خون دیده عارض رو لاله زرد نیست

در بینولا یک حادثه عظیم از نیرنگی زمانه غدار الکن بر روی زمین نازل کرده کوی
حویلی فلان که لسر طبقه از طاق و رواق و جدار منقش و براق اشتباه داشت با وصف
سقف و بام و عمارت استحکام بسبب نقدان سفالی ساز طفیل ویرانی مکان
بودی مقام که پیرامون آن علف پوشش شده بود نیک ناگاه آتش در گرفت
و انچه در لمحه سوخته و تخته خاکستر بخاک برابر گردید • چون غبار گردباد چون دود آه دل آتش
ناک بافلاک میرفت .

بیت

چه سازد آب خفقان را که باشد سوختن قسمت   چراغان کنار آب آتش زیر پا دارد

هیچ از اثاث البیت در حرف و اسباب از لطیف و کثیف
و نفیس و خسیس و شریف و دون و خفیف و ثمین و جدید و ردی و توی و کهنه تو بتو
و تازه و تازه از اقمشه و ادویه و اسلحه دیران و براق عربیه و الات قبضه و ذهب
و اشیای اکل و شرب از قسم عطر دان و گلاب پاش و پاندان
مرصع و گنگا جمنی و طباق مربع و مستطیل و مدور و ابگینه حلبی و دستی و ظروف چینی و برنجی
از نوع طبخ و تصرفی و چند دانه غلات و حبوبات از برنج باریک و نخود
و گندم و عدس و غیره اجناس و هرچه از ابریشمین و حریر و داراب و اطلس
و کرباس لباس ذکور و اناث و کلکاتش لمبول و فاستی رشم و سایه داری
بستر از لباس و ملاف و فرش غنی و افلاس استعاب چند الاقل از بیست هزار بیش بود
حواس در هشت پایه زیر این نیلگون طاس محکم اساس و متجاوز از یکصد و بیست جلد
کتاب عمده و زبده و کلان و خورد و کهنه و نو و خوشتر و بهتر و قدیم و جدید از هر علم و فن عالی

دفارسی و پوتی ها سے سنسکرت و ہندی با تصویر و تحریر خطوط خفی و جلی ولایتی درقم
حد اول اسمے و طلای و مکتوبے و ملوکی دیلکے دمور و شے باقی نماندہ

بیت

در غم زدر و دل و دل داغ ازد　　　ما سوختہ سوختہ سوختہ ایم

استغفر اللہ چہ گفتم و چہ گویم کہ انچہ از انتقالات دست ابنای روزگار
و از عار تجلے زمانہ ناپایدار است و ہر کس بمقتضائے ہوا و ہوس از تربیت
و خیال خالکیت ازان ما و من گفتہ ہر دم و ہر نفس بفقدان غم براتش معدال
ان دل خراشش بر ریش دل لنگ پاشش داده و بما لکینہ ان کلاه ہوای انداز د بپای
سعی و اجتہاد در بادیہ تردد و تلاش می نامزد و ہر ہر گم شده تا سعی
و ہر چہ از دست رفتہ را ملمس میخورد۔

بیت

مقر ما بگنج بکوشش اندر نشود اے جوان　　　بسر تا چند خاکستر اود دستار ما

بقیہ مراتب کہ بزمانے حال رفتہ تحول گشتہ شدہ و خاطر ضمیر مرات تجمیر کہ انعکاس
پذیر صور لقدیر است واضح و ہویدا خواہد بود

مصنفہ رای و نکیٹ راو منشی

از مبادی الایام ہر صاحب دولتے کہ بر صدر عظمت مدار المہامی جناب فلک
جناب اصفجاہی ہمکن گشت مربے و ملجاے بزرگان این غلام
جانفشانی بوجہ از روی نوازش و التفات در کنار عاطفت خود بر وزبشیما

سوجر بوده وادقتی را برتبه اعلی میرسانیدند او را د بزرگان غلام از عهد راجهای مکس
متوفی طور ذات بابرکات مدار المهامی حضور لال مع النور دیگری را لائق دانستند تا هنگام
ارسطو جاه بهادر مرحوم بدین منوال گذشت در نیولا الغنا بیت اهل المستعان آنحضرت
خود بهان بایه اعتلا فائز شده عالمی را در ظل رافت و سایه مکرمت خویش گرفته
بکام دل اخواهان هر کدام سرفراز فرمودند مگر این کمترین بنده مستهام از آن نعمت عظمی و عطیه
کبری محروم و مهجور و بی نصیب است فدوی را اشتغال از ارکان حضور
مربی نه که عرض احوال خود در حضور نماید بنابران ملتمس می گردد تعلقه باواره دد وگی
همگی حیل و مهمه دارد تشخیص سال تمام این تعلقه شصت هزار روپیه از قدیم الایام معمول
سر الحال سوا اخراجات در بار یک لک و پنجاه هزار روپیه به عملداری و امادی
زمان نیستن و قرض گوسائین و افغانان و ساهوکاران کاروان و غیر ازین هم
نظر بر بهت و اعتبار خود سهل و سرانجام وجه تشخیص سال بالال الفرق کماینه کم و زیاد
از وعده اقساط سرکار عاید میساخت از دو سال که بارش باران بالکل منعدم
و بحصول خلف و آلی تخفیف تعلقه چون این تعلقه ضمیمه محالات سرکار مددگ
بود از چند که در افتاده تخفیف تشخیص تعلقه بدستور محالات بیدگ
بالستی نشد عمر از آن کاری نمی براید تعلقه بلطیع و توقع میراث قرض داری
مبلغ خطیر گرفته حالتی در رعایا باقی نمانده و در می از آن تعلقه بقوت یک روزه
میسر نی اندار ساق این غلام بعد چون اهل روزگار معاش خود او در انجام
مهمات ده پنج لک روپیه اماکن تعلقه بیدگ بسر می برد برکس
متقلقلی خود و حصه صورت حال خانه زاد موعد بکر و در نموده مزاج کرم رموده مانی

را از سر برداخت این معتقد بی ریا معتبر گردانیده پنجاه سوار با دستک یومیه یکصد
و هفتاد و پنج روپیه بفرستاد غلام مستحق این امر بود امیدوار ز فضل و کرم که از
راه الطاف و غریب نوازی و مسکین پروری نظر برحم بر احوال این
ذره محقر نموده بیش از نه نگاه سواران از حد بیشتر است مجانی یومیه برجات
سواران سرفراز فرمایند مهر سعادت الله فیض اندوز خطاب است
سیر و ما بعرض والا خواهد رسانید امیدوار ز فضل و کرم که ملتمس مومی الیه
مبذول افتد۔

ایضاً

عبد القادر نامی که از حضور با معه ازین امر جلیل القدر است
که در خواست سامان کرد بلا تامل و اهمال مهیا نمود و جای نالش نگذاشت
چون از مبادی سه و چهار سال آثار قحط و وبا و غلا بوقوع پیوست خلقی کثیر از هر صنف
فرو رفتند که بمصداق این مصرع بر دو بیش نماند بجای صد تن در دیهی که بوده تن
نخواند یافت هر دو فصل آبی و تابی از رهگذر بی آبی سالها بهمان قسبل فرو رفتنی
بر روی کار آمد این کارخانه پیوند درختان تعلق از فراهم آمدن مردم کار بسیار دارد که سانی
که در سایر دیهات تعلقه مقیم اند تسلیم عبد القادر ساخت اظهار نامبرده
اینکه تا صد و دو صد نفر که سر مجتمع نشوند بر آمد کار بر سبیل استعجال ناممکن است
درین امر اغلب کسی معذور اگر احکام بنام تعلقداران نواحی قرب و جوار در
ارسال او بآن شرف صدور یابد عین مقصود خواهد بود در هنگامی که فدوی
مدام از دولت حضور بهره ور بود آن فته که از بر عکس القلب مدم سکه زاده

کولاس سرگذر رعایای تعلقه گذشته تا داران مبلغ خطیر اظهر من الشمس است دزدان قطاع الطریق را
در ضلع ورلم جاگیر خود جای داده کمر بمردم آزاری قایم بسته ترکب خون ریزی و
غارتگری دیهات است در عهد دولت و زمان معدلت حضرت بادشاه
سکندر جاه خلدالله ملکه و دور وزارت وزیر صایب تدبیر امیر عادل بر عالم
بهادر ادام الله تعالی ظلاله بر سایر خلق الله در مهد امن و امان غنوده بوده و ظالمان زار و فسرده -

بیت

ز عدلش نمی سوزد آتش حریر — هم آهو همی دوشد از شیر شیر

از بی جرأتی سیه کاران بهر کار از افعال شنیع و نامسزاوار سرزنش عطایا لاچار شده
و لوازمه سبه از جهان جاشت

بیت

خادم پادشاه امین باید — تا در آن کار رونق افزاید
در کند جانب خیانت او — ملک ویران شود ز شومی او

ازین نوع گزیده و مضرت ها طایفه رعایا منتشر در دیهات تا آنکه کسی تلافی و تدارک
اعمال این ظالم مظلوم سیرت نه پردازد داد رسی وجه تنخواه ادارا ان مغیره و نکات
و حفظ عرب و اعتبار این مستمند صورت نخواهد بست از آنجا که طبع شریف
و عرض لطیف آن عذر نیوش نکات روزگار و درگرم ذهن جوان نجم المحق است
و در حق پرستی دقیق و معاملی بی عدیل بوده مجال عذر او ضعفا نتیج نتایج حال و مآل -

بیت

نکی و بدی نیست باید تلافی — احسان بکسی کن که بکار تو باید

بهار جمعیت و کامرانی ها در بعارب باد بعون الله ذکره.

ایضاً از راے معز

نوازش نامه منیض شمار در باب اعانت و امداد میر فخر الدین دیسمکهه قصبه دوارا بجکنده شکار گراس
صوبه فرخنده بنیاد حیدرآباد و دستگیر گردن او را ابعد که از مدت دراز
فانز و متصرف وطن دیسمکهی بر ورد است بفحوای نضر چو بدر از شکار شرف
ورود بخشیده کلاه عرب و افتخار این فدوی خاکسار را العیوق رسانید
خلایق بر مظاهر قدرت ایزدی و نعمای الطاف خداوندی زبان بسپاس
و ثنا گشودند   لطف بسوی عالم خاک از نظر کند از سعود سازد
در دنده مور کند اکثیر اعظمت نگاه نیست زیرا که بن حاشیش خاک زر کند
غلام پرور شامه جناب کرامت انتساب است
اطاعت و انقیاد امر جلیل القدر را فخر و مباهات خود مید اند انشاء الله
تعالی در هر امری که باعث عمل و حل آن بر سیادت دکنش و عزای بقی کوته اندیش
خواهد بود و از دو لخواه سرامور نخواهد رفت

ایضاً

برخوردار سعادت اطوار بهتر از جان طول عمره مدت مدید است که بوصول
راحت شمول نامه خیریت آمود سرت سنج نگشته لازم که همواره نویسان حالات
باشند و در نظر مشق واخذ درس سعی جمیل بکار برند و اوقات گرانمایه
خود را بهبود بعث نگذارند که ایزد تعالی و تقدس جلت نه اکتساب کمالات

دعوی فضیلت را در صغر سن قرار بوده پس باید که اقسام کتب عالمگیر نامه و انوار سهیلی
و ابوالفضل و ظهور و نثار آن که باعث حصول جواهر زواهر هوش و عقل و استعداد
بعد رنگا نابت ارباب هنر و فضل است بواقعی نمایند ابوالفضل الی کتابهای
منتخب گرانبار از قسم شرف نامه بری و بحری و ظهور او عالمگیر نامه و ابوالفضل
دو سه و چار عنصر و یوسف زلیخا و ظهوری و کلید و دسته تاج الانشا و روضة الصفا و گلستان
بوستان و دیوان حافظ و اکبرنامه و جهانگیرنامه و نگار دانش و رقعات
نیز تحفة السعادت و فرهنگها شی قسم موید الفضلا و کنز اللغات و کشف اللغات
و منتخب و انشاء بیدل و دیگر رقعات خوشنویسان بی دل و زبانه موجود و مهیا اگر
برین کار بند بجاذبه فهم و ذکا در اسرع اوقات و اقرب ساعات
بپایه بلند و مدارج ارجمند خواهد رسید و بصفات حمیده موصوف
خواهد بود چند اجزای اوراق دیوان نصاب باید خود از برای شناگشته
و فرهنگ نادر العصر هم مهیا است و رای که عرب یکهزار قطعه بود از تصنیف احقر که
درین روزگار رابطه با مدار به ارکان حضور نوشته محول القدر عزیز القدر رای
رام داس گشته منجمله آن هرچه که مرغوب طبع باشد با ایشان تعین طلبیده اند
و مطلوب سازند و خط نستعلیق را از دست ندهند. برخوردار نیکبخت را و هم که
همدرس شما است با خود موافق سازند که عمر بی بحث رود و بدست نمی افتد
شب و روز تابع رضای برادر عزیز القدر گویند که او طولعمره بودن از عمر عزیز خود
برخوردار است و خورشید خاطر اینجاست شمردن زیاده چه نگارش رود

ایضاً از راے

شقه که از راه لطف و کرم مرسول بود عزیز القدر ونکیت راو بسطالو انتادرزمانے ایشان
مسموع کرده که بمجرد دیگر رای سوبن دلسای کلاه ریاست بر سر نهد طلب نیاز سند
بوجود می آید شکر الهی بجا آورده چون سال سحر القدر داران مشیر امارهالی و مال امیدواران
کام جوی است هر اینه مراد خواهند رسانید رفت که نامه نامی رای مزبور بطلب بنده
بنام راجه صاحب قبله خداوند نعمت وارد شود که سواری و لعمال همراه داده با ملک میدنگ
رسانید بنده لاجرم خود رخصت نمی توانند ساخت زیرا که از بار رهان ایشان
لب هم گشته بمابین وارد و مش لکالے ورور امسر شده گاه هر مقصود نسبت
آن مشفق است که انجام کار این معنی جلوه نما کرده در جواب ناصواب است بکار
و در ماه قدیم حسن سازند که بعد رسیدن انجا سوال و جواب مختلف ... رقعه

ایضاً از راے موصوف

الحمد لله که باقبال والدے منت داوری جهد و ملاطفت آن کان کرم تا قریب
دو سال از حوادث زمان زنده و محفوظ مانده لیکن از کشمکش سواران و خلیلج گوناگون
خان مذکور تنگ آمده نزدیک است که از هجوم افکار و اندیشه هاے آسمان
سیر طایر روح از قفص عنصری به پرواز آید هر که امید وطن دارد هنگام نزع هم دست و پا
میزند و از معامله دنیا غافل نمی باشد تدبیرے به رفع محمد بقایاے سال حال ۱۲۱۱ فصلی
و نشان سال آینده سنه ۱۲۱۲ فصلی بخاطر راه یافته که تفویض سپاه داخل دفتر

شکار گردد همین دستور از مقدمه تعلق ادلور و بمکنون فرائع کلی باید راجه لشن سنگه راگرای
خدمت روانه ساخته که از راه سرمال متعلق اللفظ والمعنی گشته از روی فیوض
سلسل و سر انجام بقیه زر سال حال بر درند و بزبان استقبال هم همین امین مرعی باشد
و از دست تطاول سوداران سرسال نجات یابد انیمعنی بسند طبع مشکل پسند گردد و
بالای زرین موافق آید باتفاق راجه سرسال متوجه این امر بودن تخلص را امر مهون منت
ساختن است تا عهده بر آشود تمدان تاریخ دست مظاهر لعاعد مساعد
شجره تا که حکم سمای اعلی وارد خوانند بر داشت و متحمل بار گران عزت
و حرمت دو دستداران خوانند گشت اگر بامن همت بلند و
نظرت ارجمند در همونی نجت بدر این مهجور الخدمت نقش مدعا
درست نشست گویا جانی تازه اندوخت زیاده چه لعد لعد

ایضاً از راے

راب جناب کرامت مآب قبله ارباب عقیدت و نیاز کعبه اصحاب
حقیقت و مجاز دیده افروز لنش بینش مرات حقیقت سمای آفرینش
مجمع بحرین ظهور و بطون کان درد دمان کن نکن دردنوش منضبط مثنوت مسافر بحر و بر
و جذب مشاهد لطایف غیبی مظهر انوار لاریبی والا درجه سمای معارف
مهر منیر مکاشف حضرت مخدومی اکرمی اعظمی پیوسته سعادت بخش
نامیه معتقدان واثق الاعتقاد و صندل جبین مخلصان کامل الانقیاد سرمه بصارت
روزگار کحل الجواهر دیده اعتبار یاد خاک نشین کوی عجز و افتقار و مرحله پیمای عبودیت
و انکسار لعد تقبیل ارادت وادای سجده عقیدت بعرض حاشیه نشینان

[illegible]

تحصیل فیض منزل کمورد نعم ربانی مهبط واردات سبحانیت میرساند که بوجه خاص فیض اختصاص
آنحضرت اسباب جمعیت زیاده و ابواب صحت گشاده است اما
لوازم الهی که باطن اند و مواطن از عیان دولت حضور مجمع السرور را اشتمال دارد
کجا طاقت زبان و زبان قلم است که شمه ازان در حیز حرف و بیان
تواند در آورد که آتش درنی و شعله در خس مضمر نگردد مگر بقطرات امطار فضل و کرم
و زلال چشمه فیض و نعم اغنی شرف ادراک ملازمت کیمیا تربیت
که موجب سعادت جاودانی و کمالات مدتها است الطاف پذیر
دنست در روز از درگاه هادی مطلق مسالست مینماید که آن رهبری بخش گم گشتگان
تیه تعب لا دیگاه بجهت تکمیل ناقصان جاده پیمای اضافت و افادت دارد

ایضاً از راے موصوف

مفاوضه گرامی مشعر بر عدم شکایت نظر باز نامجات که این عرضه کم ماه چیره افروز
وصول کرده ابواب سمت شادکامی بر روی امید مهدان این روز دل افروز
گشود مخلص در ظاهر و باطن لیل و نهار الام اجر سرمد ادوری و ذکر جلال لطایف
خزان موزنهای سامی بوده و ملی باشد مخوا گست بعد فراغ از امور ادوری رفعت
کیفیت حال خبر ان مال خود در المعرض بیان در آرد مقارن این حال صحایف
شرایف علی التواتر و یوان موصوف میشد که برجاج استعجال عازم
تعلقه [illegible] گردد حسب الایماء ان محسن تا آن حدود عبور کرده معاینه نموده که
مجمع رعایای دیهات منتشر و جمیع کارها ابتر و تا و پیشکار درگل بی اختیار

از فضل الٰهی ممدّ و معاون بود که از بارش باران آب در همه تالاب رسیده شکر
پروردگار بجا آورده باطمینان و تشفّی بالاکلام سایر مزارعان و اهل حرفه را القول و عهد
طلب داشته بکار و کسب هرکدام نصب گردانید که در زراعت و حرفت خودها مشغول
و سرگرم باشند بعد دریافت کوائف جمع و اصلی باقی دهدهی آن محالات و وضع وصول
چهل و هفت هزار و نهصد و شصت و شش روپیه نه آنه نه پائیه یازدهم شهر ربیع الثانی
بمقابله در تشخیص سال تمام نود و شش هزار و پانصد و سی و پنج روپیه چهار آنه سنه ۱۳۱۸ فصلی
باقی مانده بود بیست و هشت و پانصد هزار و شصت و هشت روپیه سیم آنه معاودت
نموده شان آن را اماره محصول آن محال و وعده بطریق استقراض بنایب انجا داده
نقل آن ملفوف که مشهود ضمیر جلالت نذیر گردد در انتظام این مهام مهلت زود
قبول یکماهه ده روز بوقوع نمی پیوست لیکن چه گویند که نایب و پیشکار در هیچ
امری قادر نبودند و انکه رقم زده کلک مخالف سلک شده بود که تاکید تهدید نام
مزارعان و ناسنوار دیدی دلب مکمان دیگر تعلقات تحریر در آورد و در نتوانست که
هوس شیطانی و نفس اماره در سر ایشان از بس گشته سخنان ناصح و نوشتجات
واعظ گی بخاطر جاهلی آن زمره آن ضلالت و غوایت که تخریب و تاراج تعلقه ها
هر نوع میکوشید میکرد دیگر انکه از سنوار دیدی بجزای افعال خود رسید تا مزارعان را نگذار
که سخن شنواست تن در داده بی الواجب شکار در ده هر دو تیره بختان معاند
یکدیگر بوده روز افزای محالات کمر جهد قایم خواهد بست بارها بمطالعه در آمده که
سهم باشان شامه کمد اصحاب عرض و ارباب الغرض نسخه جند مستعمل از ترک
کوته اندیشان درج منظر باید نعوذ بالله والشرور النفسهم مارا با ایشان چه کار.

و از تقابل آن تعلقداران دیگر چه غرض از نامناسبت و ناانسب این قسم مردم
بی دیانت که مجتنب است بعضی کسی سزد که از منتسبان آنها بوده باشد در هنگامه
انقلاب زمین و زمان کروه بود دوستدار کوه گرد و در جای خود را بدیگری
نداده مقتضای فرط دولتخواهی و درستی نیت و حسن عقیدت که باعث
سود و بهبود حال و مال فدویان سعادت کیش است در ظل رافت
حضرت قدر قدرت ید الله تعالی ظلاله قدم ثبات فشرده دم از استقلال
میزد کسی را بارای آن نبوده که بنوعی دیگر انگشت نما کرد و اکنون ظلال اشفاق
مطلب شان بندگان عالی متعالی و عنایت و مکرمت نواب حا
نواب ارسطو جاه بهادر مزید افضاله بر مفارق بندگان دور و نزدیک
منوط و ممتد است اگر احدی فقیر را به تهمت السدیه منسوب سازد
مضایقه نیست خدای کریم دانا و بینا تماشای نیاز مید است که
بیشتر از سابق بر نهج قویم اطاعت و مسلک مستقیم مطاعت و تقیه علیه راسخ
دم و ثابت قدم باشد هر گاه طلب ایزدی جانثار اکنون خاطر اشرف
اقدس به این بوده که بر لیغی تقید باید با نوازشنامه والا العیانی محل بردار خاص
باشد و در کلیه بحر کرم شرف قدر بخشد ان شاء الله تعالی بلا تعلل
و تعویق بیک نگر سعادت اندوز حضور فیض گنجور میشود خاطر شریف از داهیه
این و آن مطمئن باید داشت چند اشت زاران کان مروت انست که در
زمان استقبال عیان شد بر قلم را از واهد نگاه این وادی دور از مناسب
و معطوف باشد از التفات گمند بهر حال و قت تمام بر شفقت

وجه بر جمع سامی دارد و معه زرها برانقطاع زبان سال حال است یکجا کم و بیش
ازان منقضی گردد متوقع لعفو و اغماض مبلغی مال از بوت الملاق وغیر آنک روز به سواران
و خواهان بار وغیر ذالک متفرق و صرف شد اهلکاران سرکار ما هرگز نت اسراف
التفات کنند نقصان سرکار است ازان چه شود دیده وجه لطف را در وقت
کاشت و ترود سال آینده همین است در بدل بیعت و سائلف
فرمت یکجا زیاده از وعده اقساط آخر سال زر سرکار عاید میشود و احوال
محالات انتظام یابد و رعایا شاکر و خوشنود گردند و زبان بدعای مالک مسند
نقشه و سوا اصلاحاتی متعلقه سمرسول خدمت است ملاحظه فرمایند
چنانکه تخم نیکی کاشتند ثمره آن محمود العاقبت خواهند شد و یقین متصور که
ضایع نخواهد شد و تاریخ نیکنامی صاحب بر صفحات روزگار بخند و مخلد خواهد ماند
تا دم زندگیست فواضل احسانها فراموش نخواهد کرد دیده و مادر و برادران
خود را الود داغ خوانده بحفظ آبرو و صیانت نفس ناموس خود در کنف حمایت
آن مهربان جا نگر گشت پاس عزت و حرمت مطمح نظر و دو بین کردند شکر
نخواهد در گذشت زفت و توقع آنست که همواره نیام مژده ها شنی سرت
افزا حدیقه باطن رالبعارت اند و طراوت سرمدی بخشید زیاده حسب شادمانی باد

ایضاً از رای مغز

درباره رسم کلائی وغیره تعلقه باسوازه نگاشته کلک جواهر سلک شده
بود بنده پیش ازین شرف ایمای آن معدن لطف و احسان
گردید تعلقه معمول آن را رکن الدین علیخان نایب راجه چند لعل

ظاهر ساخته عمله فعله را رجوع کرانیده خان مذکور به نفس نفیس خود و اتفاق کار پردازان
خویش گشت و به بدیهی فرق نموده بضبط اشجار و ملاحظه آنچه کل ثمره محصول چندانکه
شرائط رسوم عمل اماثی دکهانش خام باشد بجا آورده درینصورت سهو حرف
کم زور باد ابیعنی برغرسی که توان درشت در میان نمانده خیرخواه را توقع کلی که هست
از الطاف و اعطاف قدیم آن بحر کرم و دریای فیض اتم است
نه از طمع و حس بوسه هزار دو هزار روپیه بنجله مال اشتکار چنانکه گفته اند

بیت

دست زن در ذیل صاحب دولتی تا ز اکرامش بیابی نعمتی

زیاده لعبد

ایضاً از رای موصوف

التفات نامه روح پرور متضمن بر توقع اتمام و اعطال در اعادهٔ مبلغ چهار هزار روپیه
بر العامدت که میعاد ده روز داشت نیز به بست روز کشید و صورت
عدم توقع و اعتبار وصول زر بر سال حال در آئینه ضمیر ملحوظ میگردد و چهره افروز
وصول اگشته اقواب طرب و سرور و اسباب فرح و حضور بر روی
مخلص مهجور گشود نیازمند از بدو انکشاف صبح تمیز با عانت کو سنین عمر
عقده پنجاه نشستند با هر صاحب نعمتی با دل والا گهر گرامی قدر در مقام
اخلاص و یکجهتی در آمده جز تقدیم مراسم وفا و اظهار مراتب صدق و صفا کاری که
مخالف مبانی دوستی باعث رنجش و آزردگی دلها باشد بوجود نیاورده
حضوصا با آن یگانه آفاق که دریای جود و کرم اند و داستان حاتم طائی در عهد

نزل و زوال آن عدیم المثال از صفحهٔ روزگار سطوری گشته چه جای گنجایش اسمعی داشته
باشد که خلاف مرضی شریف و تغییر نیت و تبدیل اوضاع را انجا طر خود راه
دهد چون مقدمهٔ مال است در معاملهٔ دنیا و داد و ستد زرها بر اینه ایامی معدود
بجم و بیش وعده بظهور می پیوند و رجا صادق و امل واثق که با حتمال آن سررشته
خود دعا طلبت خیع را از دست نخواهند داد و دوستدارهم اصلاً و قطعاً گمجه
نخواهد گذاشت در سال گذشته سنه ۱۲۱۱ فصلی که عمل کمالیش می‌بود ابد وضع
علوفه بندی هر چه بمعرض وصول درآمده و در سال حال سنه ۱۲۱۴ فصلی انچه
از مخلص سرا داخل سرکار شده اظهر چه احتیاج تقریر آن رود غرض از بنده
در سبیل و سرانجام زرها قصوری راه نخواهد یافت اوان عزیمت
باد لور و بنگلور نشان مبلغ مد لوز از مقدمان دیهات داده منجمله آن قریب سه هزار
و هفتصد روپیه بایشان عاید شده فدوی که باقی مانده باشد رسیده
است یا می‌رسد معلوم نیست که راسا بدت آن را نزد خود نگاه داشته
باید نخواهد از آن سامی رسانیده یا بمحبت ارسال کرد فرد وصول از روی
روزنامچه دفتر ملفوف است راسا بدست هم باید داشتن
نوشته داوند از آن واضح خواهد شد انشاء الله تعالی در ابلاغ وجه ماهوار
انیده اندک فرصتی باید بانجای زرها صورت خواهد بست عنقریب
از مهمات تعلقه زبوره فراغ یافته به با سواره نایری شود تدبیر زرها
بر طریقی که اتفاق افتد بعمل خواهد آمد لولا که بموارد همی امال دوستان را
به رشحات سحاب معاوفات شگفته در بان دارند اما.

ایضاً از لے موصوف

نوازشنامه والا متضمن برانکه محصر سلطان برای مبلغ سی و شش هزار
روپیه موجب احکام منجمله تنخواه ماه‌های خرج خوراک گاوان سلخانه کارخانه جب
شکار تحویل راجه رگهوناتهه خود بری لغایت آخر صفر سنه ۱۲۱۸ فصلی نزد آن رفعت پناه
رسیده تقاضا داشتند منجمله مبلغ مزبور دوازده هزار روپیه بموجب
دستاویز بوعده یازدهم شهر ربیع الاول سنه ۱۲۱۹ هجری از دونائو بندت
دهانیه اولور و بنگور رفتند سلطان بعد انقضای وعده یازدهم تقاضا از بندت مذکور
نموده تابع رفتن خانه شدند بندت مذکور بوقت شام قریب دو صد نفر
پیاده بتقریب سلام طلبیده سلطان را گفت که برخاسته بروند
درین خفیت و بحث دو نفر سلطان زخمی شدند و کس برخاسته
بحیدرآباد رسیدند باعث تعجب کرده لهذا انگارش می‌رود که تشخیص کرد
اظهار زخمی ساخته لوازم اول همراه داده روانه حضور سازند تا دریافت شود
و سی و شش هزار روپیه که وعده آن بعد وصول مبلغ مزبور قبض خواهد
داد اندیده احتیاط باید داشت که چنین حرکات از تنخواه داران بعمل
نیاید بشرف ورود بخشیده ممتاز گردانند غلام بر داده جناب
فیضمآب راست در عمر خود کاهی مرتکب اینقسم افعال کراهت
و قطعاً مروج نبوده است هرگاه این مراتب را معروض حضور گردانیده چنین مآل
و کذب صریح است نگشته و نخواهد گشت بر ضمیر مهر تنظیر آنحضرت معدلت

پذیر روس و مس کر این جماعه خبیث طینت بهر محال که بر سر کار تعین می شوند
از بسکه بیباکی انشنیده دست از ایذا و اذیت رعایا و خرابی مواضع
باز نمیدارند تا سی و چهل کس پیلبانان معه پیلها و کاوان بموجب تنخواه سابق
راجه حیدرآباد بهادر و رانی سری پت رام پسر راجه مبی رام پیشه
در معه باسواره سکونت اختیار کرده و بارها بر سر وعده حاضر آمده وجه تنخواه خودها را
غیر از آنکه فیوض تسلیم نمایند میگرفتند فدوی از بدایت حال استرضای
خاطر همه را بر همه چیز مقدم باشد در رتق و حسن سلوک خود قصوری
بوجود نیاورده چون خبر عدم انضباط اعمال تعلقه ردنور و بیکنور از رهگذر وفات تمناکما شد
استماع افتاد هنگام عزیمت بانتظام مهام الحدود بابو سدس را بجای
او نصب کرده دوازده هزار روپیه که تا نهایت آخر صفر از روی
ماهوار آن مردم بلبقی می برآید واجه بر طبق نوشتجات علی الاتصال
ربلی سری پت رام حرکت از باسواره نمود روزی مجموع پیلبانان
بابو سدس را از صبح تا شام در صحن دیسج گدی تشنه و گرسنه نشانده
از قعود و قیام باز داشتند و زبان به فحش و زشت گشاده میخواستند که
کشان کشان بمنزل خود برده بعذابی الیم و عقابی مهین گرفتار سازند
پندت مذبور ابرو طلب بود باندیشه عواقب امور از خیر و شر بآهستگی
خود را جمع کرده بجائیکه هرچه تمامتر از نشیمن خود برخاسته اندرون گدی بر جست
و دروازه را بر روی ایشان مسدود ساخت طائفه پیلبانان اگر همچنان
بر در می نشینند بحکم سالغی و واتعی نمیشوند چون سرشت آنها مقتضی فتن و فساد بود

کمر بخلاف البته از هر خانه فراهم آوردن احجار از سنگ و سکتن و شکستن دروازه
گڈهی و رتهه‌ها و سلمهای سواری راجه رداس و رام داس ساهوکاران حیدرآباد که بنا بر
استقبال الهیه برشد سپاهیان فرود آمده بود اشتعال نمودند غوغای عظیم
درمیان کسان ساهوان و پهلتان بلند شد عمده و اهالی دیهه تماشابین
از چار طرف ایستاده تا ساعتی بخیال سنگ اندازی و چوب سازی
پرداخته سنگ چند از بالای بروج و تازه گڈهی میروند بعد از آن از دروازه
دیهه گذشته او سکن خوانش می‌نهادند در اثنای راه پیاده ملک زده را دیدند که
از دیهی به باسواره میرسید فی القدر بر سرش رنجیدان خوانان در فنون یراق
طاق بود شمشیری از بغل کشیده زخمی عمده و باریک بر دیوار نیرنگی از انها
رسانیده راه خود پیش گرفت با درآبادی باسواره مستعد پرخاش بودند
نه ایسی مجال آنها راه یافت و نه جراحتی مسعی بکر آنکه به صد ملتمس شد
سایرین بندی نگاه داشت غلام با دو صد کس از انجمله صد نفر
در مرافقت فدوی و سی و چهار کس بر دروازه گڈهی و چهار دیوار دیهه و نیمه
بطلب و تحصیل زرها معین بیچاره با و بیند شب را در صدها در کجا که برسم
سلام وقت شام طلبیده زخمی به پهلوانان رساند و سی و شش
هزار روپیه باقی در تنخواه انها کجا است که بعنوان مددمعاش پیش راجه
رگهوناتهه داس ارسال دارد فرد جمع اصلباقی تنخواه ایشان ملفوف
عرضی است از نظر مبارک خواهد گذشت اگر از ساهوان حیدرآباد
استفسار شود آنچه حق است بی کم و کاست بعرض خواهند رسانید سواران

ملازم شکار فرستاد راجه بموجب بهادر و سمو باشند از دو دیگر وضع و شریف
در حضوری با سوار زه حاضر و شاهد زیاده چه

ایضاً از راے مخز

قبل ازین عریضه بنا بر شرح حقیقت حال اطلاع جناب کرامت انتساب باشد
بود از نظر فیض منظر گذشته باشد در نیولاردے دیانارام را بنا بر اعاده قسط اول
تعلقه راجه از جیترا و بجنیدرآباد روانه نمود اعلاے است از عرضی راجه
اندرونت بهادر روشن خواهد شد راجه اندرونت بهادر براے نذها
و طلب انیفدری خطے بالقل نوازشنامه والاکه بنام راجه مزبور در باب
تعین صد سوار صادر شده بود تسطیر نموده مجرد ملاحظه آن بکمال هم بادل دو نیم
است از سبادی رسیدن تعلقه شب و روز به تنظیم اموری می
پردازد و این صد سوار که تعین می شوند نابود خواهد ماند و نه جان زاده سداسیو
ریڈی بهادر بسبب عدم بودن غلام در تعلقه از راه با عاقبت اندیش
و مروت رعایا و تغافلی و فضولے خود کار شکار ابتر ساخت لهذا
راجه مذکور را همراه گرفته در حضوری آورده والتماس حقیقت حال
میمود عالی خواهد گفت که فلانے لوے غلام کوب بکرد عدد نوشتند
و از شکار را در پراهی انداخت بخوف اثبات این سخن و نارسای
خود از ان لذاده باز مانده در اصلاح کارهاے تعلقه و گرداوری زر شکار
شب و روز در خواب و خونریز خود گوارا داشته مقید و سرگرم
خدا شاهد حال و قسم قدم مبارک است که تقریر انیمه مبنی از روے

بهانه طلبی است نمک حرامی خواهد بود که از چنین اندیشه باوجود بذل حرمت و اعتبار
قصوری در سبیل زرشکار نماید اگر نظر بر تعاقب طلب دو ساله راجه سداسیو دیکا
بهادر انشد و بحال تعلقداران سازد موجب انتشار رعایا میگردد و غلام
سرا از تقصیر بندگان آنحضرت خود را در دیده اند و قصد شفاعت و مهلت است انشاء الله تعالی
در عرصه ما برده روز زر قسط ثانی را با انجام نماید و وانیده هم متواتر زر اقساط میرساند صد سوار
تعین شنوده آمده رسیده می نشیند فرصت دم زدن نمیدهند راجه اندرونت بهادر
مطیع فرمان حضرت اند بر صدور حکم حضور مجال آن ندارند که صد سوار را تعین
نسازند ایشان از فرای نوزده و درستی کارهای غلام کاری نیست
هر چند غلام که کار است از خانه زادان موروثی انتخاب کرشمه
چشم پوشی در اصلاح حال فدوی از حضور لعمل آید نام و نشان غلام ناممکن
است مغفور استدعای سفارش بنام راجه اندرونت بهادر در خود ندارد
راجه سیر راو بهادر نموده قرار داده حضور نزد راجه اندرونت بهادر حاضر میشد
در اثنای راه خطوط تعلقداران بمحوی برو فور هنگامه غارت بسعار رسیدن
گرفت نظر بر ایای محالات و نقصان زرشکار رواز تعلقه شد
در راجه محال کرده روی آنحضرت زار ها کرده بالا بالا ربکرای طریق تعلقه کرد
درین معنی صریح تقصیر راجه را جیسر راو بهادر است اگر حکم شود بعد داخل نمودن
قسط دوم نزد راجه اندرونت بهادر حاضر خواهد شد

ایضاً از راسی مذکور -

بیشتر ازین عریضه انبساط مبنی بر حقیقت حال ارسال جناب علی باب باشد

بود اعلیٰ که از نظر مهر نظر گذشته باشد درینولا راجه اندرونت بهادر با وجود
بودن سواران بابر رفتهای خود حکم تعیین تا بر وصول وجه قسط محالات میدهد وغیره
صادر شده نظر نمودند راجه سلطور واین خانه زاد بنیاد فرمان حضرت بر جواب امر عالی انقیاد
پیوسته هیچکس را یارای آن است که درین مقدمه رنجهاے سرکار نبوده گر
ملتمس شود ان سوارانم که ده هزار سوار شمرده خدارا قحط آبروے
خود نمیخواهد شب و روز رسیدن تواتر به تنظیم امور بی پروانه این صد سوار که تعیین میشوند
حرف ازدیاد روی غلام گذشت جان خود در قالب پای ثبات خواند
افسر و راجه سد اسیو بهادر در عقب فدوی از هنگام عزیمت جانب انگلند ل
و در کل وغیره باربار معاودت نماید که کاری که از اماده از مروت وجدی
از تغافل وجذبے از وصول خود که هرسه نقطه از عاقبت اندیشی وعالم ساخت
انتر ساخته وقت بودن حضور شد از حالات مذکوره بعرض رسانید و آنچه که
ارشاد و هدایت بنیاد در زمان رخصت انصراف تعلق به شرف
اصدار یافته آن را چون آیته مرور کار داده زبان دارد یک لحه ازنکر اصلاح کارها
غافل نیست و در اهانت و فضیحت راجه سد اسیو بدی قسمی که امد قصوری
نمود عزت و اعتبار درین سرکار سری که معمول است بنزبان ازان خاک افتاده
است شاید درین نوبت از نارسائی راجه سلطور و آمدن خود بعد سه سال
باین محال مذلتها خواهد کشید واین تقصیر را که با وجود در جناب آورده صریح از
مدارج عفو و رحمت فراتر کشیده نه استحقاق عرض و معروض مهلت
زنها تا آخر ماه دارد و به استدعاے سفارش بحفظ آبروے خودنام

راجه اندرومن بهادر بعنایت الهی بنده خود را در خانه زادان موروثی خوانده
و بیشتر ازان در همچشمان و اقران بشمول عواطف بی پایان گشته تا زیست
قدر عنایات و نوازشات کبری را فراموش نخواهد کرد و زر قسط ما بقی سرکاریم
ان شاء الله تعالی در اقبال مهلت آخر ماه و زر اقساط مستقبل بی طور میعاد بعدد
عاید سرکار سازد اندیشه حضرت خود در عفو جرایم این گنه کار و العبد بر ذمه این
درین امر به راجه اندرومن بهادر قادر اند و والی .

بیت

من نگویم که لطف و احسان کن   بنده ام هرچه بایدت آن کن

بعضی زر قسط اول از جمیر راو بهادر به راجه مذکور رسانید و برای زر قسط دوم
نیز تاکید بعض بعموده من الوجوه در سرانجام زرها و تقدیم مراسم خدمات حضور
محور تساهل زیاده حد ادب .

ایضا نواب میر عالم بهادر

بر ضمیر مهر نظیر ظاهر و باهر که در سوالف سنوات بعهد تعلقه منصب هزار روپیه درشت
بمرور ایام از بی التفاتی حکام باضافهای سال بسال مبلغ یک لک و پنجاه هزار روپیه
کشند   ارتفاع محال برقم تعهد اکتفا نکرده چنانکه از بهای فیل و اسب
و رجب اسباب خانه و قرض افغانان و ساهوان و کوسانیان و غیر ذلک در عوض
بقایای سرکار ادا کرده باخت و عا نمود هنوز شصت هزار روپیه از
وقوع امساک باران به بادر کمی غله از هر صنف درین مدت سه سال که
قحط و وبا و غلای عظیم روی نموده بود از غایت گرسنگی رحلت کردند بقیه الموت

نبان دیار جیبه محتاج و دواب از قلت گاه آواره نورد دست تلف و سقط شدند
طریق استقراض بسبب تقاتق پذیرفت قرضداران بنا بر خواست وجه وام خود سخت
متقاضی اند بنده شب و روز در بلای کشمکش این طایفه قرضداران و تنخواه داران
گرفتار است راه نجاتی از هیچ سو ملحوظ نمیگردد جز حالا نفس خداوندی ازین بحر بتلاطم
بساحل عاقبت متمنواست عالمی در عهد معدلت و مکرمت آن معدن مروت
اسمی انتهای مرام جمهور شده دفتر عدل نوشیروان عادل بر طاق بلند گذاشته
مراتب شکر و ثنای آفریدگار بجا آورده دمی آرند مگر این ذره محقر تر صد بال و کرم
و عنایت حضرت است

ایضاً بنواب ارسطو جاه بهادر

ارشادی که در استفاده حضور نور انداز مال جر اجب راجه سدا سیو ریدی نیقابوست
از وفور تفضلات عالی و نهالی الکاشته هر روز مریم لنکاری بر تفضل الهی و حسن اقبال
و عنایات آن قبله و جهانی بر روی صورت التیام خواهد گرفت موضع کوکنده از
مدت سماوی در وجه تنقطو سررشته که برخوردار راجه بعطو البحره تقرر و معمول و نکث دوام
کسوار از راه جهد و جعد کرده بر خلاف راستی بعرض رسانید بنده لیکه سواران
ملازم سرکار عالی جمیع اثاثهای ایشان را مقید و محبوس ساخته و اثاثه هر کدام متصرف
شد و نیز در راه مبلغی بر سهم تاوان متردد و درای از راجه چند رکهاستد راجه
و نکیش زاین راو لپسر راجه راکساتو نی بمقتضای سرارت و
کوته اندیشی با جمعیت خود دیهات تولکل و غیره متعلقه اس ول تاخته مال

و اسباب و مواشی سکان آن ضلع تاراج نمود چون دیهات آن تمام از خالصه جات سرکار
و برخوردار از کمترین غلامان جناب عالیجناب است از وقوع این قسم امور خللی
در تعلقه بهم رسید هنگام تخم ریزی فصل ربیع است رعایای بیچاره چه نوع از عهده
سر انجام زراعت سرکار خواهند بر آمد چون کشتاپڈی نامی در عهده داری ماسبق
ستوفی و عمل راجه نرسنگراؤ ناظم صوبه برادر حقیقی راجه رگهوناته داس
در ان تعلقه ید طولی داشت آخر الامر به نصیحت و سر رشته ناظم صوبه گشته باسترداد
سامان و سر انجام و اسباب و اشیای مغروقه و مواشی متصرفه داد داری است
بنجاره روپیه بطریق جرمانه سرکار عالی بحال یافت از ان بار نام ان تعلقه بگرفت
این مرتبه که سر شورش بر داشته است حق تعالی منتقم حقیقی است
در حکومت عدل و انصاف آنحضرت بدستور سابق سزای بدکردار بیا خواهد
رسید چون یک اسامی متمرد که مرتکب این افعال شنیع گشته در تعلقه مشار الیه
تمکن دارد ابرام التماس آنست که حکم خواهد شد در طلب او بمورد کفایت
مبلغی تواند گشت امیدوار فضل و کرم که رعایا از دست معدی متخلص
شوند و مواخذه وجه پایمالی با اسباب و مواشی از ان گمراهان بعمل
آید تا موجب عبرت دیگر مفسدان بحدود و تسلی رعایا و آبادی دیهات خواهد بود
زیاده حد ادب

ایضاً بنواب امجد الملک بهادر

بر ضمیر سیحل تنویر نیکو لایح که نهال مرادلین ذره صداقت نهاد از ستون درازی جویبار
التفات خاطر خورشید مناظر ان قطب فلک عرب و برجیس سمای حشمت بالا

گشیده درینولا که از استغار دولت حضور محروم است از تصادم حوادث
زمان و تراکم مفاعت دوران چنانچه شرح آن از اقراح سید علیخان بهادر بشرح آن
روشن مهر مبین خواهد شد امید وار از فضل و کرم کریمانه الطاف کرم دررفت آن
بحر مروت و سخا و رسایه هما پایه آن ارد ست دریا دل جا یافته بتقدیم
خدمات و نیکو تردوات مصدر انواع مرحمت و محمود انتال واقران گردد

ایضاً مضمون رای و نکت رام منشی

الحمد الله والمنه که درین زمان میمنت اقتران نوید عطای خلعت رخصت
انصراف از پیشگاه حضرت قدر قدرت بندگان عالی متعالی ذات
گرامی درجات رای سروپ و لیباس سرداسی شکار سیدگ وغیره
محالات کوشش و کردن عالمیان روزگار را بجواهر زواهر نشاط و انبساط
گوناگون مالامال ساخت دوکس برادر عقیدت اعتصام راجه انبارام
ورای و نکت رام که متعهد اشغال تعلقه بوده در تنقیح و مواجبه کاغذ
جمع و اصلباقی و تسکین قلوب اهل تنخواه سالگذشته با متعدیان دربار
فیضدار در بلده فرخنده بنیاد سعید آباد قرار گرفتند مکنون خاطر
الهام مواطن نواب وکیل المطلق ارسطو جاه بهادر اینکه مادر یافت اندازه وصول
جام سال تعلقه مزبور ان دو همدمان صداقت کیش را متوقع امید وم
گردانیده در حضور پرنور باید داشت اگر بخت ما را در ان ساعدت کند

دفعتاً بر طبق تمنای دلهای ایشان موافق ابر بارید شاد و خواطر غم اندازشان از تشریف
احادیث مخصوص گشته بر دو آب سطور حاضر و سرگرم امور متعلقه خواهند شد
شنیده میشود که اکثری از طبقات رعایا و مهاجنان مواضع و قریات و بیهم ها
باندیشه هائی هولناک نذرانه و بقایای سرکار که بر ذمه ایشان باقی
نه بود واجب الادا است جلاوطن گشتند اگر این معنی مقرون تصدیق و شنوا باشد
متکفلان مهام تعلقه که در حضور اند دستوری یافته بر جناح استعجال در
استمالت و مماسات فرقه تاخته باد بسیار مساهم بوده ایشان را بمسکن مالوف خوانده
آورده و بیشتر از بیشتر بمعموری و آبادی تعلقه ها دلها خواهند بود کار
ساز حقیقی او از دو احقاد درای باکن مستوفی را العوان و انصار سلامت با
جمعیت دارد .

ایضاً به ارسطو جاه بهادر

عنایت نامه کرامت شمامه متضمن استطلاع حقیقت نزول باران رحمت
و تردد کشتکاران اس دیهات جاگیرات هر دو جناب فلک رتبت
بعد از مدت امتداد و در اسعد ازمنه شرف ورود بخشیده
ممتاز فرمود احوال اینضلع بدین نوع که رعایای دیهات نظر بافضال الهی
در تردد زمین کشتکار تخم ریزی تا مقدور سعی بکار بردند لیکن از امساک
بارش شکل هنگام چون تاکش معاینه میشد تخم رو به روئیدگی آورده بود یکی
خشک شد رعایا از قلت هنگام نامی بر دو اندامن یاس کشیده

را بسیار موافق و مستحسن افتاد چنانچه در عرض سه ماه دوازده روز که در نزهت آباد کشمیر اقامت
داشتند کمر تابان منزل فرح زای نشاط افزا از شرف قدوم ارزانی داشته بزم آرای
عیش و انبساط گشته و شاه ابر کف دریا دل هر مرتبه آقامت مراسم نیاز و پا انداز
نموده از جواهر و مرصع آلات و غیرها پیشکشهای نمایان بنظر انور والد سلیمان مکان
گذرانید و شالامار که از جمله سیرگاههای مشهور کشمیر خلد نظیر است دران ایام احداث شده
بحسن اهتمام شاه کیوان غلام صورت اتمام یافت مبدا بنای بنیض اساس شالامار آن بود که
روزی حضرت جنت مکانی را با شاه بلند اقبال در اثنای سیر دامن کوه پاک کشمیر
بران سرزمین دلنشین که از طرف مشرق تالاب دل از جانب مغرب بکوه مذکور متصل است
و نهر آبیکه بقدر سه چهار آسیا در کمال لطافت و صفا دارد عبور واقع شده حضرت جنت
مکانی آن محل را قابل تعمیر و ترتیب یافته بشاه بلند اقبال فرمودند که اگر درین مقام
باغی و عمارتی ساخته شود از جاهای خوب دنیا خواهد شد حضرت شاه بلند اقبال چون
طبع اقدس والد بزرگوار را مایل ترتیب آن سرزمین فیض آگین یافتند بنا بر استرضای
خاطر مبارک آنحضرت و رغبت طبع دقیقه یاب مولعش بساختن عمارات رفیع
بنیان و طرح انداختن بساتین خلد نشان تعهد تعمیر شالامار نموده عجالة فرمودند که
خیابانی بعرض سی گز در وسط آن جوی بعرض ده گز لبریز و در مرتبه بالای خیابان که
دو مرتبه واقع شده عمارتی و در ته عمارت حوضی بنا نمایند که آب از
میان عمارت گذشته بحوض و آبشاری در آن حوض بریزد و پنج فواره یکی
از میان و چهار دیگر از چهار گوشه حوض می جسته باشد و حسب الحکم
قضا جریان شاهی بنایان صاحب سلیقه چابکدست آن عمارت را در اندک

فرصتی باتمام رسانیدند و لبستان طرازان چمن سرای دو جانب خیابان را
بچنارهای رعنا و سفیدارهای موزون بیاراستند و بتوجه حضرت شاه
بلند اقبال آن مکان جنت نشان بنوعی صفا و ترتیب یافت که با وجود سیرگاههای
کشمیر که هر یک از جوش سبزه و سبزه برگ و طراوت گل و لاله چشم و چراغ بهشت
خلد و هفت اقلیم و از صفاهای حیاض و ریاض و تسلسل جداول و انهار نسخهٔ جنات نعیم
است در خرمی و فرح بخشی از همه امتیاز داشت و در همان ایام خجسته فرجام حضرت
جنت مکانی بتکلیف حضرت شاه بلند اقبال متوجه سیر شالامار گشته از تماشای
آن منبع فیض انبساط تمام حاصل نمودند و در آن سرزمین دلنشین چون لیاقت لطف
طبیعت و گنجایش ترتیب بسیار بود باغی فرح بخش دلکشا و عمارات عالی با صفا طرح
نموده سرانجام آن را بعهده متصدیان مهمات سرکار خاصه شاهی مقرر فرمودند
چنانچه حقیقت آن مکان فردوس نشان در مقام خود مشروحاً رقم زده کلک بیان
خواهد شد حضرت جنت مکانی ابتدا خوبیهای کشمیر را که آغاز بهار و اول لاله و شگوفه
است تا انتها که فصل خزان و وقت گل زعفران باشد دریافته سرچشمه سارها و
برسلامات نمودند و سرتاسر آن ایام خجسته آغاز فرخنده فرجام را باتفاق شاه جوان
دولت بعیش و عشرت گذرانیده در اکثر سرچشمه‌ها و سیرگاهها لطف طبیعت بکار بردند
عمارات عالی بنا نمود و بتاریخ بیست و دوم مهر ماه سنه ۱۵ پانزده جلوس اقدس رایت
رجعت بمستقر سلطنت برافراختند در خلال این حال عریضه داشت عبدالرحیم
خانخانان بدرگاه والا رسید مبنی برین معنی که بسبب بعد موکب جلال از مرکز
خلافت دنیاداران دکن فرصت کم فرصتی یافته نقض عهد نموده اند و از کوته اندیشی

دست تصرف بمضافات احمدنگر دراز نموده حضرت جنت مکانی چاره کار و حل آن عقدهٔ دشوار منحصر در توجه رایت نصرت آیت حضرت شاه بلنداقبال بدان صوب دانسته در پی سرانجام آن یورش ظفر فرجام گشتند۔

وصول مژدهٔ فتح قلعه کانگره بمیامن اقبال بی‌زوال حضرت شاه بلنداقبال و صورت وقوع آن

قبل از وصول موکب اجلال حضرت جنت مکانی بدار السلطنت لاهور در اواسط ماه آذر سنه پانزده جلوس جهانگیری مژدهٔ فتح قلعه کانگره بهجت افزای خاطر اعیان دولت ابد قرین شده مبشر فتوحات بی اندازه گشت حقیقت این واقعه آنکه چون راجه بکرماجیت بآن نواحی رسید سورج مل مقهود برین معنی اطلاع یافته تزلزل در بنای سکونش افتاده رخت اقامت از حوالی پتهان بقلعه مؤ که میان کوه و جنگل واقع شده در کمال متانت و استحکام است و از قدیم الایام محل سکون و آرام راجه باسو و آبای او بود کشیده بآن حصن جست راجه بر حقیقت حال مطلع گشت با بهادران فیروزی نشان جلوریز خود را بپای قلعه مذکور رسانیده از راه دلاوری و سرداری آن حصن حصین از بر سواری مسخر گردانید و دلیران رزم جو دست بقتل و غارت گشوده داد کشش و کوشش دادند گرد فتنه تیغ شان بلند گشته تیغ جگان مانند ژاله و باران بر سر و سینه مخالفان باریدن گرفت و ساحت میدان از خون معاندان رنگ لاله ستان گشت۔

مثنوی

ز خون گشت روی زمین لاله‌گون　　گل خودها گشت گرداب خون

ز بس خون که در رزم پاشیده بود　　زمین همچو روی خراشیده بود

چنانچه در آن روز قریب هفتصد نفر از کفره و فجره به تیغ جهاد غازیان لشکر اسلام
درگذشته مرحله پیمای وادی عدم گشته سورج مل در اثنای گیرودار طریق فرار پیموده
خود را با خیل هلاکت وداد باز به قلعه نورپور رسانید کیفیت آن پناه جنت مکانی
که قلعه مذکور ساخته شده سابقاً دهمیری نام داشت راجه باسو بیدار قلعه در کمال متانت
آنجا بنا نهاده و به اسم سامی حضرت جنت مکانی با تمام رسانیده نورپور نام کرده بود
وطن و مسکن خویش ساخته سورج مل مقهور از صدمه قهر افواج قاهره دران قلعه نیز قرار نگرفته
روی ضلال به قلعه اسرال که بالاتر از قلعه نورپور و یکی از شعاب جبال منتهی به حدود
ولایت راجه چنبال واقع شده و جنگل انبوه دارد آورد چملا راجه ازین معنی خبر یافته با
شاهین بال همت در عقب آن صید رسیده پرید و با خیل بهادران قلعه‌کشا
خود را به پای آن حصار چرخ آثار رسانیده به محاصره و محاربه اشتغال نمود و اهل قلعه با آن سر خیل
مقهور آن ضلالت پیشه با استظهار متانت حصار برج و باره را استوار کرده طریق حرب
و پیکار سلوک داشتند.

مثنوی

ببستند دروازه‌های حصار　　گشودند بر خود در کارزار

در خانه بندی چو بر آفتاب　　درون آید از روزنت بی‌حجاب

رسیدن آن شاهنشه سیل خیز　　بر اطراف آن قلعه شد موج ریز

سر باره فرسود از دست شان　　بلندی بدان گونه شد پست شان

و بعد از سه شبانروز که آتش حرب و پیکار اشتعال داشت نسیم فتح و نصرت
از مهب عنایت ایزدی بر شقه رایت اولیای دولت حضرت شاه جوان
بخت بلند اقبال وزیده آن قلعه نیز بحیط التسخیر درآمد و قریب هزار نفر از کفار نابکار
دران جنگ گریبان به چنگ اجل داده پا به امان عدم کشیدند و چندی از
غازیان لشکر اسلام نبرد دات نمایان نموده زخمی شدند سورج مل از انجا نیز به
نامردی فرار نجات یافته به راجه جیپال پناه برد و راجه بکرماجیت بنورپور معاودت
نموده انجا قرار گرفت و قلاع حوالی نورپور را مثل قلعه تاره و تهاری و سه نکروته سور و حوالی
که هر کدام از آن در جنگلی صعب واقع شده و کمال حصانت و استحکام دارد بضرب
تیغ مفتوح ساخته از انجا بکوتله که ما بین کانگره و نورپور است متوجه گردید آن قلعه را که از سه
طرف به دریاست و بر یک طرف آن راهیست در کمال باریکی و صعوبت
و دران هنگام مادهو سنگه برادر سورج مل تیره بخت آنجا متحصن بود محاصره نموده در عرصه
سه روز مسخر ساخت و تمام آن ولایت را از تصرف سورج مل و منتسبان او
برآورده بحیط ضبط درآورد و سورج مل مقهور که از وطن و مسکن خویش آواره گشته به راجه
جیپال توسل جسته بود به وبال اعمال خویش گرفتار شد و بی اخلاصی و
نمک حرامی او نسبت به بندگان اعلیحضرت شاه بلند اقبال که بوسیله عنایت
آنحضرت مرتبه راجگی و جانشینی پدر یافته بود برق خرمن حیاتش گردید
با اجل موعود سفر سقر اختیار نمود و راجه بکرماجیت به راجه جیپال نوشت که اگر مجموع اموال
و مردم آن سرگشته تیه فنا و زوال را بدهد روز روانه این جانب نسازی عنقریب
از صدمات افواج بحر امواج زورق هستی را بطوفان حوادث خرابی داد راجه جیپال

بآن تهدید متوهم گشته از آسیب سطوت لشکر منصور اندیشه نموده جمیع اموال
و مال را از نقد و جنس با ماهو سنگه برادر او و تمامی منسوبانش مصحوب برادر خود
نزد راجه فرستاد و راجه مجموع آنها را بخدمت حضرت شاه بلند اقبال ارسال
داشت و آن سرگروه فدویان اخلاص کیش کر یکجا همت خویش به تسخیر قلعه کانگره
کنا و آن طلسم سخت بنیاد معروف بر داشت با لشکر ظفر اثر از کوتله به قصد محاصره
قلعه کانگره در کوهستان شمالی پنجاب بر فراز کوهی بلند واقع شده و مثل آن حصن
حصینی در کوهستان مذکور بل تمام صوبه پنجاب نیست بیرون قلعه بتخانه عظیم است که
به دیبی اشتهار دارد و پیوسته از طوائف هنود خلقی انبوه طریق جهل و گمراهی سپرده
از اقصی بلاد هندوستان روی سعادت بدان معبد اهل ضلالت می
آورند و به روایت هنود از تاریخ بنای قلعه کانگره جز بانی قلعه یعنی حصار آسمان دیگر
اطلاع ندارد و این معنی خود از آثار سلف ظاهر است که تا مملکت وسیع هندوستان
بحیطه فرمان سلاطین اسلام در آمده کمند تدبیر خواقین کشور گیر بکنگره تسخیرش نرسیده
سلطان فیروز شاه مشهور با کمال حشمت و جاه خود با لشکر گران بعزم تسخیر
ساختن آن قلعه از دهلی متوجه شده مدتی بمحاصره و محاربه پرداخت و هر چند که
سعی نمود بر مطلوب ظفر نیافت لاجرم بملاقات راجه آن سرزمین خرسند گشته
به مستقر خویش معاودت نمود گویند که از زمان سلطان غیاث الدین تغلق که در سنه
هفتصد و بیست هجری بر سریر سلطنت دهلی جلوس نموده تا حال پنجاه و دو محاصره
از سلاطین نامدار و امرای عالی مقدار بر آن قلعه واقع شده و هرگز به متانت
فکر و اصابت تدبیر خللی در بنای حصانت و استحکام آن راه یافته و نه از

انبوهی لشکر و افزونی حشر گردون توری به کنگره سمان سایش نشست بعهد سلطنت حضرت
عرش آشیانی انار الله برهانه حسین قلیخان ترکمان که بخطاب خانجهان سرفرازی داشت
و استبداد حال باستقلال صاحب صوبه پنجاب بود در وقت صاحب صوبگی خود
مدتی مدید آن قلعه را قبل نموده داد سعی و تلاش داد احراز الامر از تسخیر آن عاجز شده
بی نیل مطلوب مراجعت نمود همانا طلسمی بود که کارگران قضا و قدر روز ازل
بنام نامی حضرت شاه بلند اقبال بسته بودند مجملا درین وقت چون موسم
برشکال نزدیک شده و غله و آذوقه چنانچه سرانجام نیافته بود رای صواب
نمای راجه و مصلحت بعضی از بندهای درگاه معلی که با او درین امر موافقت
داشتند چنان اقتضا نمود که خان عزیمت بجانب نورپور معطوف گردانیده ایام باران
را آنجا بفراغ خاطر بگذرانند و در آن فرصت سرانجام غله ذخیره کماینبغی نموده متوجه این
امر عظیم گردند بموجب این قرارداد به نورپور آمده موسم برشگال را آنجا بسر بردند
و بعد از آن که برگ هوا برگ لشکر گرا نموده تیغ برق و کمان قوس قزح بیکار ماند
و ترکش ابر از تیرباران تهی ساخت و فوج سحاب لذیهم پاشید بار دیگر آن قلعه گیران
بقصد جهاد و غزا شمشیر حمایل کرده ترکش بستند و بعزم محاصره آن حصار گردون اساس
بر مرکبان برق سرعت باد رفتار برنشستند و از نورپور بجانب کانگره شتافته
در غره مهرماه سنه ۱۴ چهارده جهانگیری باستظهار اقبال بی زوال شاه جهان ستان
قلعه را نگین سان در میان گرفتند و راجه ملچاها را ابر دان کاردلیران عرصه گیر و دار قسمت
نموده هر جا به فراخور همت و لیاقت کار پیش گرفتند بعضی لب افتتن حواله و برخی کوب
و برخی بنقب بردن تعصب سر از جیب مردانگی برآورده لوای بلند نامی برافراختند

گروهی بحبس بردکار را در شش بردن سینه دیدند و جمعی لب اختن کونچه سلامت
مخالفان را رهنمون کوی ملامت گشتند و از اطراف و جوانب قلعه جنگ در
پیوسته بهادران شیر صولت شب و روز با آن مجوسان ظلم جهالت چون خیل
نور و ظلمت در هم آویخت از درون و بیرون داد دلاوری میدادند .

مثنوی

ژاله بارید سنگ و تیر خدنگ — زمین آسمان هر دو گشتند تنگ
ز پایان چو تیری به بالا شدی — شبک در بن چرخ والا شدی
ز بالا چو سنگی بزیر آمدی — زگاو زمین بانگ شیر آمدی

و در اثنای محاصره سه مرتبه بهادران نصرت نشان نقب زده برجی از برجهای
حصار را به باروت پرانیدند و در هر نوبت آن جلادت پیشگان ضلالت کیش
دفعة واحدة رخنه مسدود ساخته پای جهالت استوار کردند و دست جرات بمقابله
و مدافعه گشوده افواج بحر امواج را از دست و دخول قلعه ندادند و چون کلید آن تدبیر کاری
نگشود راجه جمهور سپاه را از سود تا اتفاق نموده خندق برابر دروازه قلعه را که بیست گز
عمق داشت بسنگ و خس و خاشاک انباشته بران بالا واله ساختند
و جمعی از تفنگچیان قدر انداز بر فراز آن داشته مقرر کرد که در اندرون حصار هر که
سر برآورد او را بضرب تفنگ از پای در آورند و بحسن ضبط و اهتمام راجه
مداخل و مخارج و راه رسیدن آذوقه بر اهل قلعه چنان مسدود شده بود که آن
زاغ نشان زغن سیرت را دران قفس بلا بجز تیغ و سنان و بندوق و بیکار آب
و دانه نمی رسید و آن طایفه سخت جان تا آذوقه داشتند دست از سعی
کوشش نداشتند و چون مدت محاصره آن قلعه گردون اساس بچهار روزه ماه کشید و از

ضبط راجه غلام در حصار مفقود الاثر گشته کار مردم برائے رسید که پوست درختان را کنده
در آب جوش میدادند و بآن سد رمق مینمودند ناچار از روئے اضطرار بقدم عجز و انکسار
پیش آمده امان طلبیدند و بخدمت حضرت شاه بلند اقبال عرضداشت
نمودند که اگر مراحم شاهانه رقم عفو بر جریده اعمال ما گشته قلعه را حواله بندهای حضرت
نموده ازین آشوب گاه حوادث پناه بدرگاه جهان پناه می آوریم حضرت شاهی
بمقتضائے رحم و مروت جبلی جرایم آن محبوسان زندان جهالت را بالعفو و اغماض
مقرون داشته در خدمت حضرت جنت مکانی نیز شفیع گناهان آن نامه
سیاهان گشتند و فرمان مطاع از مکمن لطف و مرحمت شرف صدور یافت که
غایت بی نهایت ما خط نسیان بر جریده اعمال آن سرگشتگان بادیه عصیان
کشیده جان بخشی آنها نمودیم بشرط آنکه قلعه را حواله راجه بکرماجیت کرده
خود برآیند بعد از ورود فرمان سعادت عنوان هری سنگه ولد ملوک چند مذکور که
جانشین پدر و راس و رئیس آن قلعه بود و دران وقت دوازده سال عمر داشت
اطاعت امر اعلی نموده با سکند نامی که خویش و مدار علیه او بود و سایر راجپوتان
و مردم خود در غرۀ آذر سنه ۱۵ پانزده جهانگیری از قلعه برآمده با راجه ملاقات کرده همشیره
خورد العقد راجه در آورده قلعه را به اولیائے دولت روز افزون سپرد و راجه
بهادران جنگجو را از تعرض احوال و اموال آنها منع نموده جمعی را به محافظت قلعه گذاشت
و خود با بقیه لشکر ظفر اثر هری سنگه و توابع او را بطریق نظر بند همراه گرفته
قرین این قسم فتحی که طراز فتوحات عمده تواند شد متوجه درگاه آسمان جاه
گردیده و در اوایل دی ماه همین سال فرخ فال سعادت اندوز ملازمت حضرت

شاه بلند اقبال گشت و چون بحسن ارشاد و تربیت آنحضرت سعد این
قسم خدمت نمایانی شده چنان قلعه را که صورت تسخیرش در مرات اندیشه
هیچیک از سلاطین کشورگیر عکس نمی‌افگند مفتوح ساخته بود بانواع عواطف بیکران و
اصناف مراحم بی پایان شاه و قیمت شناس قدردان سربلندی یافت و ازین جهت
که هم کار کرده بسعی ملازمان حضرت شاهی صورت انجام یافته بود و عمارات
دولتخانهٔ لاهور آنحضرت نیز باتمام رسیده آراسته‌های قدوم میمنت لزوم حضرت
جنت مکانی بمنزل خلد مشاکل فرح‌بخش نمودند آنحضرت دولتسرای بهیرا
خلف خانوادهٔ خلافت را بقدوم مقدم جهان پیرا پیراستند و بساط عیش و طرب
گسترده بزم آرای عشرت و نشاط گشتند حضرت شاه بلند اقبال بعد از
تقدیم مراسم پا انداز و نیاز از جواهر و مرصع آلات و فیل و اقمشه پیشکش
نمایانی گذرانیدند از انجمله سه زنجیر فیل کوه شکوه با یراق طلا و نقره و دیگر اشیا از
جواهر ثمینه و امتعهٔ نفیسه که قیمت مجموع قریب به چهار لک روپیه می‌شد شرف
قبول یافت درین اثنا بمجدد از عرایض منهیان ممالک جنوبی متوالی رسید که عادل
خان و نظام الملک و قطب الملک هر سه باهم اتفاق نموده پنجاه هزار سوار
از اجامره و اوباش جمع کردند و بولایات بالاگهات که در تصرف
اولیای دولت قاهره بود لشکر کشیده آنها را بتصرف خویش در آوردند
و لشکر دکن در جهکر باهم پیوسته مدت سه ماه با مخالفان طریقه گیر و دار و حرب
و پیکار مسلوک داشتند چون از هیچ طرف غله و آذوقه بایشان نمی‌رسید و
عسرت و تنگی به نهایت انجامید ناگزیر از کیل لوری فرود آمده در بالاپور اقامت نمودند

و لشکر غنیم متعاقب آنجا آمده در اطراف بالاپور تاخت و تاراج پرداختند و راه آمد
و شد مردم و رسیدن رسد را مسدود ساختند ناچار مردم پادشاهی همگی به برهانپور
شتافته به خانخانان پیوستند و غنیم در کمال قوت و استیلا عقب رسیده در
اطراف شهر برهانپور دست تعدی به یغما گشوده و شهر را محاصره نموده و تمام
پرگنات بالاگهات و پائین گهات که عبارت از برار و خاندیس باشد
متصرف گشته و از جهت کمی غله و آذوقه و عسرت و تنگی چارپایان زبون شده
و کار مردم به دشواری کشیده است و متعاقب آن متواتر عرایض خانخانان
باین مضمون رسید که دکنیان بسیار قدم جرات از حد خویش پیش نهاده کار
بر اهل این ملک تنگ ساخته اند و حال کثیر الاختلال این پیر غلام و کومکیان
این صوبه در قبل این طایفه وخیم العاقبت از قبیل احوال خان اعظم و امرای
صوبه گجرات است که در قلعه احمد آباد در قبل محمد حسین میرزا و شاه میرزا و گجراتیان
افتاده بودند و حضرت عرش آشیانی به نیروی قدرت و جلادت ذاتی بذات
مقدس ایلغار فرموده از روی کرم و مروت جبلی بفریاد ایشان رسیده جان
آن محبوسان زندان حوادث را از چنگ هلاک رهانیدند آنحضرت نیز اگر
فریادرسی نموده از شر آن گروه مفسد فتنه اندیش نجات بخشند چنانست
که حیات تازه عطا فرموده باشند والا بنده جوهر نموده با خانه زادان درگاه والا
در راه ولی نعمت حقیقی جان فدا خواهد ساخت درین واقعه خلق ضایع خواهد شد
جوهر باصطلاح راجپوتان عبارت از آنست که هرگاه بر کسی از غلبه خصم و استیلای

غنیم کار تنگ شده او را امید مددی و فریادرسی نماند و خلاصی بهیچ وجه چاره
نتواند بجهت حفظ عرض و ناموس عورات و اطفال خود را بتیغ بگذارند و بعد از قطع تعلق
از اهل و عیال و اطمینان خاطر از ننگ و ناموس دل بر هلاک خویش نهاده با غنیم
بجنگ پیش آمده داد مردی و مردانگی داده شربت ناگوار مرگ از دم تیغ
ابدار برغبت درکشند

نهضت موکب منصور حضرت شاه بلند اقبال مرتبه دوم بصوب دکن و رفع فتنه و فساد دکنیان شر انگیز بر کردن

چون کارفرمای ازل مقالید ابواب مشکلات این دولت ابد پیوند را روز نخست بکف
کارکشای حضرت شاه بلند اقبال سپرده و آنحضرت همواره در پرداخت مهمات
عمده کارهاے دشوار گوی توفیق بچوگان تائید از همگنان ربوده اند لهذا حضرت جنت مکانی
بعد از اطلاع بر مضامین عرائض خانخانان آنها را بحضرت شاهی نموده فرمودند که از بلندی همت
و عوالمردی آن فرزند اقبال چشم داریم که همچنانکه حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه
تائید ازلی ایلغار فرموده در سرعت سیر برباد و برق سبقت نموده خود را بگجرات
رسانیده خان اعظم با سایر قبیلان را از آن مهلکه خلاص داده اند آن خلف ارجمند سعادت
پیوند نیز بر سبیل استعجال شتافته خود را ببرهانپور رساند و لوای نصرت و فیروزی بر
افراخته خانخانان و کومکیان صوبه دکن را از قید محاصره دکنیان زشت کردار
رهائی دهند و رعایا و برایا و عجزه و مساکین آن ولایت را از ظلم و تعدی مفسدان
فتنه اندیش نجات بخشند و آن مقهوران را بنوعی تنبیه و تادیب نماید که من بعد

قدم جرأت از حد خویش پیش نتوانند گذاشت حضرت شاه بلند اقبال
هم وجوب امتثال امر والد ماجد و هم حفظ ناموس سلطنت که در شرع جهت
لازم و متحتم است منظور داشته بشگفتگی وجه و طیب خاطر قبول این معنی نمودند
و عزم یورش دکن مصمم ساختند و روزی که در جهر دکه عام و خاص وقت را
مناسب یافته از حضرت جنت مکانی استفسار کردند که درباب خسرو چه بخاطر مبارک
میرسد آنحضرت در جواب فرمودند -

مصرع - رضای یار رضای خاطر است -

هرچه مصلحت آن فرزند سعادت مند اقتضا نماید صلاح خود را در آن میدانیم
حضرت شاه بلند اقبال نظر نظام کل و مصلحت جمهور فرموده بعرض مقدس
رسانیدند که اگرچه او حوالهٔ خواجه ابوالحسن بخت و خواجه بذات خود اعتماد رای می شاید
اما دیگران را آن بیم و امید یکی از شهزاده های باشد از ارانیت نابکاران
خاطر از معامله او جمع نمی توان داشت چون خواجه همراه این مرید یقین شده اگر حفظ و
حراست خسرو بعهده این هواخواه خیراندیش شود بالکلیه اطمینان خاطر از رهگذر او حاصل
خواهد شد حضرت جنت مکانی آن رای صائب را که متضمن امنیت و رفاهیت
عالمی بود مستحسن دانسته از راه دوربینی و عاقبت اندیشی التماس آنحضرت را بسمع
قبول اصغا نمودند و فرمودند که خسرو حواله مردم خود نمایند که بلکه درین سفر همراه ببرند
تا موجب زیادتی اطمینان و جمعیت خاطر باشد حضرت شاه بلند اقبال
استدعا نمودند که اگر غیری درین باب حرفی معروض دارد درجه قبول نیابد آن
نیز مقبول طبع اقدس افتاد و حضرت شاهی مراسم تسلیم و زمین بوس بتقدیم

رسانیده خسرو را از خواجه ابوالحسن گرفتند حواله معتمدان خویش کرده فرمودند که
باحتیاط و اتمام محافظت نموده نگاه دارند و حضرت جنت مکانی روز جمعه چهارم دی ماه
سال پانزدهم جلوس جهانگیری مطابق غره شهر صفر سنه ۱۰۳۰ هزار و سی هجری خلعت
خاصه با چارقب که دور دامان و سر آستین و گریبان آن را مروارید شاهوار زینت
داده بودند و خنجر مرصع گران بها و فتح جنگ نام فیل خاصه بسبیل تفاول با ساز نقره
و ماده فیل و دو اسپ خاصه سرآمد یکی عربی با زین مرصع و دیگرے ترکی رهوار به
شاه کامگار عنایت نموده آنحضرت را از دار السلطنت لاهور به یورش
دکن رخصت فرمودند و قرار دادند که بعد از تسخیر نمودن و متصرف شدن
ملکی که پیش ازین در تصرف اولیای دولت قاهره بود سوای چهل کرور دام
جاگیر که سی و هشت کرور و بست لک و سی هزار دام آن به تنخواه منصب سی هزاری
ذات و بست هزار سوار و تتمه در وجه انعام آنحضرت مقرر بوده ده کرور دام
دیگر بجلدوے آن فتح اضافه تنخواه شاه سلیمان جاه نمایند که مجموع جاگیر آنحضرت از
سابق و لاحق پنجاه کرور دام بوده باشد و به بست کس از بندهای بادشاهی عنایات
بظهور رسانیدند لذا انجمله راجه بکرماجیت را که تازه مصدر فتح کانگره شده
بود بخلعت و خنجر مرصع و اسپ و فیل نوازش فرمودند و براجه بهیم و علامی
افضل خان و هفت کس دیگر خلعت و اسپ و به ده نفر رحمت شد و آنحضرت
بساعت فرخنده و طالع فیروز پایۂ دولت بر کاب سعادت درآورده
همعنان فتح و ظفر و همرکاب فیروزی اقبال متوجه آن صوب شدند ـ

[library stamp]

مثنوی

زمانیکه بهرخی یار بود | نظرها لطالع سزاوار بود
گران شد بیالش مرضع کلاب | برآید بچرخ بلند آفتاب
همه ساتینش گوشش افلاک سفت | بماه شب عید گردید جفت
شد نقش بریم طبوع زیب سپهر | محاسن پذیرفت ازان ومه مهر

ودرین یورش اقبال جمعی کثیر از بندهای شایسته وامرای عظام مثل عبد الله خان وخواجه ابو الحسن ولشکرخان وسردارخان وسید نظام ومعتمد خان که بخشی لشکر منصور بود وسوار وپیاده بیشمار از احدی وتفنگچی باتوپخانه لباسان وپنجاه لک روپیه خزانه دنبال رایت فتح آیت حضرت شاه بلند اقبال روانه گشتند -

فرستادن حضرت شاه بلند اقبال زاهد بیگ بخاری را برسم ایلچی گری نزد شاه جمجاه شاه عباس فرمان فرمای ایران

چون سلطنت وحشمت پناه والاجاه نقاوه دودمان مصطفوی سلاله خاندان مرتضوی شاه عباس صفوی همواره در مراسلات خود حضرت علیین مکانی عرش آشیانی را شاه بابای نوشتند در روابط پیوند فرزند ممهد وقواعد آن را شیدی داشتند وحضرت جنت مکانی را که یک سال از حضرت شاه کلان تر بودند برادر میگفتند واز ایام شاهزادگی با یکدیگر طریقه اخوت ومحبت سلوک داشته فیمابین الواب مراسله ومفاوضه مفتوح می بود حضرت شاه بلند اقبال بآن اعتبار شاه جمجاه خواندند وشاه جمجاه نیز بآن روابط کرده اکثر اوقات از تجار ومترددین استفسار مجاری احوال ومآثر اقبال آن یگانه گوهر محیط وجلال نموده سلسله جنبان دوستی وداد بودند

و همواره مکاتیب صداقت عنوان مصحوب ایلچیان که بخدمت حضرت جنت مکانی می
فرستادند ارسال داشتند و استحکام بنای یکجهتی و اتحاد سعی می نمودند لهذا حضرت شاهی
در وقت حضور بعرض والد بزرگوار رسانیدند که چون از جانب شاه بمقتضای نسبت
اخوتی که با آنحضرت دارند مکرر مراسلات باین جانب واقع شده اگر امر نمایند
ازین طرف نیز در جواب آنها مکتوبی مشعر بر مراتب خلت و محبت نگاشته
خامه پرواز گردانند و از آنجهت که مرتبه اول نامه خالی فرستادن خوشنما نیست
یکی از ملازمان قاعده دان را به ایلچی گری روانه نموده بعضی تحف و نفایس از غنایم
فتح دکن و امتعه گجرات که بسرکار این جانب متعلق است برسم ارمغان بفرستند
حضرت جنت مکانی این اراده حسن را تحسین فرموده بطیب خاطر اجازت دادند
و حضرت شاه بلنداقبال زاهد بیگ بخاری را که از ملازمان قدیم الخدمت روشناس
آنحضرت بود باین خدمت مقرر نمودند و دو لک و پنجاه هزار از اسباب نفیس
مرصع آلات از هر قسم و لطیف دیگر اقمشه لعلی کار گجرات از هر جنس بطریق سوغات
همراه نموده بدان صوب رخصت نمودند.

توبه نمودن حضرت شاه بلنداقبال از شرب خمر که سرمایه مستلزمات نفسانیست در عین جوش نشاء دولت جوانی و دیگر وقایع

سنه ۱۰۱۲

چون کارگران قضا و قدر روز ازل طینت میمنت سرشت والاگوهر یک اختری را از
آب و گل دولت ابدی و سعادت سرمدی سرشته خلعت خلقتش را بطراز محاسن
دینی و کارهای مطرز ساخته باشند همواره بجهت افعال حسنه و اعمال صالحه فرصت جوید

خانهٔ
ورای
ی